روش کار

آنچه که پیش روی دارید مطالعه‌ای است بر آرمانهای ازدواج، شوهر، همسر (زن)، فرزندان، و آزادی و تکامل که در پنج فصل ارائه گردیده است. برای آشنایی با این درس می‌توانید رئوس مطالب آن را مطالعه نمایید. مطالعۀ خود را با سیر مطالعاتی فصل یکم آغاز کنید و در این مسیر تمام تکالیف محوله را انجام دهید.

همچنانکه از میان این پنج فصل عبور میکنید به بینشهایی درمورد الگوهای رفتاری توصیف کنندۀ خانواده های سالم دقت کنید. به شرایط درونی خانوادۀ خود حساس باشید. از خود بپرسید که چگونه میتوانید ارتباط خود را با سایر افراد خانواده بهبود ببخشید.

دانشجویان دورۀ لیسانس پنج آزمون و دانشجویان دورۀ فوق لیسانس سه آزمون پیش روی خواهند داشت. راهنماییها با درنظر گرفتن آزمون مربوطه در پایان هر فصل قرار دارند.

مقدمه

تمدنهای باستانی و نوین، ارتباط زن و مرد را در اتحادی خاص که به آن ازدواج میگویند تصدیق میکنند و به رسمیت می‌شناسند. ازدواج، محیطی طبیعی را برای فراوری و تشکیل یک "خانواده" مهیا میسازد.

از نظر تاریخی، خانواده سنگ بستر جامعه بوده است. خانواده با در بر گرفتن مرد، همسرش، و فرزندان، بعنوان جامعه ای کوچک عمل میکند. توان جامعۀ بزرگتر یا ملت بستگی دارد به سلامت واحدهای خانوادگی آن. چرا که مقر آموزش هنجارهای فرهنگی، ارزشها، و اخلاقیات در آنجاست.

خانواده های مستحکم، همچون یک تیم یا دسته عمل میکنند. هر فرد درون خانواده نسبت به شخص دیگر، حامی و وظیفه شناس میباشد و بگونه ای منحصر به فرد در سلامت خانواده نقش آفرینی میکند. در عین حال، هر فرد در درون واحد خانواه تشویق به گسترش خانوادۀ خود میگردد.

این مجموعۀ درسی به چند دلیل مفید میباشد:

یکم اینکه : هدف آن گسترش خانواده های سالمی میباشد که میتوانند ضامن سلامت جامعه باشند.

دوم اینکه: اعمال و رفتاری را عنوان می‌کند که بازتاب کنندۀ آرمان ازدواج میباشند.

سوم اینکه: کمک به برقراری پادشاهی خداوند میکند، که در آن خداوند حرمت داده شده و اراده اش آنچنانکه در آسمان است بر زمین کرده می‌شود.

مفروضات بنیادین

درس خانواده با این فرض نگاشته شده که زندگی درواقع زیستن در دو سطح است. نخست، سطح افقی میباشد که کار، تفریح و روابط انسانی را دربر می‌گیرد. انسانها سعی و امید در یافتن خوشبختی و تکامل در برخورد با دیگر انسانها در مقامهای متنوع دارند. اما برای اینکه زندگی فرد در سطح افقی آن معنی داشته باشد، سطح عمودی میبایست بگونه ای مستحکم برقرار گردد. این سطح عمودی ارتباط میان شخص و خدا میباشد. این یگانه ارتباطی است که به زندگی معنی میبخشد. سلیمان، پادشاه خردمند به سادگی توضیح میدهد که تا زمانی که خدا مرکز زندگی ما نباشد، دستیابی به شادمانی پایا غیرممکن است. او این موضوع را اینگونه بیان میکند: " زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟ " (جامعه 2: 25)

اگر آنچه که گذشت صحیح است، پس منطقی است که بپذیریم:

1- آرمانی وجود دارد که شوهر، همسر، و فرزندان میتوانند در پی آن باشند تا خانواده‌ای سالم و خرسند بسازند.

2- هر دانشجویی میخواهد حیات خانوادۀ خود را بهبود بخشیده و تا پایان استقامت بورزد

3- از آنجاییکه رفتار و اخلاق درست و مانا از ذات خداوند سرچشمه میگیرند، یک ازدواج نیکو وابسته به زندگی مشترکی است که سیرت ذات خدا را منعکس مینماید.

4- اصول و مبادی مسیحیت منجر به خانواده ای سالم و شهروندی نیکو میگردد.

5- یک خانوادۀ سالم، خانواده ای است که در آن شوهر همسر خود را همچنانکه مسیح کلیسا را دوست داشت دوست دارد و زن،

همچنانکه کلیسا از مسیح اطاعت میکند مطیع شوهر خود میباشد و فرزندان در این محیط رشد میکنند.

6- بزرگترین مشغولیت اعضای خانواده این است که خدا را با تمام قلب خود دوست بدارند و دیگران را به همان اندازه که خود را دوست دارند محبت نمایند.

تعهد ما به یک "چشم انداز مسیحی" بر پایهٔ این عقیده استوار است که خدای متعال به مخلوق بشری خود امکان زندگی ای کامل را عطا کرده است. هرچند که گناه انسان را با خدا بیگانه نمود، لیکن خدا بواسطهٔ محبت خود در عیسی مسیح عمل نمود تا ما را در شباهت خود در پی قداست و عدالت بازسازی نماید. این قسمت از کلا م را مطالعه نمایید : افسسیان 4: 17 – 32 .

گناه چیزی بیشتر از بی توجهی بوده، و درواقع عصیان دربرابر خدا است. تنها خدا میتواند گناه را ببخشد چراکه انسان در مرمت آنچه که ویران کرده ناتوان است.ارتباط با خدا بواسطهٔ اعمال انسانی هرقدرهم که سخت تلاش کند، بدست نمی آید. از طریق مرگ مسیح، خدا رستگاری را به مخلوق خود رساند. در قیام او، پیروزی بر شیطان را تضمین نموده و اطمینان زندگی با خدا را پس از داوری دنیا اهدا کرد.

در این روند بازخریداری و رهایی است که انسان پایهٔ زندگی بر روی زمین را می یابد. تنها در این آرمان است که فرد انگیزه‌ای برای انجام اعمال نیک و جلال دادن خدا می یابد. شخص دستورات خدا را نه از روی ترس و یا اعتقاد به نجات از طریق اعمال خود انجام میدهد، بلکه به این دلیل که پدر را دوست دارد. زندگی که ایماندار برای آن خوانده شده است بر خلاف آن حیاتی است که بطور معمول در زمان نداشتن نجات زندگی می‌کرده. جایی که طمع، انتقام، حیله و تلاش برای کسب شایستگیهای انسانی نشانه های موفقیت محسوب میشوند. زمانی که فرد نجات می یابد، اندیشه و کردار توسط روح خداوند تعریف و توانمند میگردند. دقیقا همانطور که خدا، عیسی و روح القدس، در اتحاد کامل کارمیکنند، همچنان برای خانواده نیز این امکان هست که مشابه همین روش عمل کنند.

رابطه ای که خدا میان مسیح و کلیسا ایجاد نمود سیرت و حد محبت او را نشان میدهد. این رابطه همچنین رابطهٔ زن و شوهر را تعریف میکند. دورنمای مسیحی، تصویری از خانواده ترسیم میکند که در آن اعضای خانواده بواسطهٔ عیسی مسیح با خدا رابطه دارند و روح خدا آنرا تقویت

میبخشد. دراین جاست که خدا جلال می یابد و خانواده به رفیع ترین حد رضایت میرسند.

عناصر حیاتی

دراینجا سه اصل را میبینیم که به نظر شما (دانشجو) در مقایسهٔ این درس و اختصاص دادن آن با زندگیتان بحرانی بنظر می آیند.

1- شاخص ترین عنصر درمعادله، درک طبیعت خدا و خواستهٔ او در زندگی انسان است.

2- دومین عنصر شاخص و حیاتی این است که بدانیم و درک کنیم که چگونه انسان گناهکار میتواند به شکل خدا دوباره ساخته شود.

3- سومین عنصر حیاتی و شاخص درک آن است که چگونه یک مقصود الهی در دنیایی غیر معنوی عمل میکند.

بخش یکم

آرمان ازدواج

طبیعت کالبدشناختی بشری القا کنندهٔ این امر است که زن و مرد مکمل یکدیگر هستند، چراکه به تنهایی قوهٔ باروری ندارند. برخی تمایزات موجود مربوط به فیزیولوژی، برخی دیگر فرهنگی و برخی دیگر مربوط به روشی است که خدا ما را خلق کرده .

باوجود تفاوتهای ظاهری و دیگر تفاوتهای بدیهی، مرد و زن از بسیاری جهات به یکدیگر شبیه میباشند. هردو دارای نیازهای دینی، اجتماعی، احساسی و فیزیکی میباشند، هرچند که هر فرد منحصراً صاحب خصوصیات فردی میباشد. درمیان همهٔ تطابقات و شباهتهای میان این دو جنس، مرد و زن آنقدر از هم متمایز هستند که دربارهٔ نقشها و روابطشان سوالهایی مطرح گردد.

با پیگیری آرمان زناشویی، آنرا بعنوان مشارکت کاوش خواهیم نمود. مشارکت دلالت بر برقراری تساوی دارد. اشاره دارد بر اینکه طرفین برای ارتباطی که مطلوب و یا لازم است به یک اندازه تلاش میکنند. در ارتباط زناشویی، ارتباط صمیمانهٔ دو شریک بیشتر از هر نوع دیگر شراکت میباشد. طرفین ازدواج زندگی خود را با هم درمیآمیزند و نسبت به حمایت از یکدیگر متعهد می‌شوند

شراکت واقعی آنجاست که دوطرف درگیر به یکدیگراطمینان داشته و درآنجا اعتماد کامل و وفاداری برقرار باشد. چنین شراکتی بارآور همبستگی سالم، گرم، و لذت بخش میباشد. همچون تمام شراکتها، ازدواج بر پایۀ اطمینان و وفاداری متقابل بنا می‌گردد، لیکن یک ضرورت دیگر را نیز دربر می‌گیرد که همانا عشق میباشد.

قوت و دوام رابطۀ (مشارکت) زناشویی به اصولی که ازدواج بر آن قرار گرفته و تمایل طرفین به تقبل آن اصول وابسته است، می‌باشد. در برنامۀ خدا، ازدواج برای یک مرد و یک زن درنظر گرفته شده. در زمانهای آغازین تمدن، مرد از حدود این آرمان فراتر میرفته و زنان بیشتری برای خود می‌گرفته است. چند همسری هنوز هم در برخی نقاط دنیا رواج دارد، لیکن مقصود الهی، آن نیست.

معمولا در شراکتها قوانین و شرایطی برای فسخ آن در نظر گرفته میشود. اما ازدواج میبایست توافقی دائمی باشد. موسی طلاق را در اسرائیل اجازه داد چراکه قوم نخواستند آرمان خداوند را بپذیرند. لیکن از ابتدا طلاق در برنامۀ خداوند جایی نداشته است و تنها در شرایطی بسیار خاص اجازه داده شده.

متی 19: 4-10 و اول قرنتیان 7: 12-16 را با دقت مطالعه نمایید.

اصل بنیادین: ازدواج یک شراکت رسمی و الهی میان یک مرد و یک زن بوده و محیطی درخور برای بدنیا آوردن و پرورش فرزندان میباشد.

قسمت یکم

توقعات فرهنگی

جامعه متشکل از افرادی است که اعمال و شرایطشان بگونه ای وابسته به هم عمل میکند و دربر گیرندۀ عناصر خود و بد است. در جامعه ای اینچنین، سازگاریهایی با دستاوردها و عادات انسانی برقرار میشود که فرهنگ آن جامعه را شکل میدهد. فرهنگ به معنی رفتار بشری "قابل پذیرش" میباشد، لیکن به معنی عدالت و روحانیت نمیباشد. به بیان دیگر، فرهنگ از حقوق و قوانینی حمایت میکند که خواه بوسیلۀ قانون و خواه بنابر توافقات متقابل اعمال میگردند.ارزشهای متعارفی که جامعۀ هر عصری تعیین میکند و رفتارهایی که جامعه آنرا مجاز می‌شمرد، هنجارهای مورد توقع آن جامعه را تشکیل میدهند.

درحالی که فرهنگ جامع و فراگیر هر جامعه معیارهای کلی را برای شهروندان تحت سلطۀ خود تعیین میکند، خرده فرهنگها، این معیارها را برای

گروه های ویژۀ قومی و نژادی، اجتماعی، و مذهبی دوباره تعریف میکنند. این امر باعث نمیشود که خرده فرهنگها را ویرانگر قلمداد کنیم. بلکه این امر بدیهی را اظهار میدارد که: همۀ مردم در تمام آنچه که فرهنگ ملی متعارف ارائه میکند شریک نمی‌شوند.

برای رفتاری نامتعارف عوامل محرک گوناگونی وجود دارند، همچون: علاقۀ گروههای نژادی به سنتهای منحصر به خود و لذت بردن از پیروی آنها؛ یا اینکه شخص فقیر نمی‌تواند همیشه از شادی فرد ثروتمند خشنود گردد و بنابراین اعمال ثانوی دیگری انجام می‌دهد. بعضی ترجیح میدهند که فعالیتهای روزمرۀ خود را انجام دهند و هیچ عدم سازگاری در آنها نمی یابند، حتی زمانی که دریابند آن فعالیتها از سطح و مقام ایشان پایین تراست و تعجب آور نیست که افراد معتقد به باورهای مختلف مذهبی نسبت به غیر مذهبیون پیرو مبانی رفتاری در سطح بالاتری هستند.

به زبان ساده، بدلیل اینکه فردی در تمام بده بستانهای فرهنگی شریک نمیشود نمی‌توان او را کجرو دانست. در بسیاری موارد فرد ممکن است شهروندی بسیار مطلوبتر از کسی باشد که پیرو اکثریت است. همچنین، فرد یا گروهی که به خود جرات میدهد تا از اکثریت پیروی نکند ممکن است مورد استهزا و ریشخند قرار گیرد. درضمن، شخص ضعیف ممکن است برای جلوگیری از مورد انتقاد قرار گرفتن، با سنتها و عادات جامعه همنوا گردد.

مفهوم " آرمان " ازدواج، از فرهنگی به فرهنگ دیگر و در میان خرده فرهنگها و حتی بین مردم تفاوت دارد. مهم نیست که هنجارها چه هستند، چرا که همیشه هنجارهای اجتماعی وجود دارند که فرد مجبور است تا با آنها مواجه شود و سروکار داشته باشد. در این فصل رابطۀ زناشویی را بعنوان یک شراکت بررسی می‌کنیم و سپس ملاحظه می‌کنیم که چگونه شراکت زناشویی باعث تلاقی مسئولیتهای کاری و صمیمیتها میگردد.

الف. ازدواج

هر جامعه ای با سنت ازدواج آشنایی دارد. از دیدگاه سنتی، ازدواج به معنی وصلت یک مرد با یک زن میباشد که به منظور همدمی و تولید مثل انجام می‌گیرد. در سالهای اخیر، اندک جوامعی از این سنت روی تافته و ازدواج را وصلتی مدنی میان دو فرد همجنس بجا میآورند. لیکن این، نه از دیدگاه سنتی و نه از دیدگاه کتابمقدسی، تعریف ازدواج نیست.

با درنظرگرفتن دوجزء توامان ازدواج، همدمی و تولید مثل، جوامع بمنظور قانونمند کردن این قرار، قوانینی برای آن وضع میکنند تا بتوانند برخی جنبه های زندگی خانوادگی را تحت کنترل بگیرند. این قوانین اجتماعی معمولا

به مقولهٔ آموزش، سلامتی، خانه و مسکن، خدمت سربازی، بدرفتاری جسمی (فیزیکی) و روحی، و مالیات میپردازند.

انتظارات فرهنگی عمومی در مورد خانواده، بی‌گمان از ملتی تا ملتی دیگر و از گروه مردمی تا گروهی دیگر تفاوت می‌کند. هرچند که قانونی مصوب نباشند، لیکن این انتظارات در زمان خود به هنجارهای جامعه مبدل گردیده و با بازنگری دقیقتر تقویت می‌گردند. این هنجارها میتوانند بعد وسیعی از رفتار را بعلاوهٔ پشتیبانی مالی خانواده، روشهای پرورش کودک و مسئولیتهای والدین را تحت پوشش بگیرد.

در بعضی جوامع، ازدواج ممکن است بیشتر به شراکت کاری شبیه باشد تا اتحاد دو همدم که بر پایهٔ عشق بر پا می‌گردد. درچنین شرایطی به ازدواج بعنوان یک الزام برای جلوگیری از فساد اخلاقی نگریسته میشود. یا ممکن است وسیله ای برای آسایش خاطر به دلایلی دیگر شود. درچنین محیطی، ازدواج بیشتر یک " قرارداد " است تا دربر گیرندهٔ دو زندگی. در این قرارداد، ازدواج ممکن است هدفی را به انجام برساند، ولو زوج ازدواج کرده همدیگر را دوست نداشته باشند.

نه فرهنگ و نه جامعه نمیتوانند عشق، هماهنگی، و رئوفت را قانونمند کنند. فقط اعضای خانواده می‌تواند خود تشخیص دهند که آیا خانواده باید بیشتر متمایز شود یا نه. اما خوشایند است که بگوییم که معمولا مردم از خانواده ها توقع هماهنگی و توازن دارند، یا حداقل مخل هنجارهای رفتاری پذیرفته شده نباشند.

کارعملی

بر روی یک برگ، فهرست انتظاراتی که در جامعهٔ خود در مورد ازدواج و حیات خانوادگی با اهمیت بیشتری میبینید بنویسید. اگر دوست دارید میتوانید تحت دو عنوان " بارآور" و " بی حاصل" فهرست خود تهیه نمایید.

ب. شراکتهای کاری

شراکتهای رسمی و غیر رسمی برای کارکرد جامعه طبیعی و ضروری میباشند.از بعد ارزشی این شراکتها برپایهٔ اعتماد بناگردیده و فرض بر این است که طرفین دخیل در شراکت نسبت به یکدیگر صادق هستند. چراکه برای نفع متقابل شریک شده اند. اگر یک طرف تقلب کند، طرف دیگر متضرر می‌گردد. اما جایی که صداقت حاکم است، هردو طرف نفع می‌برند و در صورت زیان هردو احساس مسئولیت می‌کنند.

یکی از کارکردهای دولت تشکیل و تنظیم شغل است. قوانینی که گذرانیده می‌شوند بمنظور نظام‌دهی به امنیت و رضایت بخشی و جلوگیری از استثمار انسانها و محیط زیست می‌باشند. وقتی سیاستهای ساماندهی وجود نداشته باشند، وقتی که احتمال دستگیر شدن وجود نداشته باشد یا وقتی که مجازات درنظر گرفته شده برای قانون شکنی سبک باشند، انسانهای طمعکار برای نفع خود از شرایط سوءاستفاده نموده و از زیرپا نهادن افراد ضعیفتر در برابر خود تردیدی به دل راه نمی‌دهند.

حتی در برابر قانون مصوب، مردم ترجیح می‌دهند که خارج از آن عمل نمایند. یا عمل غیرقانونی خود را پنهان می‌کنند و یا به مسئولین رشوه می‌دهند تا نظرشان را بسویی دیگر برگردانند. گاهی جوامع از رفتارهای غیر هنجار چشم پوشی کرده یا برای آن عذر می‌تراشند آنهم به این دلیل که: " همه این کار را انجام می‌دهند". یا اینکه افکار عمومی گمان می‌کند که پنهان کاری و حقه‌بازی تنها راه پیشرفت و روش زیرکانه برای ادارهٔ امور کاری می‌باشد. این دلیل دفع تقصیر از عمل مزبور نمیکند، بلکه تنها تحریکی انگیزاننده برای از دست دادن درست کاری واقعی و کمال است.

کارعملی

در چند پاراگراف اوضاع کاری در جامعهٔ خود را بنویسید و آنچه را که از دید شما درست و نادرست می‌نماید را اضافه نمایید. سپس به این سوالات زیر پاسخ دهید. راهبری یک حرفه (کاسبی، تجارت و...) بگونه ای صادقانه و بی نیرنگ چقدر مشکل است؟ آیا صداقت کامل در معاملات کاری از شرکاء مورد توقع است؟ زمانی که احساس می‌کنم شریک من مرا فریب داده به چه چیزی متوسل می‌شوم؟ چه فشارهایی در نتیجهٔ درست کاری و صداقت در کار را انتظار می‌کشم؟

پ. شریک دوستی

جوامع دربرگیرندهٔ افرادی هستند که جهان بینی‌ها، ارزشها و علاقه های مشترک و غیرمشترک دارند. در جامعه ای بزرگتر، برای افراد مهم است که دوستی‌هایی صمیمانه تر با افرادی با دیدگاههای مشابه به زندگی برقرار نمایند. این دوستیها میتواند با همسایه، همکار، دوست دوران کودکی یا مدرسه بوجود آید. اهمیت دوستیها به آن جهت است که مردم به همدلی، تشویق و گفتگو احتیاج دارند. وابستگیها آزادانه شکل میگیرند؛ خیلی از آنها دیرپا؛ و خیلی از آنها هم در اثر احساس عمیق مورد علاقه بودن بوجود می آیند.

جوامع بزرگتر عموما چگونگی تشکیل و حفظ دوستیها را تحت قائده و نظارت در نمیآورند. بنابر انتظارات فرهنگی، دوستیها نباید باعث مختل شدن حرفۀ کسی، یا بازداشتن او از برقراری دوستی با دیگر مردم شوند. معهذا زمانی که فرد ازدواج میکند، دوستیهای او در درجۀ دوم قرار میگیرند. محتملا اعضای خانواده دوستیهایی را که مخرب اخلاق شخص یا مخل رابطۀ متعارف زناشویی باشد نمی‌پسندند.

در برخی جوامع به هرنحو، فرهنگ جاری گرایش به تشویق فعالیتهایی دارد که شوهر را بعد از ظهر از خانواده دور نگهداشته و با دوستانش وقت بگذراند. جایی که مرد بر خانواده حاکم است، این تسلط وی را تحت فشار می‌گذارد تا در خانه حاضر نباشد بلکه با دیگرانی وقت بگذارد که همان چشم انداز کوچک شمارنده رفتاری را نسبت به ازدواج دارند. واضح است که این شیوه برای زن نیز محتمل است. او نیز از محیط خانه غایب شده و اوقات بسیار خود را با دوستان همجنس خود می‌گذراند و بدین طریق بدل به همسر و مادری بی توجه میگردد.

کار عملی

بر روی کاغذ توقعات فرهنگی محیط خود را در مورد دوستی فهرست کنید. دوستی ها چگونه شکل می‌گیرند؟ زوجین چگونه دوستیهای خود را کنترل می‌کنند؟ جنبه های مثبت ومنفی دستاوردتان چیستند؟

قسمت دوم

انتظارات مسیحی

با مطالعۀ کتاب مقدس، فرد در میابد که قصد آن ایجاد رابطه ای سالم می‌باشد. زوج اولیه، آدم و حوا، بنظر می آید که از هم سخنی و دوستی با خدا پیش از تمردشان، بسیار لذت می‌بردند. (پیدایش 2-3 را بخوانید). اما شرایط همچنان باقی نماند. بدلیل گناهشان، هردو از بهشت رانده شدند. بدین گونه نتایج مادی(فیزیکی) و معنوی گناهشان را دیدند. از نظر فیزیکی، مرد کارهای مشقت بار بیشتری را در پیش روی دید و زن فرزندان خود را با درد بدنیا آورد. دقیقا به همان اندازه که زن و مرد می‌توانند تصمیم بگیرند که خدا را خدمت کنند یا نه، به همان اندازه نیز ازدواجشان میتواند به هریک از دوراه برود. یک مثل نتیجۀ ناخوشایند آن را اینچنین بیان میکند: نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد.(امثال 19: 13) در جایی دیگر مثلی دیگر شرایط مطلوب را اینچنین بیان میکند: هرکه زوجه ای یابد چیز نیکو یافته است و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است. (امثال 18: 22). رفتار یک

شوهر مسیحی نسبت به همسرش برخاسته از رابطۀ وی با خداوند بوده و از عشقی فداکارانه انگیزه مییابد.

در میان اصولی که روابط مسیحی را هدایت میکند، میتوان به این اصل مطرح شده توسط پولس رسول اشاره نمود: " زیر یوغ ناموافق با بی ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟" (دوم قرنتیان 5: 14). این رسول می‌دانست که وقتی دو نفر همبسته می‌شوند در حالی که یکی بسوی شرارت گرایش داشته و دیگری بسوی عدالت چه خطراتی دارد. مسیحیان وقف شده بدنبال کسی هستند که موضوعات روحانی خود را با وی درمیان بگذارند. این اصل در موارد عملی تر همچون فرزندان، اعمال گذشته، و روند معمول زندگی وسیعتر میگردد.

الف. شراکت ازدواج

در عمل خالقانه خداوند، نوع بشر " بصورت خدا" آفریده گردیدند. این آفرینش به صورت خداوند شامل زن و مرد می‌گردد و به این معنی است که آن " صورت" مادی (فیزیکی) نمی‌باشد، بلکه روحانی. (پیدایش 1: 27). " شباهت " میان خدا و انسان همچنین در ارتباط زن و شوهر نیز آورده شده است (پیدایش 2: 20-24). این عقیده که زن برای اینکه برای مرد " مناسب" باشد آفریده شده، بیانگر تفاوت میان ایشان بوده که این امر را برای زن ممکن میگرداند تا چیزی منحصر به فرد برای زندگی مرد اهدا کند. زن می‌تواند مرد را به گونه های چشمگیری دستگیری نماید. از آنجایی که هیچیک از حیوانات نتوانستند همکاری مناسب برای مرد باشند، از این روی زن از بدن خود مرد تشکیل گردید. بدین دلیل زن موجودی پایین تر از مرد نبوده و با مرد در یک سطح قرار داد. او نیروی باروری و غنی سازی زندگی مرد را در دست دارد و مرد نیز موقعیت توانمند نمودن زن را داراست.

اصولا ازدواج زمانی رخ میدهد که یک مرد و یک زن با یکدیگر وصلتی دائمی انجام میدهند. درشکل مطلوب، طرفین از نظر روحانی، احساسی و اخلاقی جفتی برای دیگری میباشد. آنها با سنجیدن جوانب، تعهد کرده اند که نسبت به یکدیگر وفادار بمانند. قول داده اند که در بعهده گیری نقشهای مخصوص به خود احساس مسئولیت کنند. این تعهد محیطی گرم و عاشقانه ایجاد میسازد که اعضای خانواده در آن رشد میکنند. وقتی زن و شوهر به یکدیگر متعهد میمانند فرزندان احساس امنیت میکنند. خانه ای امن، پناهگاهی دلپذیر برای اعضای خانواده مهیا میکند تا از فشارهای مخرب انتقاد و طرد شدگی وارده از محیط بیرون، به آنجا پناه آورند.

خداوند هیچ نقطۀ ابهامی نمیگذارد که ازدواج چیزی فراتر از رابطه ای غیر رسمی بوده و عهدی الزام آور است. تعهد زن و شوهر آنقدر مهم است که

هرچه که این رابطۀ زناشویی را نقض و بیحرمت نماید را محکوم کرده است. بیوفایی در زناشویی(زنا)، همچون داشتن رابطۀ جنسی پیش از ازدواج نادرست است. نه فقط بدلیل بدنامی، خطر ابتلا به بیماریهای مقاربتی و یا بارداری ناخواسته این عمل نادرست است، بلکه داشتن رابطۀ جنسی خارج از ازدواج برای یک فرد مسیحی زیرپاگذاری تعهد نسبت به خداوند بوده و گناه به مسیح میباشد. همچنین زنا دشمن بالقوۀ رابطۀ زناشویی می‌باشد چراکه تعهد یک طرف را نسبت به طرف دیگر نقض میکند. ملاکی 2: 10-16 و اول قرنتیان 6: 12-20 را با دقت بخوانید.

از منظر یک مسیحی، تصمیم به ازدواج با عشق به خدا و عشق به یکدیگر اتخاذ می‌گردد. عشق چیزی فراتر از یک شور عاطفی بلکه پیوند خورده با تعهد میباشد. در ازدواج، عشق فرد نسبت به دیگری بخاطر خود آن شخص می‌باشد، نه متعلقات مادی و یا بخاطر افتخار بدست آمده از ازدواج با او. همانطور که خدا مارا بی قید و شرط دوست دارد، همانگونه از ما انتظار دارد که تمام تلاش خود را برای برقراری محبت بدون شرط در رابطۀ زناشوییمان بکار ببندیم. عشق به خدا و یکدیگر، ازدواج را خالص، سالم و رضایتبخش نگاه میدارد.

کارعملی

نکاتی را که از کتابمقدس آورده شده را با دقت بخوانید و شرحی کوتاه درمورد انتظارات از شریکین ازدواج بنویسید.

ب. شراکتهای کاری

شراکت زناشویی مانع دیگر شراکتهای زن و شوهر که بمنظور نفع مادی هستند نمی‌گردد. اما یک شراکت کاری باید بر طبق اصول مسیحی برقرار گردد. زن یا شوهری که وارد این شراکت میشود باید متوجه وسوسه های طمع و بی وفایی شده و خود را در برابر آنها ایمن سازد.

تقریبا بیشترین شرایط آزار آور در جوامع ناسالم بوجود می آیند. در جایی که روش معمول ترقی در کار استفاده از راههای نادرست و فریبکارانه است، صداقت بخرج دادن کارها مشکل مینماید. رشوه، تقلب در امور اداری، دروغ و ناراستی با خریدار و تقلب عموما مسائلی هستند که وجدان فرد مسیحی (کسی که می‌خواهد شبیه مسیح باشد) با آنها مقابله میکند. لیکن شخص مسیحی باید مهمترین چیز را اتخاذ کند: وفادار بودن به خدا، یا خود را از سختی و کمبود رها کند. زمانی که زن و شوهر برای ادارۀ زندگی در جامعه ای گناهکار اتفاق نظر نداشته باشند، آنوقت مشکلات نابایسته ظاهر میگردند. آنگاه که زن برای لذت بردن از معیارهای بهتری که دنیا ارائه میکند،

به شوهر خود برای پول فشار می‌آورد و شوهر نیز برای برآورده کردن لذت همسر به راههای نادرست دست می‌یازد، ازدواج آرمانی عمیقا خدشه دار میگردد.

اهمیت صداقت در خانواده بعنوان معیاری مهم برای تعهد آنقدر بالاست که وقتی یکی از اعضای خانواه در بیرون از آن محیط درگیر اعمالی نادرست میگردد، بازتاب آن همیشه در داخل خانواده نمود میکند. سود مالی اگر به قیمت از دست دادن درست کاری و خانواده باشد هیچ ارزشی ندارد. چه سودی دارد که مرد (یا زن) تمام دنیا را صاحب گردد اما نفس (خانواده) خود را از دست بدهد. (مقایسه کنید با متی16 : 26)

بسیار باعث تاسف است که مسئولین دولت خود در کارهای ناروا مشغول میگردند. لیکن در نهایت خود صاحبان کار می‌توانند اوضاع را روبراه نمایند. بنابراین نکتۀ انتقادی این نیست که اعمال غیراخلاقی یا غیرقانونی در بیشتر جنبه های کاری نفوذ نموده است. فرض مسلم این است. ولی سوال این است که شخص به این شرارتهایی که هرروزه شاهد آنهاست چگونه باید پاسخ دهد؟ آیا باید تسلیم شده و درستکاری خود را از دست بدهد، یا اینکه باید به گونه ای صحیح، قانونی و اخلاقی رفتار نماید؟ برای اختیار نمودن سلوکی والاتر از حد ملاک، ممکن است فرد درآمد خود را از دست بدهد، اما شرافت و درستکاری خود را حفظ کند. شرافت و درستکاری دارایی های باارزش هر فرد می‌باشند چراکه شخصیت او را توصیف می‌کنند. به ترتیب، آنها با انجام آنچه که درست است تعریف می‌گردند. وقتی که شخص کاری را که با معیار خداوند درست است انجام می‌دهد، جایی برای شرمساری و از دست دادن آبرو نخواهد بود.

کارعملی

بطور مختصر شرح دهید که از یک مسیحی در شراکت شغلی چه انتظاراتی میرود.

پ. شریکهای دوستی و رفاقت

دوستی‌های غیر رسمی می‌توانند بمنظور تشویق و کمک متقابل در کارها شکل گیرند. اما نباید توجه را از رابطۀ زناشویی بردارند. نخستین وظیفۀ شوهر در قبال همسرش است ، نه دوستان. همینطور نخستین وظیفۀ زن در برابر شوهرش می‌باشد نه دوستانش. وقتی کسی ازدواج میکند، دوستیهای قدیمی پایان نمی یابند، بلکه تغییر می یابند. زن و شوهر همچون یک تیم فعالیت می‌کنند و اولویت دوستی را در یکدیگر می یابند.

کتابمقدس اینچنین هشدار می‌دهد که " فریفته مشوید!معاشرات بد، اخلاق حسنه را فاسد میسازرد." این قاعده در تمام دنیا رعایت می‌شود. شریک ازدواج تلاش خود را بکار می‌برد تا این قاعده را رعایت کند و از تاثیرات مخرب که خارج از رابطهٔ زناشویی وجود دارند، فاصله بگیرد. سعدی شاعر ایرانی چنین نوشته:

هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.

گر نشیند فرشته ای با دیو   وحشت آموزد و خیانت و ریو

از بدان نیکوی نیاموزی   نکند گرگ پوستین دوزی

(گلستان – باب هشتم – پند بیست و چهارم)

دوستان میتوانند به خانواده ای که در شرایط بحرانی و نیاز است حمایت زیادی نمایند. آنچه که در اینجا مطلوب است، این است که آن عشق بی ریا و توجه به یکدیگر، افراد را نسبت به آشنایانشان که میتوانند برای ایشان مفید باشند ترغیب نماید. این نیاز، با احترام به تقویت پیوندهای خانوادگی یا همفکری در زمان سختی میتواند برآورده شود.

کارعملی

در شرحی کوتاه انتظارات از رفتار مسیحی در رابطهٔ دوستی را توصیف نمایید.

قسمت سوم

ملاحظات عملی

دلایل شکل گیری شراکتها بسیار متعدد می‌باشند. اصلی ترین عامل محرک برای یک شراکت بوسیلهٔ خود ماهیت شراکت معلوم می‌گردد. بعنوان مثال، شخصی ممکن است شراکت کاری را برای کسب پول برگزینند. هرکدام از طرفین به این امر واقف هستند که دلیل وارد شدن به این قرارداد نفع مالی مشخصی میباشد و بمنظور رسیدن به اهداف متقابل هریک از ایشان به دیگری نیازمند است. افراد درگیر در این شراکت همچنین میتوانند جوی عاطفی از رابطهٔ خود برقرار نمایند و اگر مایل باشند، ممکن است بر ویژگیهایی که به شراکت معنایی فراتر از منافع مالی و اجتماعی میدهد، صحه بگذارند.

بعضی شراکتها بدون دخالت ما و بعضی دیگر را خودمان انتخاب می‌کنیم. برای آن دسته که بدون دخالت ما انجام میشوند دو راه داریم: یکم) آن شراکت را به سوی شراکتی سالم و درست سوق بدهیم. دوم) بدون توجه به چالشهای موجود، نسبت به طرف مقابل منفی گردیم و هرگونه امکان برقراری همکاری خوبی را ویران نماییم.

برای آندسته از شراکتهایی که خود به طور ارادی به آن اقدام کرده ایم نیز برای رضایت خاطر فردیمان همان شرایط وجود دارند. در هر گونه رابطه ای، زمانی رضایت حقیقی کسب می‌گردد که تعهد به پارسایی و رضایت وجود داشته باشد. یادگیری خالی کردن بارهای بیهودهٔ رشک، دشمنی و کینه از خودمان و جایگزین کردن محبت عمیق و روحی که در فکر دیگران است، بجای آن احساسات، برای روح فرد بسیار مفید هستند. خوشبختی به شرایط فرد مربوط نمیشود، بلکه به پاسخ آن فرد به شرایط. سعدی دربارهٔ قناعت بسیار بجا میگوید که قناعت بر ثروت اولی است.   (بوستان، باب ششم؛ گلستان باب 3، حکایت یکم) و در جایی دیگر سعدی میگوید: خوشبختی از لطف خداوند میآید، نه ازتوان تهمتن (بوستان، باب پنجم) .

الف. شراکت زناشویی

فشارهای زندگی امروزی، سبب گشته اند که عملکرد برخی خانواده ها همچون مجموعه ای از افراد منفک با زندگی منحصر به خود و فاقد هرگونه تعاملی میانشان گردد. خانواده های مسرور، با یکدیگر وقت میگذرانند حتی اگر مجبور به برنامه ریزی برای فعالیتهایشان باشند؛ استفاده از زمان شام بعنوان فرصتی برای گفتگوهای خانوادگی، شرکت در مکالمات یک به یک، رفتن به گردشهای خانوادگی، برپایی جشنهای تولد و تعطیلات.

یک خانوادهٔ سالم، خانواده ای است که افراد آن به همدیگر توجه می‌کنند. از تفاوتهای شخصیتی همدیگر حمایت و تقدیر کرده، یکدیگر را بدون قید و شرط دوست میدارند. اعضای خانواده زمانی که یاد میگیرند که اولویتهای خود را بخاطر نفع عضوی دیگر نادیده انگارند، گرایش به زندگی ای وفادارانه پیدا میکنند. یکم) توجه به فعالیتهای یکدیگر، خواه در مدرسه، کار، یا در هنگام بازی ، دوم) صحبت کردن از اتفاقات رخ داده در روز، سوم) تشویق یکدیگر در تلاشهای فردی، از راههای گسترش قدردانی برای هریک از اعضای خانواده میباشند.

هم فرزندان و هم والدین از گفتگوهایی که جنبهٔ حمایت کننده ، درک کننده، و بردبار دارد نفع میبرند. گفت و شنودهای مثبت که دربر گیرندهٔ یکم) راست گفتن، دوم) با دقت گوش دادن، سوم) قوت قلب دادن، چهارم) درمیان

گذاشتن عقاید و احساسات بدون انتقاد کردن از یکدیگر، پنجم) تشویق و قدردانی از رفتار مثبت، بناکنندهٔ روابط قوی در درون خانواده میباشند.

خانواده هایی که عملکرد خوبی ندارند، دارای ویژگیهای مشترکی میباشند که غالبا شامل این موارد میگردند.

یکم) تقسیم قدرت به شکل ناصحیح؛ بعنوان مثال تسلط یکی از والدین در امور خانه،

دوم) مشکل داشتن با اختلافات،

سوم) فقدان احترام به یکدیگر بعنوان یک فرد،

چهارم) صحبت نکردن یا گوش ندادن به یکدیگر،

پنجم) خودداری از تصدیق و قبول کردن دیدگاههای دیگری،

ششم) گرایش به گونه های منفی ارتباطات از جمله فریاد زدن، انتقاد و اوقات تلخی کردن.

پیش از وارد شدن به شراکت زناشویی، زوجین باید خود را تفتیش فردی نمایند. پیش از ازدواج هریک از طرفین باید این سوال را از خود بپرسد که: آیا من برای یک عمر زندگی با این شخص بخصوص آمادگی دارم؟ آیا بر سر سوالاتی که بالقوه میتوانند ازدواج را مختل نمایند، اتفاق نظر داریم؟ اگر این سوالات پیش از ازدواج پاسخ داده نشوند، شراکت زناشویی بسیار دشوار میگردد.

پس از ازدواج، موضوعات را بهتر میتوان از طریق سوال مورد توجه قرار داد. به چند مثال ذکر شده توجه کنید: چکار میتوانم انجام دهم تا این تعهد مادام العمری را که در آن هستم، برای خود و شریکم به یک خوشحالی و وفای به عهد تبدیل سازم؟ حالا که نقاط غیر مشترک یکدیگر را میدانیم، چگونه میتوانیم برروی آنها بنحوی کار کنیم که با کامل کردن یکدیگر ازدواجی پایدار بسازیم؟ میدانم که سوالهایی داریم که میتوانند ازدواجمان را به مخاطره بیاندازند، اما هیچگاه نمیگذاریم که اینگونه شود. پس چگونه میتوانیم اختلافات بالقوه خطرناک را حل نماییم؟

سه عرصهٔ بزرگ عدم تفاهم در ازدواج عبارتند از مالی، جنسی و مذهبی. تا زمانی که به شکلی صحیح و با مصالحه میان دوطرف با آن برخورد نشود، رابطهٔ زناشویی از حد کمال پایین تر است. برخورد با این موضوعات مستلزم

تعهد، نگرشی سالم نسبت به توقعات، درک صحیح از عدم تفاهم و تسلط بر خشم میباشد. بیایید با تعهد آغاز کنیم:

تعهد

هرکسی که بیش از پنج دقیقه از ازدواجش گذشته باشد میفهمد که برای ایجاد رابطۀ زناشویی بی نظیر، بیشتر از آنچه که شنیده است باید تلاش نماید. چیزی بیشتر از عشق، احترام، سازگاری، داشتن مهارت در برقراری روابط، و در نهایت چیزی بیش از تلاش فراوان است. درنهایت همۀ اینها به تنهایی، ناکافی بودنشان را برای همبستگی یک فرد ناکامل با دیگری، نشان میدهند. آنچه که نقش زیربنایی برای تمام مهارتهای ذکر شده دارد، همانا تعهد میباشد. تعهد دربر گیرندۀ وفای به عهد، ازخودگذشتگی، و وفاداری میباشد.

روابط شگرف، ناگهانی بوجود نمی آیند؛ بلکه بنامیشوند. رابطۀ زناشویی، با درمیان نهادن علایق، حس سازگاری، و عاشق شدن آغاز میگردند. شراکتی که پایدار باشد بر پایۀ مستحکم تعهد بناگردیده است. هرچه زن و شوهر با مشکلاتی مواجه میشوند، رابطه شان قویترو انعطاف پذیرتر میشود. مجموع رویدادهای معنی دار در طول سالها همچون خشتهای زیربنایی میگردند که این رابطه را نگاه میدارند، نوازش در هنگام پریشانی، یک فنجان چای در وقت خستگی، ابراز خوشی در کامیابی های شریک زندگی، گفتگوی صمیمانه، اعمال گذشت و بخشایندگی، درونبینی، همدردی و درک متقابل. اینها خشتهای بنای عشق بزرگ و محبت لازم برای قوی و سالم نگهداشتن ارتباطمان میباشند. هرکدام به مثابه سپرده گذاری در بانک، حاکی از اعتراف به عشق و تعهد هستند. وقتی دشواریها و اوقات سخت، زمان برداشتن از حساب فرامیرسند، موجودی حساب کم میشود لیکن هرگز خالی نمیگردد.

تعهد رویدادی یکباره و برای همیشه نیست. بلکه روندی پیگیراست. دشمنان بی رحم و سخت توقعات برآورده نشده، علائق نابرابر، حساسیتهایی که از قبل به آنها پی برده نشده، بحرانهای پیشبینی نشده، خشم، ناآرامی و خستگی، دائما تعهد را به مبارزه می‌کشانند. مواجه شدن با ترسها، قوت شما را زیاد میکند و پرهیز از آنها توانتان را میکاهد. شجاعت فقدان ترس نیست، بلکه تمایل به عمل در برابر ترس از عمق مسئولیت میباشد.

ازدواج هرگز باعث ازدست دادن رابطۀ عاشقانه نمیشود. رابطۀ عشقی تنها شمع و گل نیست، بلکه گونه ای از توجه و حسی است که دوطرف در تصدیق عشق و امتنان به یکدیگر نشان میدهند و خلق محیطی است که خواست عمیق قلبی و پیوندهای حسی را تغذیه و حمایت مینماید.

عشق یک احساس است اما تا زمانی که این احساس در عمل ابراز نگردد طرف مقابل ممکن است هرگز درک نکند که مورد عشق و قدردانی قرار گرفته. اگر واقعاً می‌خواهید عاشقی مورد قبول و منطبق با معیار باشید، پس باید یادبگیرید که عشقتان را به طرق مختلف و مکرر ابراز نمایید. در ازدواجهای عالی هردو شریک زندگی یکدیگر را عمیقاً و در جزئیات میشناسند، و آموخته اند که چگونه عشقشان را آزادانه و صادقانه ابراز نمایند. یاد می‌گیرند که چگونه با توقعات و ناامیدیها رفتار نمایند.

توقعات

انتظارات موجب دلسردی و ناامیدی ما میشوند. اگر انتظار دارید که شریک زندگیتان خوشحالتان کند، دلسرد خواهید شد. اگر اتظار دارید شریک زندگیتان خانه دار باشد، ممکن است ناکام شوید. اگر انتظار دارید شریک زندگیتان تمام نیازهای احساسی شما را پر کند، رنجیده خواهید شد. وقتی که توقعاتی را در سر میپرورانید واقع بین باشید، خواه از یک میهمانی شام باشد، خواه از یکی از اعضای خانواده. زمانی که انتظارات برآورده نشدند، بجای استفاده از الفاظی چون، بسیار بد، وحشتناک و افتضاح، از واژه هایی مثل تاسف آور، ناراحت کننده، و بی نتیجه استفاده نمایید. چراکه اگر شرایط با الفاظی همچون وحشتناک، و افتضاح توصیف شوند، این توهم را برایتان ببار می آورند که گویی هیچ تسلطی برآنها ندارید و نمیتوانید برآنها چیره شوید. اهمیتی ندارد که یک واقعه چقدر شور و دردسر ساز بنظر آید، لیکن فرض بر این است که شما توانایی تغییر آن و غلبه بر آن را دارید.

تنها شخصی را که میتوانید تغییر دهید خودتان هستید. بجای تلاش برای تغییر شریک زندگیتان، بر روی زندگی خودتان کار کنید. شریکتان احتمالا پی به توجه شما بر رشد فردیتان خواهد برد و چه بسا خود نیز به آن آغاز کند. تعجب آور است، ولی برق متانت و انعطاف شما بیشتر از ایرادگیریها و نکوهشها ولو به حق، تاثیرگذار خواهد بود.

یکی از بزرگتری هدایایی که میتوانید به شریکتان اهدا کنید خوشحالی خودتان است. وقتی در کتابمقدس میخوانیم که یکدیگر را همانقدر که خود را دوست دارید محبت نمایید، معنی ضمنی آن این است که عشق به خود، از حد وظیفه فراتر میرود، و نوعی لذت میگردد. لازم نیست خوتان را تا حد فلاکت قربانی نمایید. از همسرتان انتظار نداشته باشید که شما را خوشحال و برآورده سازد؛ این وظیفۀ شماست. وقتی که دیگر شریکمان را مسئول برآورده کردن نیازهایمان نمی‌دانیم، آنوقت همه چیز تغییر میکند. مواظب خود بودن خودخواهی نیست؛ بلکه بزرگترین و مسئولانه ترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم.

اختلاف نظرها

رابطهٔ سالم برپایهٔ اعتماد پیش میرود. سالها طول میکشد تا اعتماد بنا گردد، اما لحظه ای برای از بین بردن آن کافیست. دونفر که با گفتار و کردار خود امین بودن خود را نشان میدهند، هرروزه باید اعتماد را بنا کنند. از طریق گفتگو و با کارکردن بر روی اختلاف نظرها و با ابراز محبت و توجه است که اعتماد پیشرفت میکند. در لحظهٔ عصبانیت یا ترس، اعتمادی که بناگردیده، صدمهٔ زیادی میتواند ببیند. مادامیکه آن اعمال لحظه ای و مخرب اجتناب ناپذیر مینمایند، خرابی ببار آمده به سرعت قابل ترمیم است، در صورتی که انگیزهٔ مشترک برای آن وجود داشته باشد.

اختلاف نظرها غیرقابل جلوگیری هستند، اما مشاجرات مخرب قابل احتراز هستند. در واقع، نزاع، آتشی است که خبرچین آنرا برمی افروزد " بوستان باب 7 " . عشق به کسی داشتن به معنی اختلاف نظر نداشتن نیست. همچنین به معنی سهولت در فرونشاندن اختلافات نیست. تفاوتها نه تنها اجتناب ناپذیرند، بلکه وجه مهم در جذب طرفین به یکدیگر میباشند. از آنجایی که هریک از دوطرف نقاط قوت و ضعف خود را دارند، اوقاتی فرامیرسند که هر یک از ایشان نقش معلم را ایفا میکند و وقتی دیگر نقش شاگرد. بهترین رابطهٔ زناشویی آن است که هر دو نفر در هردو نقش مهارت بیابند، و به نوبت حکمت و توانمندی معلم و پذیرش و فروتنی شاگرد را با هم قسمت کنند.

معمولا ازدواجهایی که در آن، نظرهای مخالف و احساسات و عقاید قادر به بیان میباشند، از صمیمیت عمیقی برخوردارند. در واقع، خودداری از ابراز صادقانهٔ عقیدهٔ مخالف، معمولا ایجاد صدمه میکند. در شراکتهای مستحکم، هریک از طرفین یادگرفته است که با صداقت حرف بزند و بدون حالت تدافعی بشنود. ایشان فراگرفته اند که احساسات عمیق خود را بدون حمله به دیگری درمیان بگذارند. و یادگرفته اند که لزوما همیشه نباید مقصود خود را ثابت کنند و لزوما همیشه حق با ایشان نیست.

وقتی که مشاجره ای آغاز میگردد، معمولا مسئله ای که به ظاهر بر سر آن مشاجره میکنید موضوع اصلی نیست. غالبا نزاع برسر منشاء مشکل نیست، بلکه اثر آن است. وقتی که مردی گلها را در جایی که همسرش گفته بوده نمیکارد،احتمالا مشاجره ای درمیگیرد. اما محل کاشت گلها، دلالت بر مشکلی عمیق تر دارد. گلها موضوع اصلی نیستند، بلکه توجه کافی و گوش دادن به علائق شریک زندگیتان و پاسخ دادن از روی فکر و رفتاری عاشقانه به آن، موضوع اصلی میباشد.

آنچه را که میخواهید بدست بیآورید، بدهید. دادن آنچه که برایتان ارزش دارد قدمی است بسوی حصول نتایجی مثبت. بعنوان مثال، بجای اینکه تلاش

کنید که همسرتان شما را درک کند، کمی بیشتر تلاش کنید که همسرتان را درک کنید. نه تنها به سخنان او گوش کنید، بلکه به احساسات او نیز توجه کنید. بجای اینکه همسرتان را وادار کنید که به شما گوش دهد، سعی کنید بدون قطع کردن کلام او و تا زمانی که مطمئن نشده اید که صحبتش تمام شده به او گوش دهید. بجای اینکه از همسرتان بخواهید تا علاقهٔ خود را به شما ابراز کند، خودتان توجه و امتنان خود را با روش منحصر به خود نشان دهید.

خشم

خشم، احساسی دیگر است که در ازدواج باید کنترل شود. خشم، نه خوب است و نه بد. احساسی است که همهٔ انسانها صرفنظر از نژاد و فرهنگ، آنرا تجربه میکنند. همه با یک ساختار ژنتیکی متولد میشوند. طبیعت و ویژگیهای شخصیتی کاملا وراثتی میباشند. عوامل زیادی وجود دارند که احساس خشم را تحریک می‌کنند و موضوعات زیادی هم وجود دارند که می‌توانیم عصبانیت خود بر آنها بریزیم. بیشتر اوقات از خودمان عصبانی هستیم. حرفهای اشتباه میزنیم، اعمال اشتباه انجام میدهیم و شکست میخوریم. انتظارات و خواسته هایی از خودمان داریم که احتمالا نمیتوانیم برآورده نماییم. وقتی که از انتظاراتمان سرخورده میشویم، آنرا بر افراد بی تقصیر فرود می آوریم. به دوست و غریبه خشم میگیریم. نسبت به اجسام بیجان عصبانی میشویم. نسبت به بیعدالتی و واقعیت، دیده ها و خطر خشمگین میشویم.

از آنجایی که تمام احساسات از سوی خدا هستند، او تنها کسی است که میتواند ما را کمک نماید که چگونه با آنها رفتار نماییم. برای لذت بردن از آرمش روزانه و خوشی زندگی، باید ابتدا آرامش خداوند را تجربه نماییم. واقعیت این است که همهٔ ما به گناه آلوده هستیم. هیچکس مارا وادار به خطا و خطاکاری نمیکند. ما گناه می‌کنیم(خطا میکنیم) چون انسان هستیم. آدم و حوا از همگامی نزدیک با خدا درباغ عدن لذت میبردند. وقتی که گناه کردند، از باغ رانده شدند و دیگر هرگز آن رابطهٔ نزدیک با خدا را نداشتند. خداوند با فرستادن عیسی (پسر خود) برای پرداخت مجازات خطاها، نقشه اش را برای نجات انسانها به انجام رساند. زمانی که عیسی را بعنوان خداوند و نجات دهنده بپذیریم و درمرگ او تعمید بیابیم (غسل تعمید)، او گناهان مارا می‌بخشد. آنگاه و تنها در آنزمان است که میتوانیم خوشی را تجربه نماییم، زیرا خوشی و آرامش با داشتن رابطهٔ صحیح با خداوند بوجود می آیند. ممکن است برای شخص غیر مسیحی، ساده باشد که خشم خود را بر فردی دیگر فرود آورد و از آن لذت هم ببرد. اما برای یک مسیحی، عیسی مسیح شفاعت کننده نزد خدا گردید. او به ایماندار کمک

میکند که چگونه احساس خشم خود را کنترل نماید. همچنین روح القدس از طریق کلام و وجدان ما را ملزم می‌کند. می‌دانیم اعمالی که از روی خشم سرمی‌زنند، مورد پسند خدا نیستند. پولس با درک این کشاکش چنین میگوید " زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمیکنم..." در توصیف معضلی که همه انسانها با آن دست به گریبانند، جواب این است که : کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟ خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوندمان عیسی مسیح. (رومیان 7: 15-25)

خویشتنداری از ثمرات روح است. وقتی که فرد تعمید میابد، روح القدس به مثابه هدیه ای دریافت میگردد. نشانۀ حضور روح القدس در درون فرد، به شکل محبت، خوشی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، صداقت، ملایمت و خویشتنداری نمود می‌کند. غلاطیان 5: 22 را بخوانید. روح سه خصوصیت بزرگ احساسی را ایجاد میکند: سرودی در قلب، منش شکرگذار، و روحی فروتن. (افسسیان 5: 18 – 21). اگر هر سه احساس در فرد وجود داشته باشند، غیرممکن است از روی عصبانیت عمل نماید. وقتی مسیحیان در روح قدم برمیدارند، منش صحیحی را در پیش میگیرند و بنابراین در مواجهه با شرایط منفی زندگی، رفتاری درخور نشان میدهند.

اگر خدا احساس خشم را به ما داده، آیا عصبانیت همیشه درست است؟ کتابمقدس میگوید: " خشم گیرید و گناه مورزید" (افسسیان 4: 26). آشکار است که خشم گناه نیست؛ با این حال چگونگی رفتار با آن میتواند گناه آلود باشد یا نباشد. کتابمقدس مملو است از نمونه های سازنده و مخرب خشم.

موسی نتوانست بلوایی که در اردوی قومش پس از ترک مصر بسوی سرزمین موعود بپا شده بود را آرام کند. برخی از ایشان موسی را محکوم کردند که ایشان از سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری بوده بیرون آورده تا در صحرا به کشتن بدهد. موسی عصبانی شد و به خداوند گفت: " هدیۀ ایشان را منظور منما"(اعداد 16: 12-16 را بخوانید). در کمال شگفتی موسی دید که خشم خداوند بیشتر از اوست، به حدی که می‌خواست تمام آن مردم را هلاک نماید. در آن لحظه موسی از خدا التماس کرد که ایشان را بخاطر گناهان عده‌ای از بین نبرد. و خداوند به رحم آمد. (اعداد 16 را کامل بخوانید). هم موسی و هم خدا عصبانی بودند، اما عصبانیتشان گناه نبود. همانطور که خدا به ما می‌گوید که محبت کنیم، همانگونه به ما میگوید که به چیزهای دنیوی عشق نورزیم. همچنین به ما میگوید که خشم بگیریم لیکن نه تا آنجا که مرتکب گناه شویم.

به تفاوت میان خشم بجا و خشم نابجا دقت کنید. خشم الهی کنترل شده و بمنظوری خیر است. خشم بجا خودخواهانه نیست بلکه نشانگر توجه است.

بدون کینه و غیظ میباشد. خشم الهی بر بی عدالتی فرود میآید. در مقابل، خشم غیر الهی زمانی روی می‌دهد که دربرابر افرادی که مخالف میل ما رفتار میکنند قرارگیریم واز درون ما اظهارات منفور فوران کند، رفتاری آسیب رساننده نسبت به کسانی که نسبت به ما بد میگویند مرتکب شویم و یا اجازه بدهیم احساسات ما نسبت به آنچه که دوست نداریم از کنترل خارج شود.

درحالی که برای یک مسیحی مواقعی هست که عصبانیت او توجیه پذیر میباشد، اما بطور معمول زندگی او اینگونه خلاصه میشود: " هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده اید، محزون مسازید. وهر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید، و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است. (افسسیان 4: 29-32)

شاید بتوان گفت تنها عامل بزرگ در یادگیری چگونگی پرداختن به خشم، همانا بخشش است. عهدعتیق داستان یوسف را روایت می‌کند که بهترین نمونهٔ بخشش است. یوسف برای بردگی توسط برادرانش فروخته شد، به اتهامی نادرست به زندان انداخته شد، و کسانی را که کمک کرده بود فراموشش کردند. اگر قرار باشد کسی عصبانی شود، آن شخص یوسف است. سالها پس از آنکه یوسف شخص دوم مملکتی در زمان فرعون مصر گردید، برادرانش برای درخواست غذا به نزد او آمدند. ایشان نمیدانستند که او که می‌تواند نیاز ایشان به غذا را برآورده سازد برادرشان است. وقتی که یوسف تصمیم گرفت حقیقت خود را بر آنها معلوم سازد، همه را از اتاق بیرون کرد و بقدری بلند گریست که مصریان صدایش را شنیدند. یوسف به ایشان گفت که او برادری است که آنها فروختند و آنگاه اینچنین تدبیر کرد : " و حال رنجیده مشوید و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد." (پیدایش 45: 2-7). امکان خشمگین شدن و انتقام برای یوسف مهیا بود، ولی او اینطور انتخاب کرد که مرد خدا باشد و برادرانش را بخاطر خطایی که نسبت به او مرتکب شده بودند،عفو کند. پیدایش 37 – 50 را بخوانید.

قسمتهایی که باید مطالعه شوند:

لاویان 19: 17-18 ؛ اعداد 9: 17؛ مزمور 37: 8؛ امثال 11: 4؛ امثال 14: 17، 29؛ امثال 15: 1، 18؛ امثال 16: 14، 32؛ امثال 17: 14؛ امثال 19: 11، 19؛ امثال 22 : 24؛ امثال 29: 22؛ ارمیا 10: 24؛ نحمیا 1:3؛ متی 5: 22؛ متی 18: 15-20؛ مرقس 3:5؛ مرقس 11: 15؛ اعمال 17: 16؛ رومیان 1: 18؛

غلاطیان 5: 20؛ افسسیان 2: 3؛ افسسیان 4: 26، 31؛ افسسیان 5: 6؛ افسسیان 6: 4، کولسیان 3: 8؛ اول تیموتائوس 2: 8، یعقوب 1: 19-20.

پیشنهادات عملی برای مهار کردن خشم

1- پیش از واکنش نشان دادن اطلاعات بیشتری کسب نمایید

2- بیاد داشته باشید که هیچکس نمیتواند شما را عصبانی کند؛ شما خود تصمیم میگیرید که عصبانی شوید.

3- نسبت به خشم بروز داده نشده هوشیار باشید؛ ممکن است از رئیس خود عصبانی شوید و آنرا بر همسرتان درآورید.

4- درنگ کنید و احساساتتان را ارزیابی نمایید.

5- به خود یادآوری کنید که مهار امور در دست خداوند است

6- به خدا بگویید که چقدر عصبانی هستید

7- یادبگیرید که در برابر گناه عصبانیتتان اقدام کنید.

8- بخشیدن را تمرین کنید

یکدلی و عشق

یک خانوادهٔ مطلوب، متشکل است از: شوهر/پدر که رهبر روحانی می‌باشد، یک همسر/مادر، که ملکهٔ مطیع خانه است و فرزندان که زندگی را می آموزند. خانواده ها با هم متفاوتند چونکه انسانها با هم تفاوب دارند. در متفاوت بودن هیچ اشکالی نیست. اگر می‌خواهیم در گسترش خانواده های شاد و مستحکم موثر باشیم داشتن چند خصوصیت ویژه الزامی است.

در هر رابطه‌ای، چند عنصر مرکزی وجود دارند، یکی از آنها ***همدلی*** است. همدلی به این معنا است که خود را بجای طرف دیگر بگذاریم و بدون دخیل کردن احساسات، مسائل را از دید او ببینیم. همدلی فرد را قادر می‌سازد تا عکس العملهای خود را مادامیکه از دید فرد دیگر به موضوعات نگاه میکند، فراموش کند. فرد جدا شده از خود، بیشتر واقع بین می‌شود و راهنماییهایش بیشتر قابل ستایش میگردند. موضوع خیلی ساده است، لیکن انجام آن برای بسیاری همچنان مشکل مینماید.

همدلی در واقع مکمل عشق است. از آنجایی که به افراد مورد علاقه مان توجه خاص داریم، باید نسبت به احساساتشان حساس باشیم. وقتی کسی را دوست داریم، نسبت به او احساس مسئولیت می‌کنیم. بدینسان بدون اینکه خود را جای او بگذاریم و سعی کنیم بفهمیم که او چه احساس میکند، نمیتوانیم بدانیم که چه بر او واقع میشود و نمیتوانیم مسئولیت خود را نسبت به او به انجام برسانیم.

عشق، احترام را با فردیت همبند می‌سازد. از طریق عشق، ارتباط را بیشتر می‌کنیم و بهتر به شناخت انسانها میرسیم. همدلی ما را برای درک نیازها و خواستهای فردی یاری میدهد. گسترش شنیدن و درک همدلانه مهمترین وسیلۀ پیشرفت برای زوجهایی است که میخواهند (اعضای) خانواده را به همدیگر و به خدا نزدیکتر سازند.

یکی از نخستین قدمهای لازم برای گسترش همدلی این است که دقت کنیم طرف دیگر چه احساسی دارد. فرد می‌تواند گوش کند بدون اینکه بشنود، آنقدر درگیر احساسات خود باشد یا آنقدر مشغول آماده کردن جواب در ذهن خود باشد که نداند طرف دیگر چه می‌گوید. بسیار مهم است که شنونده به دیدگاههای گوینده احترام بگذارد حتی اگر با آنها مخالف باشد. به همان اندازه نیز مهم است که شنونده این احترام، درک و همدلی را به گوینده برساند. برای انجام آن بشکلی تاثیر گذار، شنونده باید به ارتباط غیرکلامی به اندازۀ ارتباط کلامی توجه نشان دهد و نسبت به پیغامهای اصلی ای که معمولا توسط مکالمۀ ظاهری، مبهم بنظر میرسند؛ حساس باشد.

زمانی که به احساسات فرد دیگر بدون قضاوت عکس العمل نشان می‌دهید، در واقع به او کمک می‌کنید تا بیشتر خود را پذیرفته و درک شده احساس کند. درآنوقت فرد ممکن است بخواهد دربارۀ موضوعات ناراحت کننده صحبت کند. نه تنها احساسات او را درک می‌کنید، بلکه دلایل آنرا نیز میدانید. درک احساسات واقعی خودمان ما را در درک همان احساسات در دیگران یاری میکنند. نشان دادن احساسات واقعی، کمک میکنند تا در روابطمان صادق و خالص باشیم. غالباً برای ابراز چنین احساساتی شجاعت لازم است.

کار عملی

سه برگ کاغذ بردارید. بالای اولین کاغذ بنویسید "انتظارات" و انتظاراتی را که از همسرتان دارید فهرست کنید. بدنبال آن، انتظاراتی که همسرتان از شما دارد را بنویسید.

بالای کاغذ دوم، بنویسید " اختلاف نظرها" و موضوعاتی که با همسرتان برسر آنها اختلاف نظر دارید را فهرست کنید و هر موضوع را براساس اهمیت درجه بندی کنید و همچنان دقت نمایید که آیا واقعاً اختلاف نظر بر سر آن موضوع است یا در اثر مشکلی عمیق تر میباشد.

بالای کاغذ سوم بنویسید" خشم ". اکنون فهرستی از چیزهایی که شما را عصبانی میکنند تهیه نمایید.

با فهرستهایی که پیش رو دارید، تصمیم بگیرید که در کدام قسمتها باید تغییر کنید. حتی اگر دوستانتان غیر از این عمل میکنند، و جامعه رفتار خودخواهانه آنها را تقویت مینماید، جرات داشته باشید و در زندگی زناشوییتان نقشی را در پیش بگیرید که نشان دهندۀ بی‌نیازیتان از اثبات قدرت بواسطه عملکردی خودخواهانه است. درنظر داشته باشید که سعدی چه میگوید در حکایت در معنی تواضع و نیازمندی:

" چو خواهی که در قدر والا رسی ز شیب تواضع به بالا رسی " (بوستان سعدی، باب چهارم)

ب. شراکت شغلی

از آنجایی که زن و شوهر ملزم به رابطه ای هستند که ایشان را به سهیم شدن در زندگی یکدیگر فرامی‌خواند، شراکتهای شغلی بنابر فرض مطلوب، نباید بدون داشتن آگاهی از شراکت زناشویی بوجود آیند. این بدان معنا نیست که زن، الزاماً باید همه چیز را در مورد کار شوهرش بداند، اما باید باندازۀ کافی آزادی و علنیت وجود داشته باشد تا بتواند شوهرش را در کارهایش تشویق و حمایت نماید. او حق دارد نوع کار شوهرش را بداند. به همین گونه است زمانی که زن مشغول بکار میباشد. شوهر باید نسبت به کاری که همسرش بدان مشغول است آرامش داشته باشد اما نباید در آن دخالت مستقیم کند.

هردو شریک زناشویی باید دقت در مورد آوردن کار به درون خانه را اعمال نمایند. زن یا شوهر می‌تواند در مواردی خاص از شریک زندگی خود پند بگیرد. ایشان معمولا به پیگیری اندرزها و تشویقهای همسر خود پی خواهند برد. اما باید عادت کنند که امور کاری را از مکالمات خود در حضور دیگران مخفی بدارند.

کارعملی

کتاب یعقوب یکی از جذابترین آثار ادبی در مورد مرد و پول می‌باشد. بعدا با هم آنرا بررسی خواهیم کرد. تمرین را با مطالعۀ کتاب یعقوب بر روی این وبسایت یا نسخه ای که در دست دارید شروع کنید. الآن رساله (یعقوب) را بخوانید. وقتی مطالعۀ آنرا به اتمام رساندید، چکیدۀ زیر را مطالعه نمایید.

کتاب یعقوب در کتابمقدس، مملو است از اندیشه های صریح در مورد چگونگی رفتار یک فرد. این رساله برای کسانی درنظر گرفته شده که آرزو دارند تا به ارزشهای بالاتر زندگی دست یابند. نویسنده، انسانهایی که میان فقیر و غنی تبعیض قائل میشوند را متن خود قرار می‌دهد و از شرایطی صحبت میکند که در آن فرد می‌خواهد به درجات عالی داشتهای مادی برسد.

نویسنده تصدیق میکند که معیار راهبری زندگی تنها در داشتن ارتباط با خدا یافت میشود. خوشی، بلوغ، و حکمت از ایمان به او به جوشش می آید، نه در حصول مال و قدرت. نتیجتاً فرد فروتن بیشتر از آنکسی که به ثروتهای زمینی تکیه دارد سعادتمند است. زندگی جاودان متعلق به آن افراد است که خدا را دوست دارند، نه آنهایی که به اموال اعتماد دارند. دینداری حقیقی در اهمیت دادن به فقرا و پاکیزگی فکری یافت میگردد.

استثنا قائل شدن برای افرادی که موقعیت اجتماعی و مالی شما را بالا میبرند شما را از رفتار عادلانه جدا می‌سازد. کسانی که با بهره کشی کردن از دیگران به ثروت رسیده اند، در سوء استفاده کردن از شما نیز در زمانی که موقعیت را برای منافع خود مناسب ببینند تردید نمیکنند. و زمانی که شما نسبت به دارا تبعیض می‌گذارید، در واقع در همان عمل استثمارگرانۀ او همدستی می‌کنید. هرکسی که به این بازی میپردازد به نحوی متعلق به همین سلسله مراتب سوءاستفاده گری از ضعفا میباشد. بدون توجه به جایگاهی که فرد در این سلسله مراتب دارد، گناه او به اندازۀ دیگرانی که در درون این سلسله مراتب هستند بزرگ میباشد. اگر تبعیض قائل می‌شوید، از افرادی که دیگران را استثمار می‌کنند بهتر نیستید. معیار این است که " همسایه ات را همچون خودت دوست بدار" لاویان 19: 17-19 را ببینید. عیسی معنی این قطعه را همانطور که در متی 5: 42-44 میبینید، غنا بخشید. شریک شدن در استثمار بمثابه بی اعتنایی به این دستور الهی است. ادعای دینداری کردن بدون داشتن سلوک درست، انکار آن ادعا است.

همچنین زبان در صورت سوءاستعمال، وسیلۀ آسیب و خرابی شخص میباشد. نمیتوان خدا را با زبانی که هم ثنا و هم لعنت و نفرین از آن بیرون می آید خوشنود کرد. حسادت و خودخواهی به نابسامانی و انجام اعمال شریر می‌انجامد. اعمال اینچنین از شیطان می‌باشند. حکمت الهی پاک،

صلح جو، با ملاحظه، مطیع، رحیم و حاوی ثمر نیکو، منصف و بی ریا میباشد. صلح دهندگان محصولی از عدالت را میپرورانند.

اگر تصادفا شما فرد طمعکاری هستید، چیزی می‌خواهید ولی بدست نمی‌آورید. یا چیزی را می‌خواهید صاحب شوید لیکن آنچه را که می‌خواهید نمیتوانید داشته باشید. ستیز و جنگ میکنید. ندارید چونکه از خدا نمیطلبید یا، وقتی از او طلب میکنید، با انگیزه ای اشتباه طلب می‌کنید، برای لذت خودتان. دوستی با دنیا انسان را دشمن خدا میسازد. از طرفی دیگر فرد عادل، تسلیم خدا میشود و در برابر شریر می ایستد. اگر فرد به خدا نزدیک شود، خدا نیز به او نزدیک می‌گردد. اگر فردی خود را در برابر خدا فروتن نماید، خدا او را بر میافرازد.

این افسانه است که تصور کنیم هر فرد مسئول زندگی خود می‌باشد. مباهات به اعمالی که فرد انجام میدهد تا به ثروت برسد، از شریراست، چراکه او تسلط بر زندگی و محیط خود را ندارد. زندگی به سرعت در گذر است و پول نمیتواند هیچکس را از قبر نجات دهد. فرد باید در نظر داشته باشد که خدا مسلط بر امور است. دانستن نیکویی و انجام ندادن آن گناه است.

افراد دارایی که به خود اطمینان دارند، خود را وقف کسب مال کرده و درگیراعمال ناشایست میباشند و در برابر خدا بخاطر اعمال خود پاسخگو خواهند بود. آیا می‌توانند از پرداخت دستمزد کسانی که برایشان کار می‌کنند خودداری نموده و برای رفاه خود بیاندوزند؟ عاقبت آنرا وقتی که زندگیشان به پایان رسید خواهند پرداخت.

اکنون کتاب یعقوب را دوباره به دقت مطالعه کنید. بر این رساله تفکرکرده و قلب خود را با محتوای آن تفتیش نمایید.

این قسمت را با داستانی به پایان می‌بریم. وقتی تکله، پادشاه ایران افسوس عمر بی حاصل خود میخورد، یکی از پارسایان به شاه عرض کرد: دینداری در خدمت خلق است، نه در سجاده و تسبیح و دلق. در حاکمیت پادشاه باش و در پاکیزگی سیرت، زاهد. دینداری را عمل باید نه گفتار، چراکه حرف بدون عمل دوام ندارند. (بوستان سعدی، باب 1 – حکایت اتبک تکله). نویسندهٔ این حکایت روح رسالهٔ یعقوب را کسب نموده است.

پ. شریکهای دوستی

درحالی که ازدواج میتواند تکمیل کننده و لذت بخش باشد، تصور اینکه این رابطه میتواند تمام نیازهایتان را برآورده سازد موهوم است. همهٔ ما نیاز به

دیگر تجربیاتی داریم که کار رضایت بخش و روابط اجتماعی فراهم می آورند. یک فرد نمی‌تواند به تمام طرقی که نیاز داریم دوست بدارد. چراکه نیاز به محبت والدین، خواهر و برادر و دوستان نزدیکمان، اقوام و همسایگانمان داریم. وقتی درخودمان احساس امنیت کنیم، آنوقت میتوانیم به شریک زندگیمان اجازه دهیم که دیگر ارتباطات را نیز در زندگی خود بیافزاید.

همسرتان (زن / شوهر) باید بهترین دوستتان باشد. در دوستیهایتان با دیگران، سعی کنید وابستگی‌ای را پرورش دهید که رابطۀ زناشویی شما را کامل کند. اصولی که این وابستگی را هدایت میکنند اندک اند:

روابطی را ایجاد و حفظ نمایید که برای هر دوطرف به منزلۀ فرصتی برای بالغ شدن در فضیلتهای مسیحی می‌باشند.

یک مرد مسن تر میتواند مرشدی برای مرد جوانتر باشد.

یک بانوی‌مسن تر میتواند دوست قابل اعتمادی برای خانم جوانتر باشد و با ملایمت او را پند داده، درک نماید.

در این دوران که شمار رو به افزون آقایان بنظر می آید که جذب دیگر مردان و خانمها جذب دیگر خانمها میشوند، شوهر باید در برابر شکل گیری دوستی نزدیک با مردی دیگر که وسوسۀ همجنسگرایی در آن میرود، موضعی دفاعی بخود بگیرد. همین توصیه نیز به خانمها میشود. همچنین اتفاقاً بسیار مهمتر است که زن و شوهر در برابر برقراری دوستی نزدیک با جنس مخالف دقت بخرج دهند. فرد نباید از ممنوعیتهای اجتماع فراتر رفته، یا محدودیتهای غیر واقعی و تصوری بنانهد، اما باید در مورد انتخاب دوستان دقت کند.

دوستی ای که بر پایۀ طبیعت خدا بنیان نهاده شد باشد دوستی ای است که برافکار و کردار عادلانه اصرار میورزد. دوستان در وهلۀ اول به خدا صادق میباشند. بعنوان مثال: دوستی در مدرسه مشغول امتحان است. این دوست جواب یک سوال را نمیداند، ولی شما میدانید. آیا بخاطر اینکه دوست هستید باید پاسخ سوال را در اختیارش بگذارید. از دیدگاه مسیحی، خیر. دوستی شما بر پایۀ تقلب، فساد و خیانت بنا نگردیده است، بلکه بر حقیقت و درستی بنا شده. نهایتاً آبرو ریزی دربرابر مردم به اندازۀ آبرو ریزی در حضور خدایی که مقدس است خجالت آور نیست.

کارعملی

شرایطی که معمولا در مواجهه با آنها، شما را به نقض درستکاری دعوت میکنند، را فهرست نمایید. تصمیم بگیرید که همچون یک دوست واقعی رفتار

نمایید، حتی اگر برای شما رسوایی و آبروریزی ببار آورد. ارزش سربلندی هرچقدر بالا باشد، به حقیقت، راستی، و محبت وابسته است.

اکنون بحث ما در بخش یکم به پایان میرسد. قدم بعدی شما گذراندن آزمون مربوط به این بخش و سپس شروع بخش دوم میباشد. مطمئن شوید که تمام "کارعملی" های خواسته شده را انجام دادهاید، چراکه در آزمون از شما پرسیده خواهد شد.

شوهر "مرد خانواده" است. با اینحال باید بدیهی باشد که این نظر، جلوه گر تصاویر درآمیختهای است. برخی ممکن است این گفته را بخوانند و چنین نتیجه بگیرند که مرد بعنوان حاکم مطلق باید اطاعت شود. برخی دیگر ممکن است این گفته را چیزی بیش از یک نامگذاری برای جنسیت یکی از شرکای ازدواج نیابند. درعین حال عده ای دیگر به این موضوع درارتباط با مسئولیت نگاه میکنند.

آنچه که از معنی لغوی برمیآید، شوهر، عضو مذکر زناشویی است. مذکر بودن شوهر، نقش او را بعنوان شوهر به لحاظ جنسی تعیین کرده و اشاره دارد به نیمی از وصلت جنسی، و در نتیجه، این عقیده را که ازدواج می‌تواند دارای دو شوهر باشد را به کنار مینهد. نقطهٔ مقابل "شوهر" "بانو" یا همان "همسر- زن" است. بنابراین از نقطه نظر جنسی، مرد، زمانی "شوهر" میشود که در ازدواج با زنی که "همسر یا بانوی " اوست، پیوند یابد. دستور خدا به انسان نخستین بر نقش جنسی و تولیدمثل تاکید میکند: "بارور و کثیر شوید، زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همهٔ حیواناتی که بر زمین میخزند، حکومت کنید" (پیدایش 1: 28). رابطهٔ جنس نر (مرد) با جنس ماده (زن) در اینجا از رابطه اش با ماهیان، پرندگان و موجودات روی زمین متمایز میشود. او بر حیطهٔ حیوانات "حکمرانی" میکند چراکه از آنها بالاتر و افضل است. با این وجود سرپرستی خانواده اش، متفاوت است؛ چراکه مقامی است نیازمند رهبری خدمتکارانه.

برطبق کتابمقدس، چون "خوب" نبود "که آدم تنها بماند"، خدا "معاونی موافق وی" برایش ساخت. زمانی که خدا ایندو را بهم رساند، آنها زن و شوهر شدند (پیدایش2: 18-25؛ 3: 6). هرچند که برای بچه دار شدن وجود زن برای مرد ضروری است، لیکن دلیل خلقت زن، همراهی و همدمی برای مرد بوده است. همدم بودن این معنی را دربر دارد که نقش زن، قوت بخشیدن به این رابطه با مشورت دهی خود، همکاری و تشویق است. درمقابل، شوهر از جهات دیگر، کاستیهای موجود در زندگی همسرش را تامین میکند و موظف است که مفهوم کامل نقش خود را در ارتباطشان تصدیق نماید.

اما اگر زن، همدم شوهرش است، آیا شوهر نیز بالعکس، همدم او نیست؟ و اگر ایندو شریک زندگی یکدیگر هستند، دراینصورت، شوهر چگونه باید به همسر خود پاسخ دهد؟ بانو(همسر)، یک آدم ماشینی یا برده نیست. نباید با او مثل حیوان دست آموز،اسباب بازی، یا یک خدمتکار رفتار کرد. همدمی او بسیار با اهمیت بوده و لایق آن است که بطور شایسته و محترمانه با او رفتار شود. همدم بودن به این معنی است که فرد تسلی دهنده، کمک کننده، و مشوق است. شوهر بعنوان همدم، از جهات دیگر، کاستیهای موجود در زندگی همسرش را تامین میکند.

میدانیم که توانایی تولیدمثل به زن عطا شده و مرد به تنهایی قادر به آن نیست. بنابراین، در امر تولید مثل نیز مرد بنابر آنچه که کتابمقدس از آفرینش توضیح میدهد، ناکامل است. صاحب فرزند شدن، عمل مقدماتی است. شراکت زن و شوهر مسئولیتهای بیشتری را در امر پرورش کودک ایجاب می‌کند. در این [نوع] رابطه، بیشتر از زمانی که صاحب فرزند نبودند، به کمک و مشورت متقابل یکدیگر در سطحی بالاتر نیازدارند.

شوهر، بعنوان سر خانواده، مسئول رفاه خانواده است. برای "سر" خانواده، توجه به خوراک، پوشاک، سرپناه، و رفاه فرد فرد اعضای خانواده، اهمیت اساسی دارد. توانایی فراهم کردن به اندازهٔ کافی، بستگی به شرایط محیطی و کاردانی سر خانواده دارد. فرصتهای شغلی، سلامتی، مهارتها، و آموزش، بر روند امرار معاش تاثیر میگذارند. همچنانکه خانواده ها سختیها و مشکلات مربوط به امور اقتصادی، رفتار اجتماعی، و روحانی را تجربه میکنند، چیره شدن بر این کشمکشها را آموخته و تدریجاً به بلوغ میرسند.

فرد میتواند شوهری خوب، بد، یا متوسط باشد. در نهایت آنچه که بدان توجه داریم، شوهری مطلوب و ایده آل است. فرد میتواند در برخی جنبه ها سرآمد باشد و در برخی دیگر از جنبه ها ضعف داشته باشد. برای پی بردن به این ایده آل، به رابطه ای نگاه میکنیم که رابطهٔ جنسی را دربر دارد، اما با آن تمام نمیشود. بلکه همدمی همراه با تعهد را شامل میشود.

فرض. مقام و نقش شوهر به خواست الهی از طریق مکاشفه الهی ابلاغ شده که اعلام میدارد شوهر باید آنچنانکه مسیح کلیسا را دوست داشت، همسر خود را دوست بدارد.

قسمت یکم. انتظارات فرهنگی

جامعه و فرهنگی که اشخاص را دربر میگیرد، بر نحوهٔ پذیرش نقش و رفتاری که شوهران بجا میآورند تاثیر میگذارد. تعابیری که از نقش بوجود میآیند، در طول قرنها و با یاری سنتها پدید آمده‌اند.

نقش شوهر، از جایی به جای دیگر تغییر میکند. اگر نقش او مهیا کردن فرزندان از نظر اقتصادی است و چنین نمیکند، آنگاه جامعه نسبت به عملکرد او چهره در هم میکشد. در بعضی موارد، دادگاه قضایی درآمد او را در دست گرفته و به کارفرمای وی دستور میدهد تا بخشی از حقوق او را مستقیماً به خانواده اش بدهد. در بسیاری از جوامع، خانواده متحمل رنج فراوانی میگردند، چراکه شوهر وظیفهٔ خود را بجا نمیآورد و در مراجع قانونی نیز چنین دوراندیشی وجود ندارد. در شرایط اینچنین، انتظار میرود که خانوادهٔ سببی، به کمک آیند، یا اینکه خانوادهٔ زخم خورده را تحت مراقبت خود درآورند. برخی جوامع امتیازات بیشتری به شوهر میدهند تا همسر. شوهر میتواند پول بیشتری بدست آورد، حق تحصیل بیشتری دارد، فرصتهای شغلی بهتر برای او بیشتر امکان دارد، در خارج از خانه آزادیهای بیشتری دارد، و درخواست طلاق برای او آسانتر است. حمایت از شوهر با چنین بیعدالتی، نقش شوهر را بگونه ای تصویر میکند که با زندگی خانگی مطلوب در ستیز باشد. در ادامه به چند وضعیت فرضی نگاه میکنیم و سعی خواهیم نمود تا نشان دهیم چگونه انتظارات فرهنگی بر نقشی که مرد برای خود استنباط میکند تاثیر میگذارد.

کمابیش هر جامعه ای با گذشت زمان دریافته است که در روابط خانوادگی چه چیزهایی مؤثر و چه چیزهایی نا مؤثرند. آداب و سنن مایل به درپیش گرفتن منافع مثبت برای خانواده و جامعه اند، وامور منفی را تقبیح میکنند. خاصیت تدوین قانون این است که رفتار نادرست را از دید ارزشهای فرهنگی تعریف کرده و انتقاد و تنبیه را برای آنهایی که از این ارزشها سربازمیزنند را فراهم آورد. اما قانون، فرهنگ، و سنت نمیتوانند تضمین کنندهٔ یک ازدواج موفق باشند. چه اگر زوجی ازدواج موفقی داشته باشند، این مربوط به تصمیم دوطرف میباشد.

الف. در خانواده ای پدرسالار

باید انتظار داشت که نقش شوهر در خانواده ای پدرسالار متفاوت با خانواده ای مادرسالار باشد. در اینجا به توصیف جامعه ای "پدرسالار" به شکل نهایی آن خواهیم پرداخت تا جنبهٔ مقابل آنرا ترسیم نماییم. جامعهٔ پدرسالار، جامعه ای است که در آن از شوهر انتظار میرود تا خانواده را از نظر مالی حمایت نموده، برای خانواده خط مشی تعیین کرده و آن خط مشی را اجرا نماید. زمانی که این شرایط غالب آیند، دیگر جایی برای گفتگو باقی نمیماند و هیچگونه انعطافی دربرابر کج رفتاری صورت نمیگیرد. اگر در جامعه ای، پدرسالاری رایج باشد، شوهر در زمان عدم موفقیت در خانواده کمتر احساس مردانگی پیدا میکند و یا هنگام مواجهه با برخی اشکال بی احترامی رنجیده میشود. اگر بخواهیم به نهایت این شیوه نگاه کنیم، حاکمیت مطلق، بوجود

آورنده خشونت فیزیکی و روحی در خانواده میباشد. مخصوصاً اگر مرد احساس کند که اختیار و اقتدارش به مخاطره افتاده است.

در جوامع پدرسالار، "مرد" تمایل دارد که از دیدگاه اقتدار و توانمندی شناسانیده شود. خشایارشاه، پادشاه پارس، هنگامی که" ملکه وشتی" درخواست او را رد کرد، با چنین وضعیتی مواجه گردید. هنگامی که خشایارشاه مست بود، ملکه را به مجلس خواند تا همگان زیبایی او را ببینند، اما ملکه سرباززد. این امر برای پادشاه بسیار ناراحت کننده بود. از کارشناسان مشورت طلبید. بدلیل اینکه ملکه از شوهرش سرپیچی کرده، بیم آن میرفت که با شنیدن آن در کشور، همهٔ زنان از اطاعت شوهرانشان روی بتابند. پادشاه مشورت آگاهان را پذیرفت و دستور اخراج ملکه وشتی [از دربار] را صادر کرد. این امر بدان جهت انجام گردید تا تمام زنان سرزمین، به اطاعت از شوهرانشان ادامه دهند. (استر 1).

بسیاری از آنچه که در خانواده شناخته و اجرا میشود از سنتهای قدیمی و تعالیم میآیند. در دوران باستان، درحالی که سران پاطریارخها احتمالاً سختگیر و محدود کننده بوده اند، فرمان حمورابی در بین النهرین (قرن هجدهم پیش از میلاد) از زن در برابر بیعدالتیهای شوهرش حمایت میکند و مرد را از همسر بی‌توجه و ولخرج حفظ میکند. قوانین مشابه را میتوان در میان آشوریها (حدود یازده قرن پیش از میلاد) یافت. همچنان مرد مسئول خانواده و دارای مقداری آزادی عمل در برابر همسر خود است.

در جوامع پدرسالار امروزی، شوهر واسطه قدرت است. قدرت بعنوان تحت تسلط گرفتن و مهار و کنترل کردن تعبیر میشود. این کنترل، اختیار داشتن بر فعالیتهای همسر(خصوصاً در خارج از خانه) بر زندگی فرزندان در زمینه های تحصیلی، ازدواج، شغل و توارث را در برمیگیرد. در چنین شرایطی، شوهر می‌تواند میان احترام یا بدرفتاری با همسرش یکی را انتخاب کند. بعلاوه، به شوهر اجازه داده میشود که بیشتر بی بندوبار باشد و جامعه، آزادیهای اجتماعی که همسرش را نادیده میگرد را به وی اعطا میکند.

کارعملی. بر روی یک کاغذ، آداب و سنتهایی را که در جامعه شما رایج بوده و منعکس کنندهٔ نظام پدرسالاری است را بنویسید.

در جامعه ای مادرسالار

جامعهٔ واقعاً مادرسالار، دال بر این است که زن خانواده رئیس آن بوده و زنان خط مشی جامعه را تعیین میکنند. موضوع بحث ما این نیست که آیا در دنیای امروز جامعه ای مادرسالار وجود دارد یا نه. بلکه سعی خواهیم کرد تا نقش خانواده ای را ترسیم کنیم که در آن زن طرف حاکم آن است.

در جامعه ای که مطابق اصول مادرسالاری بنا شده باشد، وظایف زن و مرد آنچنانکه در جامعه ای مردسالار ارائه میگردد وارونه میشود. زن رهبری را بر عهده میگیرد و مرد پیروی آنرا. او تعیین میکند که برای خانواده چه چیزی اصلح بوده و هر عملی را که در رسیدن به اهدافش موثر میبیند به اجرا میگذارد. مرد نقش پشتیبانی را ایفا میکند.

درحقیقت حتی در جامعهٔ مردسالار، زن میتواند در خانواده طرف غالب باشد. بانو ممکن است بیشتر تصمیمات خانه را اتخاذ کرده، بخش عمدهٔ حمایت مالی را بعهده داشته باشد، بیشتر کارهای خانه را انجام دهد و متوجه نیازهای فرزندان باشد، درحالی که شوهر مسئولیت کمتری در این موارد برعهده دارد یا وضعیتی پیش آید همچون متارکه یا فوت شوهر که بانو مجبور به عهده گرفتن نقش رهبری شود. همچنین مواقع میانی نیز وجود دارند که در آن، بدلیل شرایط کاری در فاصلهٔ دور از خانه، خدمت سربازی یا حبس، بانو میباید بیشتر نقش شوهر را در نبود او ایفا نماید. غیبت طولانی برای سلامت زناشویی و تربیت فرزندان مفید نیست، لیکن گاهی از سوی جامعه ای که در آن زندگی میکنیم الزامی میباشد.

کارعملی. فهرستی از مسئولیتهایی که در جامعه شما بر عهده بانو می‌باشد تهیه کنید.

پ. در جوامع آزاد و دنیوی

در کشورهای مدرن غربی بیشتر از هر جای دیگری، انسانها تمایل دارند که در وضعیتی منفعل قرار گیرند. اینجا، مردان و زنان نقشهایی را برای رضایت متقابل هر دو طرف ایفا میکنند. با این وجود، بعضی نقشها گمان میرود که برای هریک از طرفین طبیعی یا مناسب تر باشند. نقش شوهر بعنوان فراهم آورندهٔ اصلی، احتمالاً پابرجا تر است.

زمانی که جامعه سازگار با مصرف کننده است، اصرار برای بیشتر داشتن می‌تواند عامل محرک در خانواده باشد. شوهر خواهان یک قایق است، سپس قایقی بزرگتر، سپس دو قایق برای دریاچه های مختلف و غیره. بانو با اتومبیل مدل متوسط و لباسهای عادی خوشنود نمیشود؛ او مصرانه خواهان اتومبیلی بزرگتر، خانه ای بزرگتر، مبلمان جدیدتر، و مسافرتها و تعطیلات پرخرجتر میباشد. فرزندانی که اینها را میبینند، برای خود نیز فهرست خواستهایی دارند، اتومبیل جدید در سن 16 سالگی، لباسهای مارکدار، میهمانیها و گردشهای گرانقیمت. در دراز مدت، اصرار بر داشتن بهتر و بزرگتر توجه فرد را از ارزشهای واقعی در زندگی منحرف میکند. توجه شخص دائماً متوجه خودش است، در حالیکه همدردی با طبقهٔ فقیرتر ناپدید میشود.

کشش و مجذوب شدگی دائمی به چیزهای مختلف و متمرکز شدن بر خود امری سالم نیست.

اگر در جامعه ای دنیوی، شوهر رئیس خانواده است، احتمالاً تحت تاثیر فشار مداومی برای برآورده کردن چیزهای بیشتر برای خانواده اش قرار می‌گیرد. منشأ این فشارها میتواند همسر یا فرزندانش باشند. فرزندان بخصوص متاثر از فشارهای همسن و سالانشان قرار می‌گیرند و آن فشار را به پدر منتقل می‌نمایند. او احتمالاً گمان می‌کند که میتواند با دادن پول بیشتر به فرزندانش، ساعات زیادی که به کار یا برنامه های ورزشی خود میپردازد را جبران نماید. این وضعیت بیشتر در میان خانواده ها در جوامع مادی گرا(ماتریالیست) رواج دارد. در جوامعی که فقر بر آن حاکم است، پدر با خود در این کلنجار است که نمیتواند نیازهای خانواده را برآورده سازد. این خود گونه‌ای دیگر از نگرانی و دلواپسی ایجاد کرده و تقریباً می‌تواند برای خودباوری و عزت نفس مخرب باشد، خصوصا اگر فرد از سوی خانواده و دوستان بخاطر نداشتن کار مورد سرزنش قرار گیرد.

قسمت دوم. انتظارات مسیحی

انتظارات مسیحی برای برای نقش و مسئولیتها، الزاماً با انتظارات جامعه تفاوت ندارد. با این حال، در بسیاری موراد اگر نقش و مسئولیتها تفاوت ندارند، لیکن تشویق و ترغیب برای انجام آنها تفاوت دارد.

زمانی که عیسی بر روی زمین بود، بر نیت و قصد الهی تاکید داشت. تعالیم او تمام زندگی را فرامیگرفت. او اظهار داشت که قصد ندارد شریعت را که بوسیلهٔ موسی آورده شده بود باطل نماید، بلکه آنرا کامل کند. عیسی فریسیان را بخاطر علاقه شان به پول و قدرت محکوم میکرد. او از معنی دینداری نزد خدا و سوء تعبیری که از آن بدست آمده صحبت میکرد. او نظام ارزشی آنان را به چالش کشانید. عیسی گفت: شنیده اید که به اولین گفته شده است "قتل مکن و هرکه قتل کند سزاوار حکم شود." لیکن من بشما میگویم، هرکه به برادر خود بی سبب خشم گیرد، موستوجب حکم باشد(متی 5: 21). و باز عیسی میگوید: شنیده اید که به اولین گفته شده است" زنا مکن". لیکن من بشما میگویم هرکس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است (متی 5: 28). عیسی شریعتی که پیش از آن اعطا شده بود را فرو نیافکند؛ او فراتر از آن رفته و تاکید بر انگیزهٔ فرد برای انجام یک عمل و آنچه که در دل او میگذر دارد.

کتابمقدس تعلیم میدهد که همچنانکه مسیح سر کلیسا و کلیسا بدن او است، مرد نیز سر خانواده است. سر بودن بیانگر اتحاد با بدن است. سر بدون بدن محدود است، بدن نیز بدون سر از بین میرود. یک همکاری متقابل

میان این‌دو وجود دارد. برخلاف آنچه که در دنیای سوداگری دیده میشود، سر بودن در ازدواج، به خدمتگزاری منتهی میشود، نه به حاکمیت مطلقه. نمنهٔ سر بودن را باید در پسر انسان یافت که نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند (مرقس 10: 45). درست مثل مسیح، سر روحانی کلیسا، قوم خدا را بسوی او هدایت میکند، بنابراین مقصود مرد از سر روحانی خانواده بودن این است که خانواده اش را بحضور خدا بلند کند. حاکمیت مستبد، رنجش و دلخوری میافریند. رهبری روحانی درست و وجدانی، به اعتماد، امتنان، و اتحاد میانجامد.

معمولا حتی زمانی که شرایط فرهنگی در مقام مخالفت با آن نوع رابطه ای که مسیح الگو نهاد بر میآیند، باز میتوان از آن شکل رابطهٔ مسیح مدار لذت برد. بعنوان نمونه، اگر یک فرهنگ موافق بدرفتاری شوهر با همسرش است، اما مرد مجبور به آزار همسرش نیست. درعوض، اگر او آرمان مسیحی را بکار بندد، همسرش را دوست خواهد داشت و برای خوشی و رفاه او خود را فدا میسازد. مسیح شوهران را برای سطح والاتری از رفتار فرامیخواند. (بوستان سعدی، باب 3 را بخوانید.)

الف. شوهر بعنوان یک مرد.

شوهر مسیحی نقشهایی را بر خود حس میکند که بواسطهٔ عمل خلاقانهٔ خدا تعیین شده اند. داستان آدم و حوا، مرد را در خلقت، مقدم بر زن توصیف میکند. زن بطور خاص بعنوان یاری دهنده و همدم تعیین گشته است. پیروی از زوج خود برای خوردن میوهٔ ممنوعه نقش مادون زن را نشان میدهد. از اینروی، مرد، در جایگاه سر خانواده قرار میگیرد و مسئولیت آنرا برعهده دارد. این نظم در بخشهای مختلف کتابمقدس در ارتباط با دوران پاطریارخها، عهد موسی، و دوران مسیحیت تایید شده است.

بعنوان یک مرد، از شوهر انتظار میرود که مسئولیتهایش را بدون اینکه خانواده یا جامعه او را وادار کنند، بجا آورد. اینچنین، او مردانگی خود را بروشی معنی دار ثابت می‌کند. بعلاوه، او نیازی ندارد که قدرت خود را نشان دهد، چراکه قدرت او پذیرفته شده است. او تنها باید با پدری خوب و شوهری مهربان بودن، سر بودن خود را نشان دهد.

در بجا آوردن مسئولیتهایش، مرد نباید رهبریت خانواده و قدرت فیزیکی خود را بگونه ای بکار گیرد که از همسرش بعنوان ظرف " ضعیف" سوء استفاده نماید. تنها یک فرد مستبد و زورگو میتواند اینگونه عمل نماید. قدرت، اجازهٔ قلدری یا سوء استفاده از دیگران را نمیدهد. جایگاه قدرتمند مرد، او را به فروتنی و ملایمت فرا میخواند. اینچنین، او قدرت شخصیتی حقیقی خود را

آشکار میکند. این آرمان را سعدی بخوبی بیان کرده است: (نگاهی به گلستان سعدی، باب 2 بیندازید.)

ب. مرد بعنوان یک شوهر.

بعنوان یک شوهر مسیحی، مرد از روح عیسی اقتباس میکند. او آنچنان به همسرش وابسته است که عیسی به کلیسا . در ادامه متنی از کتابمقدس میخوانیم که به شوهر دربارهٔ احترام کردن توضیح میدهد. " ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد. تا آن را به غسل آب بوسیلهٔ کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی عیب باشد. به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هرکه زوجهٔ خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می نماید. زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش میکند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. زانرو که اعضای بدن وی می باشم، از جسم و از استخوانهای او. از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجهٔ خویش خواهد پیوست و آندو یکتن خواهند بود. این سرّ، عظیم است، لیکن من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن میگویم. خلاصه هریکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود. (افسسیان 5: 25-33). اینکه مرد سر زن است، این وظیفه را بر مرد مینهد که او را تا آنجا محبت نماید که در صورت لزوم با خرسندی برای او بمیرد. مرد همسرش را کمتر از خود دوست ندارد. او به تمام نیازهای همسرش اهمیت میدهد و در جهت علایق او تلاش میکند.

یک شوهر مسیحی نسبت به همسرش متعهد است. او محققاً می‌داند که شوهرش همواره با او خواهد بود، چراکه خود اینطور گفته و به آن عمل میکند. بعنوان مرد خانه، شوهر، رهبر میگردد. او آن کسی است که با ابراز امتنان و علاقه برنامه ها را یکی پس از دیگری به اجرا میگذارد. زمانی که سپاسگزاری با ابراز احساسات همراه میشود، طرف مقابل برای رشد مشتاق و توانا میگردد. عیسی به ما آموخته است که خدا را کاملاً با قلب و نفس و فکر خود محبت نما. وقتی عیسی آن ده مبروص را شفا داد، از اینکه تنها یکنفر برای سپاسگزاری بازگشت، شگفت زده شد. (لوقا 17: 11-19). همانطور که عیسی انتظار تشکر کلامی را داشت، شوهر نیز باید برای ازدواج معیاری برای بیان امتنان محبت آمیز برقرار نماید.

تعهد و پایبندی جنسی بسیار به هم بستگی دارند. در طرح خدا، یک زن برای یک مرد درنظر گرفته شده است. زنا و یا داشتن رابطه ای خارج از ازدواج، تنها دلیل قانونی برای طلاق است (متی 19: 3-9). از سویی دیگر،

داشتن رابطه ای خارج از زناشویی، بطور خودبخودی پایان ازدواج محسوب نمی‌شود. خدا به هوشع دستور داد تا با زنی زناکار ازدواج نماید و این امر بسیار دل او را شکست. همچنانکه آن زن زانیه به هوشع نا متعهد بود، قوم اسرائیل نیز به خدا بی وفا بودند. زناکاری قوم اسرائیل همچون زنای روحانی بود. اسرائیلیان بشکلی نامشروع بدنبال خدایان اقوام دیگر رفتند و پرستش بعل را با پرستش یهوه درآمیختند. همچون هوشع که بدنبال همسر بیوفای خود رفت تا او را به خانه بازگرداند، خداوند نیز با محبت خود درپی قومش میرود. محبت او پرمهر، صادقانه، نامتغیر و ابدی است. هرچه میخواهد باشد، خدا همچنان محبت میکند، هرچند که کسی را در گناه پشتیبانی نمیکند. این تصویر، محبت واقعی را نمایش میدهد که بخشش را دربر دارد. خدا قوم خود را دوست دارد و هر بار که ایشان بسوی او رجعت میکنند، ایشان را میبخشد. به علاوه، نمونهٔ نهایی بخشش، در شوهری دیده میشود که همسرش را با وجود ارتکاب به خطایی بزرگ میبخشد. هوشع 1-3 را بخوانید.

شوهری که حقیقتاً از همسرش سپاسگزار باشد، محیطی را برای برآورده کردن نیازهای جنسی او مهیا میکند. کتابمقدس نه تنها اهمیت تعهد در ازدواج را تایید میکند، بلکه درواقع دستوراتی در مورد رابطهٔ جنسی ارائه میکند. پولس رسول میگوید بدانجهت که گناه رابطهٔ جنسی یک خطر است، بنابراین هر مرد باید همسر خود را بدارد. شوهر باید هرآنچه که همسرش بعنوان بانو مستحق آن است به وی عطا کند. زن نیز باید هرآنچه که همسرش بعنوان شوهر مستحق آن است به وی عطا نماید. زن هیچ اختیاری بر بدن خود ندارد. شوهرش بر بدن او اختیار دارد. و شوهر نیز هیچ اختیاری بر بدن خود ندارد و این زن اوست که بر بدن شوهرش اختیار دارد. ازآنجایی که هردو بهم وابسته هستند، نه شوهر و نه همسر، نباید از اعطای بدن خود به دیگری امتناع نماید. این زوج ممکن است برای مدتی بمنظور تمرکز بر دعا، از برقراری رابطهٔ جنسی خودداری کنند، اما این نباید بدلایل شخصی و خودخواهانه باشد. یک رابطهٔ جنسی سالم در زناشویی، وسوسه های شیطان را دور نگاه میدارد. (اول قرنتیان 7: 2-6).

پ. شوهر بعنوان یک پدر.

بعنوان یک مسیحی، پدر فرزندانش را دوست دارد و با آنها بطور قاطع اما با ملاحظه رفتار مینماید. از آنجایی که شوهر، همسرش را دوست میدارد، بنابراین بسیار آسان میتوانند با یکدیگر روشی برای تربیت فرزندان تهیه و اجرا نمایند. او نسبت به احساسات، دورن نگریها و بصیرت همسرش دقت داشته، لیکن از مسئولیت خود برای راهبری خانواده دست نمیشوید. نهایتاً او مسئول اعتقاد و رهبری فرزندانش است.

تقریباً بزرگترین هدیه ای که هر پدر به فرزندانش میتواند اعطا کند، این است که مادرشان را دوست بدارد. فرزندانی که شاهد ابراز علاقه پدر به مادرشان هستند احساس امنیت میکنند. تعهد پدر به مادر نشان دهندهٔ تعهد پدر به فرزندان و در کل به خانواده است. یک خانوادهٔ سالم خانواده ای است که در آن پدر مورد احترام، علاقه و امتنان است. این زمانی رخ میدهد که رئیس خانواده، صداقت، مهربانی، فروتنی و حکمت از خود نشان میدهد. اگر بخواهیم از تفکر شاعر استفاده کنیم بدین مضمون در بوستان سعدی، باب 1 می‌خوانیم که آنهایی که بزرگترند باید کوچکترینها را رعایت کنند.

پدران تشویق شده اند به تربیت کودکان و اینکه باعث سرخوردگی ایشان نشوند. یک دستور کتابمقدسی این است که:" و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید" (افسسیان 6: 4). قطعه مشابه چنین میگوید:"ای پدران فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند" (کولسیان 3: 21).

قسمت سوم. انتظارات عملی

معیار همواره فراتر از واقعیت است. اما این بدان معنی نیست که فرد باید به ایفای نقش خود در حد متوسط بسنده نماید. درمورد نقش مرد در خانواده، او برای اطمینان از رشد و دستیابی خانواده به خوشبختی باید بسیار تلاش کند. لیکن سعی او باید بر این باشد که خانواده اش را بسوی آن اتحاد کامل که در ارتباط خدا، عیسی و روح القدس نمایان شده است سوق دهد.

شوهر از کجا شروع میکند؟ نخست بیایید صحنه را برای جنبه های مختلف صورت دهیم. اگر شما، دانشجو، مردی مجرد هستید، این بخش را با این دید که در آینده همسری"کامل" باشید خواهید خواند. اگر خانمی مجرد هستید این بخش را به این دلیل میخوانید که همسری بیابید و او را یاری دهید تا با الگوی شوهری کامل همخوان شود. اگر مردی ازدواج کرده هستید، با این انتظار خواهید خواند که خود را بعنوان یک شوهر ارتقاء دهید. اگر خانمی متاهل هستید، بدنبال راهی خواهید گشت که تا شوهرتان را کمک نمایید که در عشق و اشتیاق بیشتر رشد کنند.

چون استعدادها و منش طرفین زناشویی در ازدواجهای مختلف تفاوت میکند، این عملی نیست که انتظار داشته باشیم که تمام ازدواجها عملکردی یکسان داشته باشند. اگر سر بودن بعنوان تسلط تعبیر شود، آنوقت تنها مساله‌ای که باید به نتیجه برسد این که "رئیس کیست؟". درحالی که برخی فرهنگها و مذاهب برای مرد حق تسلط در زناشویی را قائلند، در نگرش

مسیحیت مرد شریک اولیه قلمداد می‌شود. او می‌تواند به شکلی خاص مسئولیت آنچه که در خانواده میگذرد را بر عهده بگیرد، اما زن و شوهر، وظایف ازدواج را با هم تقسیم می‌کنند. اینکه چگونه این مسئولیتها را تقسیم می‌کنند مساله ایست که باید میان خودشان به تفاهم برسند. این امر همچنین این احتمال را افزایش می‌دهد که فرزندان در سنین بخصوصی به روند تشخیص چگونگی انجام آن مسئولیتها داخل شوند.

بعنوان سر خانواده، شوهر نقش رهبری داشته و مسئولیت حیات خانواده را بردوش دارد. رهبری خوب بودن نه تصادفی است و نه خود بخود. جلودار بودن ماموریتی سخت است. اما برای شوهران و پدران این مسئولیتی است که بر ایشان خدا نهاده است. رهبر باید توانایی پرورش پیروان را داشته باشد، اگر قرار است که کاری به انجام برسد. اما رهبرانی که فراموش میکنند که در وهلۀ اول خود باید نمونه باشند، میزان نفوذ خود را محدود میکنند. ازدواج مطلوب، فرزندانی را تربیت خواهد کرد که خواهان داشتن ازدواجی آرمانی در زمانی که خود به بلوغ می‌رسند، باشند.

الف. شوهر بعنوان مرد.

شاید پیش پا افتاد بنظر آید، اما در جوامع آزاد امروزی، برخی مردان بدلیل همجنسگرایی و دیگر رفتارهای زنانه، مردانگی خود را از دست داده‌اند. ظاهر بیرونی، خود درونی را پنهان می‌کند، خود درونی‌ای که بیانگر نارضایتی از آنچیزی است که شخص برای آن آفریده شده است. اگر شوهری خواهان حفظ عزت نفس و احترام خود با همسرش است، باید از هرگونه رفتار ناشایست مبرا باشد و تمرکز خود را بر این بگذارد که شخصی باشد که همسرش از او تقدیر کرده و خواهان اطاعت از او باشد. مسلماً بسیاری عملکردها هستند که مرد با انجام آنها ارزش مردانگی خود را پایین میآورد، اسیر الکل شدن، مواد مخدر، قمار، فساد ، کار، لذات دنیوی، بی توجهی به مسئولیتها و آسیب رساندن به بدن خود. در جوامع آزاد، این اعمال تحت پوشش آزادی و حقوق انسانی پذیرفته شده اند. اما اینها شخص را اسیر کرده و زندگی او را، ازدواجش را، عزت نفسش را ویران میکنند. آزادی واقعی از ارادۀ فرد برای کناره گیری از این چیزهای دنیوی که اسیر کنندۀ روح و جان انسان است بوجود می‌آید. مرد واقعی نسبت به این حدود معمول و مشترک رفتاری سر خم نمیکند، بلکه خود را فراتر از این پستی ها می‌افرازد.

کارعملی. خود را در مسیر بلوغ روحانی محک بزنید.

1- آیا آموخته ام که خشم خود را مهار کنم؟

2- آیا برای رشد شخصی خود در دعا زمان صرف میکنم؟

3- تا چه اندازه میتوانم بگویم که بردباری را فرا گرفته ام؟

4- آیا بر بینش بر زندگی که هم امیدبخش و مطمئن می‌باشد تعمق و اندیشه کرده ام؟

ب. مرد بعنوان شوهر.

شوهر باید رابطۀ خود با همسرش را تجزیه و تحلیل کند و بیشتر نسبت به نقاط فشاری که در رابطه شان ایجاد برخورد و اختلاف نظر میکند آگاه شود. او لازم است که تلاش بیوقفه برای عشق ورزیدن، حمایت احساسی با ملاطفت از همسر نموده و او را در انجام کارهایش یاری دهد. وقتی که شوهر واقعاً رهبر و سر خانواده است، نیازی ندارد که آنرا با اعمال زور نمایش دهد. او آزاد است تا ریاست خود را با محبت کردن و مهربانی، و رفتاری خدای گونه بروز دهد. اینچنین، ممکن است در نظر افرادی که دیگرگون فکر میکنند ضعیف بنظر آید، اما در طول مسیر او برنده است. بواسطۀ آسیب پذیریش، شوهر با ملاحظه، قدرت و شخصیت خود را بنمایش می‌گذارد. سخنان حکمت آمیز سعدی، این موضوع را در باب4 بوستان به خوبی نشان می‌دهد.

شوهران باید همیشه آگاه باشند که نمونه ای که برجای می‌گذارند همچون تاثیر ماندگار در زندگی اعضای خانواده تا زمانی طولانی پس از فرموشی موفقیتها باقی می‌ماند. شوهرانی که در خانه رهبرانی موفق هستند پسرانی خواهند ساخت که در خانۀ خود رهبرانی موفق هستند. چون او مسئول و سر خانه است، همه کار میکند تا همسرش را در اجرای وظایفش و انجام مسئولیت های همسری و مادری اش یاری دهد.

شوهران مایلند که کمتر از خانمها احساساتی باشند. آنها دوست دارند که عشق به همسرشان را نشان دهند. اما همسر دوست دارد " دوستت دارم" را به شکلهای مختلف بشنود. به تازگی در خاور میانه با خانمی صحبت میکردم و او اینچنین میگفت: " شوهرم مرا دوست ندارد". و اینچنین ادامه داد که او تولد فرزندشان را بخاطر میآورد اما تولد او را نه. رفتاری اینچنین بسیار او را رنجانده بود. البته او در مورد احساسات شوهرش در اشتباه بود. اگر اینطور است، شوهر باید بیشتر به احساسات او حساس باشد. اگر اینطور نیست، باید بیشتر بر روی ابراز قدردانی از او کار کند.

کار عملی. خود را در مسیر شوهر مطلوب بودن محک بزنید.

1-10 مورد را که دربارۀ همسرتان دوست دارید بنویسید.

2- تمرین نمایید که از همسرتان بخاطر خودش تعریف کنید نه بخاطر آنچه که میکند.

3- یاد بگیری که جملات انتقادی خود را بشکلی مثبت ادا نمایید. بعنوان مثال: بجای اینکه از همسرتان بخاطر دیررسیدن برای شام انتقاد نمایید، سعی کنید از او بخاطر روحیهٔ مراقبت کنندهاش که او را به مهیا کردن غذا واداشته است سپاسگذاری کنید.

4- چند راه را که بنظرتان میتوانید عشق به همسرتان را نشان دهید بنویسید.

پ. شوهر بعنوان یک پدر.

در مواردی که شوهر نسبت به وظایفی که در قبال فرزندان دارد بی توجهی میکند، باید تصمیم بگیرد که نقشی را که با پدر شدن بر عهدهٔ او قرار گرفته انجام دهد. بگذارید قلب خود را تفتیش کند و ببیند که چگونه جاه طلبی و لذات شخصی میتواند با وظایف او تلاقی نمایند.

شوهر، رهبری روحانی را بنمایش می‌گذارد

- زمانی که او نمونهٔ زندگی متکی به خدا است.
- زمانی که او شخصیتی الهی را از خود بروز میدهد.
- زمانی که او مسئولیت محیط روحانی خانهٔ خود را تقبل میکند.
- زمانی که او عشق خود به خدا را به همسر و فرزندان خود نمایان میسازد.
- زمانی که او در اوقات خود اولویت را به همسر و فرزندانش میدهد.
- زمانی که او فرامیگیرد چگونه با ناامیدی و انتقاد برخورد کند.

وقتی پدر وسوسه می‌شود که میان فرزندانش تبعیض بنهد، باید متوجه عواقب آن باشد. تبعیض می‌تواند رنجش و حسادت در فرزندانی که کمتر مورد توجه قرار گرفته اند ایجاد کند. بعنوان مثال داستان یعقوب و یوسف را از نظر بگذرانید. زمانی که یعقوب به یوسف بیشتر از دیگر فرزندانش توجه کرد، آنها توطئه چیدند تا او را به یک بازرگان بفروشند و بدین ترتیب یوسف به مصر برده شد. برای سالیانی طولانی یعقوب گمان میکرد که پسرش مرده است، آنچنانکه دیگر فرزندانش به او اینچنین قبولانده بودند که یوسف را جانوری

درنده بلعیده است. حتی زمانی که خانواده دوباره گرد هم آمد، برادران یوسف میترسیدند که مبادا او بخواهد تلافی کند، هرچند که چنین چیزی اصلاً در برنامۀ یوسف نبود. (پیدایش 37و 50)

کارعملی. اگر پدر هستید، بر روی یک کاغذ نقاط قوت و ضعف خود را بعنوان یک پدر بنویسید. سپس برنامه ای عملی برای ارتقاء و تقویت رفتار خود با فرزندانتان ترتیب دهید.

برپایۀ سوالهای ذیل، بیاندیشید که بعنوان شوهر/پدر درکجا قرار دارید. قدمهای پیشرفت رهبری و موقعیت خود بعنوان رئیس خانواده بردارید.

1- تا چه اندازه علایق خود را بر علایق فرزندانم ترجیح میدهم؟

2- تا چه حد عصبانیت خود را بر فرزندانم فرود آورده ام؟

3- آیا الزام خود را برای برآورده کردن نیازهای جسمی و روحانی فرزندانم نشان میدهم؟

4- آیا با فرزدانم قاطعانه همراه با اظهار قدردانی و مهربانی برخورد میکنم؟

5- آیا خانوادۀ من می‌دانند که من همواره برای ایشان هستم؟

6- آیا همیشه نسبت به همسرم متعهد بوده ام؟

7- برای هر یک از اعضای خانواده چه میزان ارزش قائلم؟

8- آیا با خانواده ام صادق هستم؟

9- آیا امتنان و قدردانی خودم را از همسر و فرزندانم ابراز میکنم؟

10- آیا خانواده تحت رهبری من احساس امنیت و ایمنی میکنند؟

11- آیا در گفتار و رفتار نمونۀ خوبی بجای گذاشتم؟

12- آیا در برابر فرزندان، همسرم را قبول و تصدیق میکنم؟

13- آیا با آرامش اما قاطعیت تنبیه میکنم؟

14- آیا هریک از اعضای خانواده را می‌فهمم و درک میکنم؟

15- آیا درک من از "سرپرستی" خانواده بعنوان یک طبیعت روحانی است
و نه الزاماً تصمیم گیری؟

16- درحالی که باید بدانم که آزمایشها محسنات شخصیتی ایجاد میکنند،
آیا نسبت به شرایط منفی، واکنشی مثبت دارم؟

17- از اشتباهات گدشته چه یاد گرفته ام؟

همسر(زن)

زن، بخشی از جهان و بشریت است و بخشی حیاتی است. او مکمل مرد میباشد، همچنانکه در زبان انگلیسی کلمۀ زن از دو بخش " Wo – Man " تشکیل یافته. [Man به تنهایی در زبان انگلیسی به معنی "مرد" است. م.

چون خوب نبود"که انسان تنها بماند"، خدا "معاونی موافق وی" خلق کرد. چون زن از مرد بوجود آمده بود (واژۀ عبرانی آن " ایش ish ") بنابراین زن (Wo-man یا ish-ah عبرانی) نامیده شد. خدا این دو را کنارهم آورد، پس مرد " با زن خویش پیوست" (پیدایش 2: 18- 24). ازاین رو، زن شریک مونث در یک رابطۀ زناشویی است.

نقش (همسر) زن نباید با توانایی جنسی او در تکمیل سیر زاد وولد و یا جذابیت جنسی اش درمقایسه با نقش جنسی مرد معنی شود. تولیدمثل سیری است طبیعی که در ازدواج ظاهر میشود. با این وجود، تولید مثل ازدواج را تعریف نمیکند. اما از سوی دیگر جنسیت، ازدواج را بعنوان اتحاد یک مرد با یک زن تعبیر مینماید.

به نظر این نتیجه گیری منطقی می آید که اگر هدف از خلقت زن آنچنان که گفته شد، همدمی با مرد بوده باشد، عکس آن نیز باید صحیح باشد. همدمی ای که زن برای مرد مهیا می‌سازد، دوطرفه است. همبسته، درمیان نهاده و مشترک است. به همان اندازه که مرد از همسر خود انتظار همصحبتی دارد، زن نیز این حق را نسبت به همسر خود دارد. این چیزی است که ازدواج را به مشارکت بدل می‌سازد.

بعنوان شریک شوهر خود، از زن انتظار می‌رود که به شوهر خود رضایت جنسی داده و در ناخوشی، پرورش کودک، و در تقویت ایمان و ارزشهای خانواده به او کمک کند. همراه با نخستین مسئولیت زن در برابر خدا، ابتدایی ترین وظیفۀ او دربرابر شوهر اوست، نه دربرابر فرزندان، نه دربرابر کارش و نه دربرابر خودش. اگر زنی غیر ازاین فکر می‌کند، باید مجرد باقی بماند.

هرچند که مسئولیت اولیۀ زن نسبت به خدا و شوهرش است، لیکن او به بافت وسیعتری از جامعه نیز تعلق دارد- نه فقط بعنوان شریک جنسی زنانه یا همدم شوهرش- اگر رابطۀ جنسی و همدمی نقطۀ مرکزی ازدواج باشند، بطور کامل نمی‌توانند زن را آنطور که هست تعریف نمایند. بعنوان عضوی از جامعه ای بزرگتر، زن در رابطه با رنجهای مردمان، بحرانهای انسانها، اقتصاد، آموزش، درمان، و دیگر موضوعاتی که ما را بشر می‌سازد، نقشی برای اجرا دارد.

در این فصل، ما این موضوع را از دیدگاههای مختلف بررسی خواهیم نمود. در برخی موارد، آنچه را که بدیهی است—شناسایی زن، جدا از مرد، را بیان خواهیم کرد. لیکن هدف اصلی، تلاش برای روشن نمودن موقعیت زن بعنوان یک انسان و رابطۀ او با مرد و سنتها خواهد بود. نگاه ما، توقعات فرهنگی، راهنماییهای کتابمقدسی و ملاحظات عملی را در برمیگیرد.

برهان. موقعیت و نقش زن به منظوری الهی تعیین گردیده و از طریق الهام آگاهانیده شده که زن باید از شوهر خود اطاعت نماید، همچنانکه کلیسا از مسیح اطاعت میکند.

قسمت یکم. انتظارات فرهنگی

انتظارات فرهنگی تاثیر بسیاری بر چگونگی به انجام رساندن نقش زن در خانواده دارند. الگوهای رفتاری در طول قرنها در درون جامعه استوار گردیده و کنارنهادن آنها آسان نیست. نوگرایی(مدرنیته) تغییراتی را فراهم می‌آورد که بعضاً مفید و بعضاً مخرب می‌باشند. اما روشهای استوار حتی زمانیکه بی‌حاصل بوده اند، *به* آرامی کنار گذاشته شده اند. همسرهمچون دیگر اعضای جامعه، توسط معیارهای سنتی داوری گردیده است. درست بودن این معیارها خود بواسطۀ دیرپایی و گستردگی پذیرش آنها آزموده میشوند. حتی ممکن است بوسیلۀ مذهب غالب، شکلی مقدس و استوار بخود بگیرند.

دراینجا قصد مبارزه با هیچ فرهنگی را نداریم. صرفاً می‌گوییم که نقشهای (همسر) زن توسط آداب و عرف محلی تبیین گردیده است. قدرت او برای تغییر نگرش جامعه به نقش وی محدود است. اگر با توقعات جامعه مبارزه کند، ممکن است خود را مطرود یا مشمول نکوهش بیابد. از سوی دیگر، معیارهای فرهنگی بیانگر آرمانهای مذهب نمی‌باشند. تعالیم مذهبی ممکن است با هنجارهای فرهنگی دربیامیزد، لیکن فرهنگ همواره تمایل دارد که هرچه بیشتر از مسائل دینی دور بوده، خود محور، و خودمختار باشد. بخش مثبت امر این است که معیارهای جامعه برای خانواده و جامعه ثبات را فراهم

می‌آورند و رفتاری را تعریف می‌نماید که جامعهٔ بزرگتر آنرا قابل قبول و هنجار میابد.

شباهت میان هر فرهنگ و برهم کنشهای جامعه، قابل تشخیص هستند؛ روشهای تربیت فرزند، و فعالیتهای روزانهٔ زنانه. اگر بخاطر راههای اثبات شدهٔ رویارویی با زندگی نبود، ما در شرایطی نابسامان بسر میبردیم، و از تجربیات گذشته هیچ نمی آموختیم، و هر چیز را باالاجبار با آزمایش و خطا فرا میگرفتیم. در این امتداد بسیاری از سنتها نه خوب هستند و نه بد؛ این سنتها با شیوهٔ انجام امور توسط افراد تفاوت میyابند. بعنوان مثال، نوع قنداقی که مادر برای نوزادش استفاده می‌کند، نحوه ای که قنداق فرزندش را عوض میکند، یا حتی اینکه آیا قنداق متناسب با جنسیت نوزادش انتخاب میکند یا نه مورد توجه نمیباشد. اینکه آیا مادر بمدت طولانی قنداق فرزندش را عوض نکند بسیار مورد توجه قرار میگیرد. بی توجهی به فرزند جرم محسوب میشود. جامعه درموارد جرمی بسیار جد و جهد میکند، اما در اینکه یک مادر مسئول چگونه به کارهای روزمرهٔ خود می‌رسد توجهی ندارد.

تقریبا بیشتر شرایط دشوار را می‌توان در درون فرهنگ خانواده یافت. تنش و کشمکش معمولا میان مادر و اعضای غیر نزدیک خانواده در می‌گیرد که در مورد چگونگی تربیت فرزند نظری غیر دارند. آنها ممکن است تلاش کنند تا مادر نظر ایشان را در مورد غذا دادن به بچه، خوابانیدن او، تعلیم و تربیت وی بکار ببندد. چنین نتیجه می‌گیریم که محیط می‌تواند به (همسر) زن راهنمایی دهد و اگر او از پیروی آنها خودداری کند، مشکلات بوجود می آیند. از سویی دیگر، مجموع اندرزهای والدین بزرگتر معمولا بهتر از تجربیات ناپختهٔ نو-مادر میباشد.

دراین بررسی، آنچه که در اولویت قرار دارد، کارکرد ساختاری (همسر) زن میباشد. اگر با محیطی متخاصم مواجه شود، برای یافتن آرامش در رابطهٔ زناشویی خود چه میتواند بکند؟ او نیاز به این دارد که زمانی که فکر میکند مناسب است، آنچه را می‌تواند تغییر دهد. او نیاز دارد که بداند چگونه در شرایط نامساعد کارکند. همچنین نیاز دارد که یادبگیرد تا در هر شرایطی قانع و مطیع باشد.

الف. (همسر) زن بعنوان یک فرد.

در تمام جوامع از (همسران)زن انتظار میرود که نسبت به شوهرانشان متعهد و مواظب فرزندان باشند. از ایشان انتظار می‌رود که شهروندانی شایسته و مطیع و پیرو قوانینی باشند که پیش از آنها وضع گردیده است. در جوامع آزاد، ممکن است درمورد زندگی شغلی اختیارات زیادی وجود داشته

باشد، اما معیارهای اخلاقی برای (همسر) زن، معمولاسطح بالا در نظر گرفته میشود.

درون چارچوب کلی ای که توسط جامعه طرح می‌گردد، زن غالبا می‌تواند برنامه های شخصی خود را توسعه دهد. این برنامه ها البته، با کارهای روزانهٔ او همچون پخت و پز، نظافت، تعلیم، پذیرایی و دیگر کارها تداخل می‌کنند. آزمایش واقعی زمانی فرامی‌رسد که نیازهای فوق العاده با برنامه ای که برای خود طرح ریخته برخورد می‌کنند. یا ایمانش ممکن است بوسیلهٔ شوهری بدرفتار، فرزندانی سرکش، و یا والدینی که درکارش دخالت می‌کنند مورد آزمایش قرار گیرد.

در مواردی که شوهر درخواستهای نامعقول دارد، همسر ممکن است تحمل زندگی برایش دشوار شود. ازنظر تئوری، او دو راه دارد، بماند یا برود. اما تصمیم آنقدرها هم آسان نیست. فرهنگش به او اجبار می‌کند که بماند و آن رنج و سختیها را تحمل کند. وضعیت مالی ای که دارد نیز به او امکان جدایی نمی‌دهد. در مواردی اینچنین، فرهنگ، مولد و محافظ شرایطی ناسالم است که تا حدی متمایل به سوی شوهر می‌باشد. زن مجبور خواهد بود به هر نحو ممکن با آن کنار آید.

روی دیگر این داستان، شرایط تاسف آوری است که درآن، زن نامتعهد، حسود، و به بیان ساده سهل انگار است. بسیار مبرهن است، همچنانکه سعدی میفرماید: (گلستان – باب دوم – حکایت سی و دوم). در کتابمقدس نیز در داستان ایزابل به بهترین شکل این موضوع تصویر شده است (اول پادشاهان 21: 1-26).

دربعضی فرهنگها مقامت کردن در برابر آن برای زن بسیار مشکل مینماید. بعنوان مثال، در جامعه ای زرتشتی، زن فارس، نگرشهای باستانی را دربرابر مدرنیته میبیند که او را بعنوان یک فرد محدود میکنند. ازاین روی علاقهٔ او به یافتن شوهری میگراید تا زندگی صادقانه و امنیت برایش بهمراه آورد. اما فرهنگش، اورا، شوهرش را یا فرزندانش را از بلندپروازیها، تلاش برای کسب آموزشهای پیشرفته تر، یا پیدایش علاقه به گسترش کارهای برون مرزی دلسرد میکند. تا زمانی که اینگونه مسائل از دید زردشتی برای زندگی روحانی مضرر تصورمیشود، زن بناچار باید به زندگی ای ساده خرسند باشد.

کارعملی.

در یک پاراگراف انتظارات فرهنگی جامعه خود را از زن بعنوان یک فرد بنویسید.

ب. رابطۀ زن با شوهرش و خانوادۀ سببی.

معمولا جامعه ارتباط زن با خانواده اش را تحمیل می‌کند. در بعضی جوامع، دختری که ازدواج نکرده است، ملزم به پیروی از پدرش میباشد، سپس در زمان ازدواج ملزم به اطاعت از شوهرش میگردد. در جوامعی که مرد برای خود چند زن اختیار می‌کند، نخستین زن، مسئول تعیین وظایف دیگر زنان می‌گردد. در خاور دور، وظایف نسبت به والدین، فرزندان را به روشهایی غیرمتعارف به والدینشان مقید میسازد- حتی پس از مرگ والدین. در تمام جوامع اگر زوج بخواهند با والدینشان در یکجا زندگی نمایند، این روابط تا حدودی تغییر مییابند. زمانی که والدین سالم هستند، ممکن است بر زندگی این زوج مسلط بمانند. والدین پیرتر ممکن است لازم داسته باشند تا این زوج جوان از ایشان مواظبت نمایند، لیکن همچنان مسند احترام را حفظ میکنند، ولو اگر تسلط نداشته باشند.

اگر والدین شوهر زنده باشند، زن صاحب مادرشوهر و پدرشوهر می‌گردد. اگر شوهر برادر یا خواهر، برادرزاده و خواهرزاده، خاله و عمو داشته باشد، زن مجبور است مطابق سنت با ایشان مدارا نماید. زمانی که پس از مرگ مادر خانواده، خواهر بزرگتر تبدیل به رئیس خانواده می‌شود، زن بسختی می‌تواند بدون رخست خواهر بزرگتر فعالیت نماید. هر فرهنگی انتظارات خاص خود را دارد. پس بگذارید با این جمله تمام کنیم که هیچ زنی نمیتواند در چنین جوامعی از اجبار به داشتن رابطه با خانوادۀ شوهرش فرار نماید.

کارعملی.

بر روی یک برگ کاغذ انتظارات فرهنگی محیط خود را از زن در ارتباط با شوهر و خانوادۀ او بنویسید.

پ. زن بعنوان مادر.

بعضی وظایف را طبیعت به مادر تحمیل میکند. بارداری، بدنیا آوردن فرزند، و شیر دادن به نوزاد موارد مختص مادر هستند. غالباً مادر تعلیم دهندۀ اصلی فرزند در سنین بخصوصی میشود. هرچند که سرانجام ممکن است پدر مسئول امور باشد، اما درواقع مادر است که انجام امور را در دست دارد. سپس، کودک در خارج از خانه برای پرورش تخصصی تر، بعلاوۀ آموزش اجتماعی، مذهبی، و آموزشهای تخصصی به معلمش سپرده می‌شود.

در جوامع آزاد، بنظر می‌آید که مادران بیشتر تمایل به سپردن وظایف مختصشان به فردی دیگر همچون پرستار کودک، و معلم مهدکودک دارند. این امر ممکن است به مادر اجازه دهد تا بتواند برای تکمیل درآمد خانه، یا تامین

مایحتاج زندگی در خارج از خانه کار کند. وقتی اجباراً مراقبت فرزندان را به شخص دیگری میدهد، از غیبت خود رنج میبرد. این حالت بمراتب سالمتر از زمانی است که مادر برای اینکه می‌خواهد کار دیگری انجام دهد، یا برای میل و خوشی خود و نه الزام، کار می‌کند و فرزند را ترک می‌کند.

بعضی اوقات دیگر شرایطی رخ می‌دهند که سازگاریهایی را الزامی میسازد. اگر مادر از لحاظ جسمی یا روحی دچار بیماری شود، فرزندان ممکن است اجباراً در بیرون از خانهٔ اصلی خود تحت مراقبت قرار گیرند. اگر فرزند میبایست در مدرسه ای دور از خانه تحصیل کند که محل سکونت او باید تدارک دیده شود. در صورت طلاق یا مرگ شوهر، ممکن است مادر مجبور به ترتیب دهی شرایطی شود که چندان مطلوب نباشند. <!--[endif]-->

کارعملی.

انتظارات فرهنگی محیط خود را از(همسر)زن بعنوان یک مادر بنویسید.

قسمت دوم. انتظارات مسیحی

انتظارات موجود از رفتار (همسر) زن، از سوی فرهنگ حاکم تعیین میگردند، لیکن این تعاریف فرهنگی نباید بعنوان اصول و پایه هایی تعبیر گردند که ازدواج و رابطهٔ زناشویی برآن ساخته و ابقا میگردند. تا آنجا که توقعات فرهنگی راهنمایی برای زند گی ای دلنواز، و کارا هستند، میبایست پذیرفته شوند. اما زمانی که نقش زن را بگونه ای ناسالم تبیین می‌کنند، لازم است که تغییر کنند.

موضوع بسیار مهم در اینجا این است که نقش و رفتار زن باید بر چه اساسی بنا گردد؟ آیا فرهنگ؟ آیا فلسفه؟ آیا انسان شناسی؟ آیا فیزیولوژی؟ آیا روانشناسی؟ و یا طبیعت؟ آیا قانون؟ و یا اینکه نقش زن موضوعی است مربوط به قانون الهی؟ واضح است که پاسخ، دربر گیرندهٔ تمام موارد ذکر شده میباشد. فرهنگ عادات را تعیین میکند. فلسفه از اصول اعتقادی صحبت میکند. جامعه شناسی، برابری میان مردم را در جامعه می‌یابد. فیزیولوژی نقاط قوت و محدودیتها را مشخص می‌سازد. روان شناسی با احساسات سروکار دارد. طبیعت، خواستها و شرایط فیزیکی را می‌نشاند. اما کاملیت روحانی تنها از سوی خداوند که نظم جهان را بناکرده است می‌تواند منشا گیرد. زمانی که ازدواج در جهت حفظ قصد الهی انجام میشود، واقعاً حس یکی شدن و اتحاد بوجود می‌آید. <!--[endif]-->

زمانی که قوانین مختلف عملکرد خوبی دارند، نباید رقابتی میانشان وجود داشته باشد. تضاد زمانی بوجود می‌آید که یک قانون نقش کنترل کننده در

زمینه ای که بدان تعلق ندارد را بخود می‌گیرد. بعنوان مثال، اگر یک روانشناس ادعا کند که دستورالعملهای او به زن اجازه می‌دهد که تعهد خود را نسبت به همسرش زیرپا بگذارد، این روانشناس درواقع از حدود خود تجاوز نموده است. هرچند که نظامهای قانونی از موضوع خیانت به همسر بعنوان معیاری برای حکم پرونده های طلاق و اعطای حق کفالت فرزند استفاده میکنند، لیکن زنا و خیانت به همسر مسئله ای است که اصولاً در بافت دینی تعریف می‌گردد. می‌توانیم این را اضافه کنیم که تعریف دینی نقش زن همیشه ملهم و وحی نبوده است. حتی گاهی اوقات از سوی سنت مورد ضربه قرار گرفته و همواره حامی جامعه ای دینی ولو به قیمت نیتی الهی بوده اند. لذا مسیحیت هیچگاه سنت را به کنار نمی‌زند. بلکه به ارزشهای والاتری اشاره داشته و به زن کمک می‌کند تا در جامعه، زندگی ای سالم داشته باشد. <!--[endif]-->

الف. زن بعنوان یک فرد

در مرحلهٔ فردی، همان انتظاراتی که از مرد می‌رود از زن نیز می‌رود. از او انتظار میرود که انسانی خویشتندار، الهی و مسئول باشد.

وضعیت و جایگاه

زنان در دریافت هدیهٔ نجات با مردان برابرند. کلام خدا به وضوح نشان می‌دهد که در رابطهٔ ایمانی با خدا تفاوتی میان مرد و زن وجود ندارد: " زیرا همگی شما بوسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. زیراکه همهٔ شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید. هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیراکه همهٔ شما در مسیح عیسی یک میباشید "(غلاطیان 3: 26-27) . موضوع، نقش زنان در ازدواج یا نقش زنان در کلیسا نمی‌باشد، بلکه برابری در دریافت فیض خداوند است.

آیا آنهاییکه برای آزادی میجنگند می‌خواهند از زنان رها شوند؟ ویا آیا می‌خواهند که از قالبهای جامعه درمورد آنچه که زنان باید باشند آزاد گردند؟ این خدا بود که زن را متفاوت از مرد آفرید. بعنوان یکی از درونمایه های اساسی خود، خلقت دارای الگوی توامان دستور و اطاعت، قدرت و انفعال، جزر و مدد می‌باشد. می‌دانیم که نظام دستور و اطاعت هردو از طبیعت خدا می‌آیند. در عالم الهی، هم اقتدار مشروع و منصفانه پدر و هم اطاعت آزادانه و همراه با خوشی پسر وجود دارد. دقیقاً همانگونه که عیسی در اطاعت کردن مختار بود، (فیلیپیان 2: 1- 11) بنابراین زنان نیز در اطاعت کردن، آزاد و مختار هستند.

آزادی معمولا با برابری همراه می‌شود، اما برابری دقیقا آن آرمان مسیحیت نیست. در خلقت توسط خدا زنان و مردان برابر هستند. هم زن و هم مرد به شباهت خداوند آفریده شده اند. هردو مُهری الهی را باخود حمل می‌کنند. ایشان به یک اندازه برای اطاعت و مسئولیت پذیری فراخوانده شده اند. اما تفاوت در مسئولیتهایشان میباشد.

زیبایی زن.

دنیای غرب ممکن است مجال خودآرایی را به زنان بدهد، لیکن تنها جامعه ای نیست که این موقعیت را برای زنان فراهم می آورد. زنان در طول قرنها و در تمام جوامع بدن خود را می‌آراستند. در مورد آرایش موضوعی جالب و جذاب وجود دارد. همهٔ ما قبول داریم که بدن، صورت، یا موی نا آراسته موجب حواس پرتی یا اگر اینچنین نباشد، عاملی دفع کننده است. بنابر این همگان طالب لوازم بهداشتی فردی و مراقبت بدن می‌باشند. بااین حال از دید دنیا، معمولاً زیبایی در جلوهٔ دلپذیر ظاهری تعریف می‌گردد و عموماً خانمها بخصوص در برابر فشار وارد از سوی جامعه آسیب پذیر میباشند. آرایشهای گران مو، لباس، جواهرات، و خالکوبیها و سوراخ کردن اعضای بدن و آویزان کردن نشانه‌ها و اشیا مختلف تزئینی بعنوان بیانیه ای عمومی درآمده که زنان خواهان اعلان آن هستند. آنها علاقه به مورد توجه قرار گرفتن و تحسین شدن را تصویر میکنند، لیکن اینها کیفیات روحانی نمی‌باشند. زمانی که این کارها برای خودنمایی انجام شوند، هرگونه ادعایی مبنی بر روحانیت را امری دشوار و خسته کننده می‌گرداند. <!--[endif]-->

تا جایی که معیارهای دنیوی مدنظر باشند، پوشش برای جلب توجه به زیبایی بیرونی و فیزیکی و جنسی امری طبیعی می‌نماید. ولی یک مسیحی نمی‌تواند در خصلتهای پست تر زندگی سهیم باشد. سیمایی دیگر وجود دارد که ارزش و مطلوبیت بیشتری دارد و آن "سیمای روحانی" میباشد. این نگرش در دو جای عهد جدید بوسیلهٔ دو رسول متفاوت طرح شده است. پطرس اینچنین زنها را پند می‌دهد: "و شما را زینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متجلی شدن به طلا و پوشیدن لباس، بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیرفاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانبهاست." (اول پطرس 3: 3-4). پولس اینگونه توضیح میدهد: " و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز، نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛ بلکه چنانکه زنانی را میشاید که دعوی دینداری میکنند به اعمال صالحه. (اول تیموتائوس 2: 9-10). علاوه بر این، زنان نجات را ازطریق نقش مادرانهٔ خود کسب میکنند: " ... اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند." (اول تیموتائوس 2: 15)

ظاهر فرد پیامی آشکار ارسال می‌کند. ظاهری ناآراسته، رفتاری تنبل و کاهلانه را نمایان می‌سازد. ظاهری شهوت برانگیز داشتن، انگیزه های پست را تلقین می‌کنند. ظاهر خودنما داشتن مبین به نمایش گذاردن تکبر و فقدان حس توجه به فقرا و بینوایان می‌باشد. سوراخ کردن افراطی اعضای بدن و آویزان کردن تزئینات از آن و خالکوبی بیانگر رفتاری خودپسندانه و بی‌توجهی به معبد (هیکل) روح خدا می‌باشد. تمامی این رفتارها غیر مسیحی بوده و اگر خانواده درصدد این باشند که بخواهند نور مسیح باشند، برای ایشان مایهٔ شرمساری خواهد بود.

عبارتی در آمریکا است که می‌گوید: " زیبایی در عمل زیبا است". این گفته نمایانگر شناختی دیرینه است که مردم با ظاهر فرد تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند، بلکه با اعمال او.

رفتار.

بعنوان یک انسان، رفتار(همسر) زن همچنانکه در کتاب عاموس در کتابمقدس آمده بسیار مهم است. در پادشاهی شمالی اسرائیل کهن، عاموس نبی با زنانی ثروتمند که از شیوهٔ زندگیشان هویدا بود مواجه میگردد. با زندگی مرفهی که داشتند، نسبت به حال فقرا و انسانهای نیازمند بی توجه بودند. درواقع، شیوهٔ زندگی آنها نشان از ستمی بود که بر مردم فقیر که در جامعه جایی نداشتند وارد می‌آوردند. عاموس 4: 1-3 را بخوانید.

آنچه که از هر مسیحی انتظار می‌رود این است که دیگران را بر خود مقدم قرار دهد. والاترین نمونه عمل مسیح است که پیش از خود به فکر ما بود. حتی در باغ جتسیمانی که عیسی صلیب را پیش روی داشت می‌دانست که این ارادهٔ خداست به نفع نوع بشر. او با دردی عظیم خود را فدا کرد. ما به نوبهٔ خود، خود را برای محبت او نالایق می‌شماریم و در رنج مسیح شریک می‌شویم. بعضاً این به معنای پیش نهادن دیگران بر خود است. انسان دنیوی خود محور است. فرد مسیحی خدا محور است. تقریباً والاترین شکل ترجیح نهادن دیگری بر خود را در مادران میتوان یافت. مادر، نخست به خدا می‌اندیشد، سپس به خانواده و در نهایت به خود. او علائق شوهر خود را بر خواستها و علائق خود مقدم می‌دارد. او آخرین حد توان خود را برای مراقبت از فرزندان مینهد و ازاینکه آنها، او را از آزادی ای که میتوانست در نبود ایشان داشته باشد محروم کرده‌اند، نمی‌رنجد. فرزندان شب و روز از وی توجه می‌طلبند و او برای رفاه آنها همواره برای هرکاری حاضر است. (همسر)زن دستوراتی را که شوهر برای خانواده تعیین نموده دنبال می‌کند.

کارعملی.

امثال 31: 10-31 را مطالعه کنید و همزمان بر روی کاغذ کیفیاتی که برای یک همسر والامنش درنظر گرفته شده را یادداشت نمایید.

ب. زن در ارتباط با شوهر و خانواده ای گسترده

در کتابمقدس، معمولا زن در ارتباط با مرد دیده میشود. برطبق آفرینش، او یک همدم است(پیدایش 2: 18-24). پس از رانده شدن از باغ عدن، میل او به شوهرش است که نقش تسلط به او داده شده است (پیدایش 3 : 16). در کتابمقدس، کلمۀ " حکمرانی" به معنی اعمال اقتدار می‌باشد. سطوری که در کتاب پیدایش می‌خوانیم دو وضعیت ممکن را تدارک می‌بیند. نخست، هدف اولیه که شراکت در حکمرانی ای صلحجویانه بود اما گناه آنرا دگرگون کرد و اکنون مرد حکمران و زن تحت سلطه گردیده. یا از طرفی دیگر، داستان بازگوکنندۀ چیزی است که از آغاز بطور ضمنی بدان پرداخته شده بوده که همانا قصد بر حاکمیت مرد بوده است. نتیجه یکی است: قاعدۀ اصلی کتابمقدس این است که زن بطور فردی و فاعلی در کنار مرد دارای نقشی است که باید آنرا بجا آورد، زیرا "میل" او به شوهرش است. درنتیجۀ گناه، خدا یک یادآوری قرار داده. کار مرد سخت خواهد بود؛ بارداری زن همراه با درد خواهد بود، و رابطۀ ایشان بنوعی رابطۀ "تسلط" و "تابع" خواهد بود.

رابطۀ میان مرد و زن دوباره در داستان پاطریارخها تصویر میشود. مردان بعنوان مسئول خانواده ظاهر می‌گردند. زنان برای خود اختیار میکنند، حدود خود را با همسایگانشان تعیین مینمایند، به جنگ میروند، و مایملک خود را مدیریت میکنند. ساره، ابراهیم را بعنوان "سرور" میشناسد. این بمعنای نفی رهبری دلیرانۀ راحاب، و دبوره و حلده نیست، بلکه تصویری از رابطۀ زن با مرد را ارائه می‌کند.

در عهد جدید، به زنان توصیه شده است که همانطور که مطیع خداوند هستند، همچنان مطیع شوهران خود باشند. مطیع بودن به این معنی نیست که مرد بر زن مسلط بوده و یا زن باید دربرابر او و در خدمتش کرنش نماید. بلکه بمعنی این است که (همسر) زن به شکلی خودخواسته به اطاعت سرمینهد. اطاعت کردن یعنی اتخاذ تصمیمی بی باکانه و درعین حال فروتنانه در رابطه با اینکه آنچه را که هست وهرآنچه که تحت تملک و کنترل خود دارد را در جهت رفع نیاز شوهر خود شکل دهد. پولس رسول اینگونه می‌نویسد: " زیراکه شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات دهندۀ بدن است. لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند." (افسسیان 5: 23-24). زمانی که زیبایی این تصویر آشکار شود، این گفته ثقیل نخواهد بود. مسیح سر محبوب کلیسا است چراکه جان خود را برای آنانکه کلیسا را تشکیل میدهند و آنانکه ابدیت را با او خواهند بود فدا کرد. مطیع بودن دربرابر مردی که حاضر

است جان خود را برای (همسر) زنش بدهد برای زن آسان خواهد بود. در نهایت، این رابطه یک اطاعت متقابل میگردد، هرچند که شوهر همواره متحمل راهنمایی روحانی (همسر)زنش خواهد بود.

نقش زن الزاماً بطور طبیعی (یا ذاتی) بوجود نمی‌آید؛ بسیاری تجربیات هستند که زن باید از آنها بیاموزد. زنان مسن‌تر باید " زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهردوست و فرزند دوست باشند، و خرد اندیش و عفیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهم شود." (تیطس 2: 4-5). همچنانکه در مورد بیوه های جوان، "رأی من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند." (اول تیموتائوس 5: 14). آنچه که از این نوشته ها بر می‌آید، مسئولیت زن، مدیریت خانه است. مطیع شوهر بودن در موارد روحانی به این معنا نیست که شوهر تصمیم گیرندۀ مطلق باشد. میتوانند باهم تصمیم بگیرند که اولویت مسئولیت زن انجام امور روزانه در خانه باشد و اگر زن شاغل است، درآنصورت برای تقسیم مسئولیتها باید تصمیم بگیرند.

زن و شوهر مسیحی هردو تحت حاکمیت خداوند قرار دارند، اما مسئولیتهایشان یکسان نیست. (همسر)زن باید مطیع شوهرش باشد. مقام مرد هم از سوی خداوند تعیین می‌شود و انتخابی یا اکتسابی نمی‌باشد. مرد بالغ تصدیق می‌کند که موقعیت خود را بخاطر هوش برتر، یا فضیلت، یا قدرت کسب نکرده است. زن بالغ نیز تصدیق می‌کند که اطاعت او از شوهرش خواست خداوند برای او است و اطاعت از این خواسته بمنزلۀ خواری و ناتوانی نیست همچنانکه پسر می‌گوید:" اینک من خود می آیم، تا ارادۀ تو را ای خدا به جای آورم" (عبرانیان 10: 7).

پ. زن بعنوان مادر.

هرچند که مسئولیت نهایی برای رفاه فرزندان برعهدۀ شوهر می‌باشد، اما زن نیز در مورد پرورش فرزندان با او سهیم می‌شود. خدا غرایز منحصر بفردی را در زن نهاده که او را برای نگهداری و مراقبت از فرزندان مجهز می‌سازد. بعلاوه، مادر مسیحی رابطه مابین بدنیا آوردن فرزند و محبت خدا برای آفرینش انسان را درک می‌کند. با پیروی از این شباهت، مادر فرزندان خود را تغذیه کرده و مراقبت می‌نماید. او رابطه‌ای خانوادگی را رشد می‌دهد که محبتی که خدا در مسیح از خود نشان داد بر گرد آن می‌چرخد.

شوهر نیز تشویق می‌شود تا امتنان خود را نسبت به همسر خود ابراز نماید. به همین ترتیب، زن نیز تشویق می‌گردد تا خصوصیات زیبای درونی خود را بپروراند؛ خصوصیتهایی که شوهرش را بطور طبیعی به تحسین وی وامی‌دارد. بعنوان یک مادر، همچنانکه فرزندان را آموزش و خوراک می‌دهد، از

خود شجاعت، استقامت، قدرشناسی، متانت، آرامش، و محبت فداکارانه را بدیشان می‌آموزد.

شجاعتی که زن نشان میدهد، تعهدی است برای تعاقب هدفی ارزشمند بدون اینکه امید خود را از دست بدهد. حتی در زمان کج خلقی کودک دوسالهٔ خود، رویای مادر، متمرکز بر هدفی است که فرزندش را بعنوان جوانی بالغ و موفق با شخصیتی قوی و رشد کرده در ایمان به خداوند ببیند. مادر با اصرار بر تعهد خود، سال به سال به محبت و تربیت کردن فرزند جوان خود تا زمانی که نتیجهٔ دلخواه به وقوع بپیوندد ادامه می‌دهد.

با بیاد آوردن زمانی که خود چگونه بعنوان دختر توسط والدین تعلیم یافته، حس احترام مادر و والدینش بیشتر می‌گردد. او منفعت داشتن والدین خوب خود را درک کرده و متوجه تاثیر اهمیت سایر دوستان و اعضای خانواده بر زندگی خود است. او با دقت بر معاشرتهای فرزندانش نظارت دارد و مراقب تاثیرات آن بر فرزندانش بوده و برای افراد بخصوص دیگری دعا می‌کند تا با زندگی ایشان بنحوی مثبت تماس ایجاد کنند. نشان دادن رفتاری سپاسگزار به معنی قدردانی او است برای خانه و اثاثیه آن و اینکه در طلب زیاده‌خواهی خود را تحلیل نمی‌برد و فرزندان از او درس قناعت می‌گیرند.

متانت(ملایمت)، آرامشی درونی است که به مادر اجازه می‌دهد تا در شرایط بحرانی نیز با آرامی پاسخ دهد. گفته شده است که زن قوی از هیچ چیز نمی‌ترسد، اما زن مقاوم در برابر ترس از خود دلیری نشان میدهد. وقتی کودک از کنترل خارج می‌شود با عصبانیت مادر و شریک شدن در آن بحران چیزی بدست نمی‌آید. مادر حکیم، آرام می‌ماند تا بتواند موقعیت را ارزیابی نموده و پیش از آنکه مداخله نماید، درکی همدلانه بدست آورد. ملایمت تنها در برابر احساسات متقابل نرمش نشان می‌دهد. مادر حساس میزان آرامش خود را متناسب با احساسات شکنندهٔ فرزندان خود وفق می‌دهد. همچنانکه فرزند قوی‌تر می‌شود، نیاز به ملایمت نیز کاهش می‌یابد. به بسیاری از مادران توانایی حساس بودن، حسی بودن و آرام بودن نسبت داده می‌شود. وقتی خصوصیت فردی مادر به این عطایا اضافه نشود، او باید برای رشد این تواناییها مدام بکوشد.

محبتی که عاری از خودخواهی باشد بسوی برآورده کردن نیاز دیگران درحرکت است. عیسی حاضر بود همه چیزش را بما بدهد. همچنین مادران همه چیز خود را می‌دهند تا نیاز فرزندانشان را برآورده نمایند. دربرخی موارد، زمانی که فرزندان به بلوغ نزدیک می‌شوند، مادر باید به آنها اجازه دهد تا مستقل و به خود متکی باشند و آنها را تشویق کنند تا راه خود را در زندگی بیابند و زمانی که فرزندان بالغ برای ازدواج مهیا می‌شوند، وظیفهٔ والدین این

است که زوج جوان را تشویق نمایند تا پدر و مادر خود را ترک کرده و به یکدیگر بپیوندند. (پیدایش 2: 24)

معمولا مادر در درون خانه صاحب اقتدار است. همسر مسیحی و مادر زیر قدرت مسیح زیست میکنند. او گناه خود را تشخیص داده و چاره ای راکه خداوند مهیا نموده می‌پذیرد. او به ندای عیسی برای پیروی او پاسخ داده و خود را انکار کرده، صلیب خود را برداشته، و بدنبال او می‌رود. در بکار بردن اقتدار، خود را انکار کرده است. بدین معنی که، او اقتداری را بکار میبرد که مافوق خواست شخصی اش است و مسیر روحانی را که خداوند برایش تعیین نموده را دنبال می‌کند. این راهی است که نه به اسارت، بلکه به آزادی و خشنودی کامل فردی می‌انجامد.

بخش سوم - ملاحظات عملی

همانطور که در مورد شوهر ذکر شد، زن نیز مجالی گسترده خواهد داشت تا خود را بسوی همسری بالغ که مورد پسند خدا، شوهر، و فرزندان است، رشد دهد. همچون شوهر، زن نیز به تمام خواسته های خود دست نمی یابد. هدف او داشتن زندگی ای با هدایت روح میباشد. به این طریق از داشتن زندگی گناه آلود جلوگیری می‌شود. زندگی گناه آلود در بر دارندهٔ زنا، ناپاکی، عیاشی، بت پرستی و جادوگری، کینه، نزاع، حسد، خشم، خودخواهی، شقاق، تفرقه، مستی و لهو و لعب است.(غلاطیان 5: 19-21). اگر روح او را راهبر باشد، زندگی او مملو خواهد بود از محبت، خوشی، صلح و آرامش، مهرورزی و نیکویی، صداقت، ملایمت و پرهیزکاری. (غلاطیان 5: 22-23).

نقطهٔ شروع یک زن کجاست؟ مجدداً بگذارید صحنه را برای جنبه های مختلف شکل دهیم. اگر شما،خانمی مجرد هستید، این بخش را با این دید که در آینده همسری"کامل" باشید خواهید خواند. اگر مردی مجرد هستید این بخش را به این دلیل میخوانید که همسری بیابید و او را یاری دهید تا با الگوی زنی کامل همخوان شود. اگر خانمی ازدواج کرده هستید، با این انتظار خواهید خواند که خود را بعنوان یک همسر ارتقاء دهید. اگر مردی متاهل هستید، بدنبال راهی خواهید گشت که تا همسرتان را کمک نمایید که در عشق و اشتیاق بیشتر رشد کنند.

زن معمولاً جو احساسی خانه را مهار میکند. او نقشی مهم در ترغیب ارتباط مثبت درون خانواده ایفا میکند. او از تحسینات شوهرش مسرور گشته و یادگرفته که پاسخ دهد" از خوبی شماست که توجه کردی". وقتی یکی از اعضای خانواده غمگین یا سرد باشد، نخست مادر متوجه آن می‌شود و

سعی در تشخیص و درمان آن می‌کند. ارتباط درست، هم گفت و هم شنود را در بر دارد. شاید این مثل موضوع را روشن تر نماید.

زن/مادر متوجه نیروی بالقوهٔ کلام می‌باشد، چراکه کلام می‌تواند هم شفا دهد و هم نابود کند. کلمات مثل تیغ برّان میباشند. هرکس خود انتخاب می‌کند که گفتارش همچون چاقوی برّندهٔ قاتل باشد یا مرحمی برروی زخمی باز.

الف. زن بعنوان یک فرد

پیشرفت شخصیتی، تلاشی فردی است. (همسر) زن می‌تواند بیش از آنچه که می‌تواند باشد. او بدلیل زن بودن در جایگاه انسانی پائینتری قرار نگرفته. همچنین کاملیت او در رقابت با شوهرش کسب نمیگردد. اگر حقوق او بیش از شوهرش است، این نباید انگیزه ای برای ایجاد مشکلات گردد و این یک واقعیت است. شوهر نباید احساس حقارت و زن نباید احساس برتری نماید. هرچه که بدست می‌آورند بعنوان یک خانواده در آن شریک هستند.

کارعملی. سوالاتی برای تامل و رشد فردی

1) آیا به شوهر خود بعنوان رهبر روحانی نگاه می‌کنم؟

2) به چه طرقی در وقف و رابطهٔ خود با خدا رشد می‌کنم؟

3) آیا از دعاهای خود راضی هستم؟

4) آیا گفتار من ارتباطی مثبت را به تصویر می‌کشد؟

ب. زن در ارتباط با شوهر و خانوادهٔ گسترده تر

بنا بر خاصیت ازدواج، (همسر) زن معمولاً صاحب اقوام شوهری میباشد. شاید خواهر یا برادرانی نیز داشته باشد. ایجاد رابطه ای نیکو با اقوام سببی امری عملی، مؤدبانه، و مسیحی میباشد. اگر با خویشان سببی خود زندگی می‌کند، تحت فشارهای دائمی درارتباط با خدمت ایشان و یافتن زمانی خاص و دور از ایشان برای پرداختن به نیازهای فوری خود است.

کارعملی. سوالاتی که در ذیل آمده به ادامهٔ راه کمک می‌کنند.

1) آیا تاریخ تولد اعضای خانوادهٔ سببی خود را می‌دانم؟

2) آیا به علاقمندیها و موضوعات با اهمیت اعضای سببی خود واقف هستم؟

3) آیا به گونه ای محترمانه می‌توانیم اختلاف نظر داشته باشیم؟

4) آیا شوهرمن می‌داند که برای من نسبت به والدین و خواهر و برادرانم در جای نخست قرار دارد؟

پ. زن بعنوان مادر

وقتی خانمی مادر می‌شود، مسئولیتهای جدیدی را بعهده می‌گیرد. البته که برخی از مسئولیتها را با شوهرش قسمت میکند، اما اوست که دروهلهٔ اول مسئول نگهداری فرزند است. از او انتظار می‌رود که هر ساعت و هر روز هفته و سال مشغول انجام وظیفهٔ خود باشد. او بخاطر فرزندانش و عشق بلاشرط به ایشان، خودخواسته آرزوهایش را نادیده می‌گیرد. بمنظور پیگیری وظایف خود، (همسر) زن باید هرآنچه می‌تواند درمورد تربیت و پرورش فرزند فرا بگیرد و تواناییهایی که این امر را سهولت می‌بخشند را گسترش دهد.

مهارتهای ارتباطی.

بسیاری زنان بطور ذاتی صاحب تواناییهایی در زمینهٔ ارتباطات میباشند. حل مشکلات خانوادگی معمولاً برعهدهٔ زن قرار می‌گیرد و تبدیل به چالشی برای او می‌شود، بخصوص اگر او با فرزندان در خانه باشد. حل مشکلات توانایی ای است که می‌توان فراگرفت و همواره گسترش داد. تمام خانواده ها شماری اختلافات دارند؛ خانواده های مستحکم، این اختلافات را فرصتهایی برای پیشرفت و رشد می‌بینند. آنها فنون ارتباط مثبت را پرورش داده اند که در آن هرکس شنیده می‌شود. ارتباط سالم مشوق تمام اعضای خانواده است.

مهارتهای مربوط به تشویق.

تشویق یک مهارت ساده نیست. بلکه نیازمند حساسیت نسبت به افراد و آگاهی از آنچه که در درون ایشان می‌گذرد است، که بدینوسیله به فرد امکان بیان حرفهای تشویق آمیز می‌دهد. مشوق واقعی در کلام و چهرهٔ خود اعتماد خود را به خدا که هر ترس را دور می‌سازد نمایان می‌کند. برای دلگرمی دادن به کسی که مشغول عملی گناه آلود میباشد، شجاعت بالایی نیاز است. بدون عریان نمودن گناه، درمان آن غیرمیسر است. اعضای خانواده باید نسبت به یکدیگر پاسخگو و شفاف باشند. تنها در آن زمان می‌توانند درک کنند که محبت خدا هرگونه ترس را بیرون می‌کند. عفونت زیر

پوست، بدون باز کردن آن غیرممکن است. همچنان است درمورد عفونت روحانی. بدون آشکارسازی، سلامتی بدست نمی‌آید. اما برملا شدن همان چیزی است که از آن می‌ترسیم. اما زمانی که گناه هویدا شد، پذیرش، شفا، و رشد آغاز می‌گردند.

بهترین نمونهٔ تشویق در رابطهٔ ما با عیسی یافت میشود. تشخیص کاملاً روشن است؛ ما همه گناهکاریم. (رومیان 3: 9-26). ما مستحق عدالت خدا هستیم، ولی او در عوض رحمت خود را عطا نمود. در مسیح، ما از محکومیت شریعت (رومیان 8: 1) نجات یافته ایم. ما باید تحت کنترل روح خدا که در ما زیست می‌کند قرار بگیریم، نه طبیعت گناه آلود (رومیان 8 : 9).

تشویق بیشتر زمانی موثر واقع می‌شود که موقعیتها بجای خلق شدن، تصاحب می‌گردند. همچنانکه ملکهٔ خانه بیاد می‌آورد که قدرت تشویق نه در کلمات بلکه در انگیزشی است که پشت کلمات قرار دارد و حس توجهی که است که بوسیلهٔ کلمات پراکنده میگردد.

کارعملی. برای محک زدن توانایی خود بعنوان ارتباط دهنده و مشوق، سوالات زیر را پاسخ دهید:

1) آیا با تمام اعضای خانواده بطور مرتب گفتگو دارم؟

2) آیا گفتگوهای اعضای خانواده را دور میز شام ترغیب میکنم؟

3) آیا واقعاً به آنچه که اعضای خانواده می‌گویند توجه می‌کنم؟

4) این پند را از در ارتباط با گفتن و شنیدن از کتاب حکمت (امثال) بخوانید

· هستند که مثل شمشیر حرفهای باطل می‌زنند، اما زبان حکیمان شفا میبخشد (امثال 12: 18)

· هرکه دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد. (امثال 13: 3)

· صاحب معرفت سخنان خود را باز می دارد، و هرکه روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است. مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می‌شمارند، و هرکه لبهای خود را می‌بندد فهیم است. (امثال 17: 27 -28)

· آیا کسی را می‌بینی که در سخن گفتن عجول است؟ امید بر احمق زیاده است از امید بر او.   (امثال 29: 20)

همچنین توجه کنید که قدرت کلمات بستگی به گویندهٔ آن کلمات نیز دارد:

· دهان عادلان چشمهٔ حیات است، اما ظالم دهان شریران را می پوشاند. (امثال 10: 11)

· زبان عادلان نقرهٔ خالص است، اما دل شریران لاشیء میباشد. (امثال 10: 20)

· زبان ملایم، درخت حیات است و کجی آن شکستگی روح است. (امثال 15: 4)

· موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آنرا دوست می دارند میوه اش را خواهند خورد. (امثال 18: 21)

5- حکمت سعدی را در بخشهای زیر در رابطه با کلام و زبان در نظر بگیرید:

" (بوستان سعدی، باب چهارم) سخنان نرم مانند آب بر آتش غضب عمل می‌کند.

" (بوستان سعدی، باب هفتم)"

" (گلستان سعدی، باب هشتم)"

فصل چهارم

فرزندان

فرزندان "محصول" ازدواج هستند. اگر دلیل خلقت زن را که همانا همدمی با مرد است بپذیریم، در آنصورت باروری و زایش، نه دلیل ازدواج، بلکه نتیجهٔ آن خواهد بود. با این وجود این نکته را نمی‌توان برای دو دلیل تعمیم داد. اول اینکه کتابمقدس تنها به یک مورد از عدم کاملیت مرد، اینچنین اشاره میکند" خوب نیست که آدم تنها بماند" (پیدایش 2: 18). واضح است که عدم کفایت مرد برای بارداری محدودیتی بود که خدا در این عمل خلاقانهٔ اولیه خود بدان توجه نموده. این فرض درست است که تولید مثل از ابتدا مد نظر بوده است؛

چراکه در غیر اینصورت، مرد جنسیت یگانهٔ مردانه نمی‌داشت. بنابراین بیان کتابمقدس ما را می‌آگاهاند که مقصود خلقت زن و مرد، هم برای همدمی و هم برای تولیدمثل بوده است. نکته اخیر مشخصاً در دستور خدا مشاهده میشود: " بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید..."(پیدایش 1: 28). در مورد فرزندان، آمیزش زناشویی، ولادت حیاتی نوین را فراهم می‌آورد؛ همدمی والدین محیطی را فراهم می‌آورد که فرزندان میتوانند بعنوان افرادی بالغ و کامل رشد نمایند.

ظهور فرزندان درخلال زناشویی طبیعی و نیکو است. بنابراین فرزندان متعلق به "خانواده" هستند، جایی که زن و شوهر وجود دارند. وقتی فرزندان بمیان می‌آیند، زن و شوهر، نقش و مسئولیتهای جدیدی را برخود می‌گیرند. شوهر، پدر فرزندان و زن، مادر ایشان می‌گردد. اکنون، روابط جدیدی بواسطهٔ بدنیا آمدن فرزندان ایجاد میگردند.

فرزندان در قنداقی کوچک به خانواده وارد می‌گردند. آنها کاملاً به والدین برای تغذیه و مراقبت فیزیکی وابسته هستند. همچنانکه والدین ایشان را تغذیه می‌کنند، فرزندان از لحاظ فیزیکی، احساسی، و اجتماعی رشد می‌کنند. آنها تمایز میان خوب و بد را فراگرفته، بعدی روحانی را در زندگی پی می‌گیرند. با گذشت دو دهه، تدریجا مستقل تر می‌گردند تا زمانی که بتوانند به تنهایی از عهدهٔ امورات خود برآیند. در خلال این مدت، فرزندان درکی اجتماعی کسب کرده و یاد می‌گیرند که چگونه در جامعه‌ای بزرگتر زندگی کنند. مهارتهای شغلی می آموزند و فرا می‌گیرند که چگونه در دنیایی را که از برآورده کردن خواستهای ایشان سرباز می‌زند از عهده مسائل برآیند. یک کودک، مستقل شده و جدا از خانواده اش تصمیم می‌گیرد، اما هرگز نفوذی که والدین در زندگی فرزند دارند قابل محاسبه نیست.

به همان اندازه که اطمینان داریم پدر یا مادر انسانهایی کامل میباشند، کودک نیز بهمان اندازه یک انسان است هرچند که کودک بالغ نشده باشد، این باعث نمیشود که او را فرد محسوب نکنیم. کودک کسب شخصیتی منحصر بفرد را از سنین نخست آغاز می‌کند. همراه با حسی فردی، کودک دنیای خود را در ارتباط با دیگران می‌بیند. او میان والدین خود، خواهر و برادرانش و دیگر بچه ها، و میان افراد آشنا و غریبه تمایز قائل میشود. هر دو عامل درونی و محیطی زندگی او را از تولد تا مرگ تحت تاثیر قرار می‌دهند. همهٔ ما زمانی کودک بودیم، و همهٔ ما به درون چرخ زندگی وارد شده و تجربیاتی داریم- سلامتی، بیماری، خوشی، اندوه، خوشنودی و نارضایتی، موفقیت و شکست. این موضوع را قسمتی از ادبیات حکیمانه بهترعنوان میکند. (جامعه 3: 1-8) را بخوانید.

برهان. جایگاه کودک با مقصودی الهی تعیین گردیده و توسط مکاشفه اعلام گردیده است، و بیان می‌دارد که فرزندان باید مطیع والدین خود باشند. زمانی که والدین محبت خود را نشان دهند، کودک، فرمانبرداری را امری دلپذیر می‌یابد.

مبحث یکم. انتظارات فرهنگی

در جوامع ایستا، انتظارات از فرزندان بخوبی تعیین گردیده اند. رفتار انحرافی رخ می‌دهد و وقتی این اتفاق می‌افتد، جامعه روش دیرینه‌ای برای برخورد با این کودک سرکش دارد. در بسیاری موارد قانون مکتوبی وجود ندارد، تنها رسم و سنت و انتظارات. سعدی، بسیار زیبا این عقیده را بیان میکند (به بوستان سعدی، باب هفتم مراجعه کنید در باب شخصی که در طلب بر جای گذاشتن نام نیک از خود است) و در جایی دیگر دربارۀ اینکه فرد در اکثر جوامع چه انتظاراتی می‌تواند داشته باشد دربوستان سعدی، باب هفتم نکات جالبی را می‌توان خواند). این کلمات ممکن است تلخ باشند، اما تاکید دارند بر مصیبتی که فرزند ناخلف می‌تواند برای خانواده و جامعه اش ببار آورد.

در تمام جوامع، قوانین بیشتر دربارۀ تعلیم کودک، سن نوشیدن مشروبات الکلی، رنندگی اتومبیل، سن مسئولیتهای اجتماعی و رای دادن می‌باشند. به شکلی منفی مجازاتهای جرائم در برابر جامعه تحت پوشش قوانین مصوب هستند. قوانینی که مربوط به اقدامات و پیگردهای جنایی می‌باشند، حقوق، تادیب، و بازداشت جوانان را تعریف می‌کنند.

تمام فرهنگها از کودکان انتظار دارند که بالغ شده و مسئولیتهای بزرگتری برعهده بگیرند. برخی جوامع ورود کودک را به "بلوغ" از سنینی پایینتر تعیین می‌کنند. دیگران برآنند تا سن ورود به جامعه را به سنینی بالاتر اختصاص دهند و بلوغ را با آزادی اجتماعی مربوط نمایند. به هر روی، موضوع این است که از کودک انتظار رشد بسوی فردی کارآ و درخور می‌رود. پسر، نقش شوهر و مسئول خانواده را برعهده می‌گیرد. دختر نقش مادر، توجه به اعضای خانواده به روشی که تنها از او برمی آید را بر عهده گرفته و در حقوق خود بالغ می‌شود.

الف. رابطۀ فرزند با والدین.

فرهنگ در تصمیماتی که والدین درمورد فرزندان خود اتخاذ می‌کنند، از جمله تعداد فرزندان، تغذیه، اینکه چگونه دعا کنند و برای چه مناسبتهایی جشن بگیرند، چگونه منضبط باشند، و حتی به چه زبانی صحبت کنند، نقش بزرگی را ایفا می‌کند. هنجارهای اجتماعی که شالودۀ چشم انداز والدین می‌باشد،

در بسیاری موارد همچون خودمختاری، اطاعت، وابستگی، استقلال، مسئولیت، کار، زمان، و ارتباط، برای حیات خانواده نگران کننده است.

درجایی که تمایل شدید والدین بر داشتن فرزند پسر قرار گرفته، برای پسران و دختران رؤیت فرق در رفتار از سوی پدر و مادر امری نامتعارف نیست. دخترانی که ازدواج میکنند در برخی جوامع تا زمانی که فرزند پسر بدنیا آورند، با ایشان بیشتر شبیه یک برده رفتار می‌گردد. حتی گاهی زنان بدلیل اینکه پسر بدنیا نیاورده‌اند طلاق داده می‌شوند. بدنیا آمدن دختر با سرور کمتری مواجه می‌گردد. از دیرباز تا کنون در بعضی فرهنگها فرزند پسر مطلوب بوده و دختر ناخواسته را ترک و رها می‌کردند. یا درحالی که فرزند پسر را با مهربانی در آغوش می‌کشیدند و نازپرورده میکردند، فرزند دختر را گریه کنان وامی‌گذاشتند.

در فرهنگهایی که باورهای قومی رایج می‌باشند، کودک پسر را در لباس و ظاهری دخترانه می‌آرایند تا از **چشم اهریمن** دور بماند. آنچه از این باور درک میشود این است که دختر بی ارزش بوده و مورد توجه شریر قرار نمی‌گیرد. انجام این عمل راه را برای خرافات باز نموده و درواقع انکار عملی ایمان به خدا می‌باشد.

یکی از ناسالمترین روشهایی که در امر تربیت فرزند درخانواده های جوامع متمول بسیار رایج است، کودک محوری است. در این نمونه، خانواده معمولا یک یا تعداد اندکی فرزند دارند. هر فرزند از دید والدین باهوش بوده و هرآنچه که بر عهده گرفته را بدرستی انجام می‌دهد- ورزش، موسیقی، هنر، رقص، و ... . او هیچگاه اشتباه نمی‌کند. اگر نمرۀ خوبی در مدرسه کسب ننماید، والدین خطا را بر معلم قلمداد می‌کنند. اگر فرزندشان توسط قانون به جرم مواد مخدر و الکل به دردسر بیافتد شخصی دیگری باید سرزنش شود. والدین همچون اسباب بازی با فرزندانشان رفتار میکنند و در تمام اشتغالات و تعهدات اجتماعی ایشان را تشویق میکنند. آنها بیشتر مایلند تا فرزندانشان را تنبیه و تربیت نکنند چراکه به گمانشان نمی‌خواهند " مانع رشد شخصیتی آنها بشوند" یا " به عزت نفس آنها صدمه بزنند". در حقیقت فرزندانشان را لوس و بی ادب بار می‌آورند. بعلاوه ایشان به فرزندانشان آزادی کامل داده و او را غرق در هدایا و لذتهای مادی می‌کنند. نتیجتاً به مرور زمان، این والدین این احتمال خطر را خواهند داشت که فرزندانشان را بسوی خودمحوری، مادی گرایی مطلق، و ناتوان در کنترل خواستهایشان پرورش دهند و نگرش فرزندانشان به دنیا غیرواقعی خواهد بود.

کارعملی.

مختصراً توضیح دهید که در فرهنگ شما رابطهٔ فرزندان با والدین چگونه است.

ب. رابطهٔ فرزند با جامعهٔ غیر روحانی.

در روند بلوغ، فرزندان یک نظام اخلاقی را فرامی‌گیرند. نظامی که اتخاذ می‌کنند به طرق گوناگونی برایشان عرضه گردیده است. این نظام اخلاقی برایشان توضیح می‌دهد که چه چیزی در جامعه شان پذیرفته و پذیرفته نشده است. آیا ایشان در حرکت بسوی جامعه ای بهتر مفید خواهند بود یا برای جامعه انگل محسوب میشوند؟

فرزندان عمدتاً، ارزشها را از طریق آنچه که در درون خانواده می‌گذرد و از طریق اثر متقابل(تعامل) با والدین خود می‌آموزند. آنها آنچه را که والدین در درون خانه روا می‌دارند، معنی احترام، آبرو، طرز برخورد، اصول اخلاقی، ارتباط با دیگر اعضای خانواده و افراد بیرون از خانواده را فرامی‌گیرند. در دورهم نشینیهای خانوادگی والدین ممکن است رفتار و کردارهای درخوری را در در مجموعه شرایطی بروز دهند که از سوی اعضای خانواده ترغیب میشود. حتی ارزشهای حمایت شده از سوی ایشان در برخورد با مامورین دولتی، روسای کار، یا کسانی که در حقشان بی انصافی می‌کنند، به ایشان طرز برخورد می‌آموزد.

فرزندان از طریق نمونه و مثال می‌آموزند. وقتی کودک فرد بالغی را می‌بیند که از خیابان تکه ای زباله برمی‌دارد، چیزی در مورد وظایف اجتماعی می‌آموزد. کودکان بوسیلهٔ آموزشهای رسمی و معتبر همچون مدارس و نهادهای مذهبی در معرض ارزشها قرار می‌گیرند. کودکان ارزشها و باورها را در مواجهه با دنیایی بزرگتر فرامی‌گیرند. از طریق دوستان، خانوادهٔ نسبی و سببی، تلویزیون، کتابها، و تجربیات، فرزندان جذب رفتارهای خود یا بد میشوند. در رویارویی با تعابیر متفاوت دنیا آنها نظامهای ارزشی خود را شکل می‌دهند.

در بعضی جوامع، والدین امکان انتخاب مدرسهٔ فرزندشان را دارند. ایشان امکان شرکت در فعالیتهای هنری، ورزشی و دیگر فعالیتهای تخصصی را دارند. فرصتهای شغلی بعد از مدرسه و آخر هفته بسیار ثمربخش هستند.

هرچند که در نهایت این والدین هستند که مسئول فرزندان خود می‌باشند لیکن نمی‌توانند همیشه محیط فرزندشان را کنترل نمایند. بعنوان نمونه، والدین می‌توانند در بردن یا نبردن فرزندشان به فروشگاه یکی را انتخاب کنند، اما در مورد افرادی که به فروشگاه می‌آیند قدرت انتخاب ندارند. گاهی فرزندان، چیزهایی را می‌بینند و می‌شنوند که والدینشان آرزو می‌کردند که

نمی‌دیدند یا نمی‌شنیدند. نکتهٔ همراه بودن والدین با فرزند در این است که این همراهی، موقعیتی را به والدین برای آموزش ارزشـها به فرزند ارائه می‌کند. حتی اگر تجربیات، تجربیاتی گزینش شده نباشد باز پدر یا مادر کودک را در برخورد با زندگی واقعی یاری می‌دهند. نظام ارزشی هرچه که باشد، کودک خود را با آن وقف میدهد. این امر گرایش به خدا، رفتار اجتماعی، اخلاقیات، ازدواج و رفتارهای شخصی را نیز دربر می‌گیرد.

کارعملی.

آنچه را که در اجتماع خود درمورد رابطهٔ یک فرزند با نظم اجتماعی وسیعتر می‌بینید بنویسید.

پ. انتظارات فرزند در مسائل مذهبی.

مسلماً جوامع در مورد باور و ایمان کودک انتظاراتی دارند. همچنانکه نحوهٔ تقویت کردن این انتظارات فرق می‌کنند، خود انتظارات نیز متفاوت هستند. بعنوان مثال، در جوامع کمونیستی، دولت تاکید بر پرورش کودکان بصورت افرادی بی دین دارد، هرچند که به خانواده هایی که ایمان خود را ابراز می‌کنند توجه محدودتری دارند. انتظارجامعه بیدینی و الحاد است؛ وایمانی شخصی و ترویج نکردنی یک استثنا محسوب می‌شود.

در جوامعی که دین عامل کنترل کننده است، انتظار این است که کودکان مطابق دین رسمی پرورش یابند و اجازه دادن به کودک برای فراگیری دینی دیگر به صلاح خانواده نمی‌باشد. باز در این جوامع، آزادی محدودی برای آنهایی که ایمانی غیر را به فرزندان خودشان منتقل می‌کنند وجود دارد.

در جوامع واقعاً آزاد و کثرت‌گرا، والدین برای خود تصمیم می‌گیرند که آیا فرزندشان را مطابق ایمان خود پرورش دهند یا به او اجازه دهند تا راه خود را بیابد. در جوامع سنتی و سخت، فرزندان هیچ انتخابی جز پیروی از سنتها و رسوم قبیله ای یا قومی ندارند.

انتظارات شدید.

انتظارات عالی برای آموزشهای مذهبی معمولاً با آموزشی گسترده همراه است. در بعضی کشورها، مدارس دولتی، آموزشهایی که کودک در خانه کسب می‌کند را هم دربر می‌گیرند. در ملتهای دیگر، والدین، فرزندان خود را در مدارس خصوصی که آموزشهای مذهبی می‌دهند نام نویسی می‌کنند. دو جنبه افراطی که در دنیا میتوان یافت، یکی در کشورهای کمونیستی و سکولار است، و در طرفی دیگر جوامع بنیادگرای اسلامی.

کشورهای کمونیستی دائماً بی‌خدایی را آموزش می‌دهند، کشورهایی همچون ایالات متحده، تعالیم دینی را در مدارس عمومی ممنوع می‌کنند؛ از سویی دیگر، "مدرسه"ها در پاکستان اختصاص به تعالیم اسلامی دارند. بنابراین شرایط در دنیا بسیار متفاوت است.

خرافات و تکریم نیاکان.

جایی که احترام به روح نیاکان و رفتگان رایج است، کودکان در سنین اولیه با این مفهوم آشنا میشوند. خرافات و وحشت در ضمیر ایشان شکل می‌گیرد. حتی در جاهایی که به روح نیاکان آنچنان حرمتی نهاده نمی‌شود، فرزندان از والدین خود می‌آموزند که از شرایط مذکور پرهیز نموده و از چشم شریر را فرونشانند. وقتی ایشان بزرگ می‌شوند گرایش پیدا تا این احساسات بی پایه را در تمام طول زندگی بردوش بکشند.

انتظارات خفیف

بنظر طبیعی می‌آید که تمام جوامع انتظاراتی در ارتباط با آموزش مذهبی در پرورش کودک دارند. اگرهیچ دلیل دیگری نداشته باشد، انسانها معتقدند که باید اخلاق نیک و رفتار درخور را به کودکان آموخت. در جوامع باز برای خانواده ای که در مراسم مذهبی شرکت نمی‌کنند، این عمل عیب نیست و این برچسبی برای خانواده محسوب نمی‌شود، اما به سختی می‌توان گفت که مطلقاً هیچ انتظاری وجود ندارد. تقریباً توقع زمانی عیان می‌گردد که فرزند توسط قانون به دردسر می‌افتد چراکه از معیارهای جامعه منحرف شده است.

کارعملی.

کلی که در زمینهٔ مذهبی از یک شرحی مختصر دربارهٔ انتظارات بنویسید فرزند در فرهنگتان وجود دارد.

مبحث دوم. انتظارات مسیحی

فرزندان نیز همچون والدین می‌باید بجای اصولی که خود بدانها رغبت دارند، درپی اصول والاتر باشند. گردن نهادن به خواست دیگران همیشه ساده نیست، حتی برای بچه ها. آنها می‌خواهند بدانند که چرا باید بگونه ای خاص عمل نمایند. بسیاری از والدین می‌دانند که توضیح خطری که در کمین کودک است، پیش از آنکه عملی کودکانه و نابخردانه از او سرزند غیر ممکن است و می‌دانند

که سلطه‌پذیری کودک برپایهٔ پاسخی عقلانی که انگیزه های خودخواهانهٔ کودک را ارضاء نموده نیست.

هرچند که والدین اربابان مستبدی نیستند، لیکن با حالتی آمرانه عمل می‌کنند. بعضاً، کودک ناچار است دانش و ارادهٔ بی چون و چرای والدین را بپذیرد. همچنانکه کودک رشد میکند، بواسطهٔ تجربیات، دانش و حکمت بیشتری کسب می‌کند. سپس، می‌تواند تصمیمات فردی خود را عملی کند.

از نظر توقعات مسیحی، کودک منشی محبت آمیز و با احترام نسبت به والدین خود می‌گستراند. این بدان جهت است که از والدین انتظار می‌رود تا در روابطشان با فرزندان، رفتار خدا با مسیح را منعکس نمایند. اگر آموزشی بخصوص می‌دهند، باید با نمونه های کتابمقدس مطابق داشته باشد: " طفل را در راهی‌که باید برود تربیت نما و چون پیرهم شود از آن انحراف نخواهد ورزید".(امثال 22: 6). برای مسیحیان بسیار ناراحت کننده است که فرزندشان از ایشان نافرمانی کنند یا باعث تحقیرشان گردد. با این وجود در حقیقت، والدین آگاهند که علیرغم آموزش صحیح، فرزندان دارای ارادهٔ فردی بوده و توانایی انتخاب مسیر نادرست را دارند.

الف. رابطهٔ فرزند با والدین.

اصولی که عیسی تعلیم داده و ارزشهایی که در سراسر کتابمقدس یافت میشوند برای ایجاد رابطهٔ سالم میان فرزند و والدین مفیدند. چیزهای اینچنین، مسئولیتهایی است در برابر دیگران: همدلی، محبت، بخشش، صداقت، تسلط بر خشم، آرامش، و صبر،همه فضیلتهای مسیحی هستند که آموزش داده میشوند. دلیل این فضیلتها این نیست که سودمندی آنها برای جامعه ثابت شده است، بلکه بدلیل طبیعت خداییست که این ارزشها از او ناشی می‌شوند.

کودکان آموزش می‌بینند که به والدین خود احترام گذاشته و مطیع ایشان باشند. (خروج 20: 12؛ افسسیان6: 1-3؛ کولسیان 3: 20). بازدلیل این است که این کار باید انجام شود چون خواست خدا این است. دلیل عملی آن نیز این است که این امر باعث طول عمر شخص می‌گردد.

کودکان وقتی در سنین پایینتر هستند خواستهایشان از والدین بیشتر است. در دوران نوزادی، والدین ممکن است خود را بردهٔ

فرزند فرض کنند. در طول سالهای رشد، والدین باید اقتدار را دردست داشته باشند. وقتی که فرزندشان بالغ شد آنگاه ایشان همچون دو دوست می‌شوند. فرزندانی که احترام به پدر و مادر را آموخته‌اند، به این نکته واقف می‌شوند که این امری است پیش رونده در طول مسیر زندگی. وقتی کسی پدر یا مادر می‌شود، هنوز فرزند شخص دیگری است. احترام و محبت به والدین باید در طول زندگی ابراز شود.

ب. رابطۀ فرزند با جامعه ای سکولار.

فرزندان، رمز رابطه ای سالم را از طریق دستورات و نمونه ها فرامی‌گیرند. راز در این قاعدۀ ساده نهفته است، همانگونه که می‌خواهی با تو رفتار شود با دیگران رفتار کن. فردی که اینچنین زندگی می‌کند ممکن است که همیشه به نتیجۀ مطلوب دست نیابد، اما این رضایت را دارد که درست عمل نموده است. این اصل "قانون طلایی" نام دارد و چنین میگوید:" لهذا آنچه که خواهید مردم به شما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید زیرا اینست تورات و صحف انبیاء" (متی 7: 12) این اصل به ضد اصول دنیوی همچون اصول زیر است:" با دیگران همانطور رفتار کن که با تو رفتار می‌کنند."، " پیش از آنکه دیگران نسبت به تو کاری انجام بدهند تو زودتر پیش دستی کن"، " از تمام کسانی که به تو بدی میکنند انتقام بگیر"،"حق خود را بگیر، اهمیت ندارد که به چه قیمتی برای دیگران باشد" و...

فرزند خانواده ای ایماندار ممکن است خود را جدا از فرزندانی حس کند که والدینشان بی ایمانند. این امر موقعیتی رابرای کودک ایجاد می‌کند که یاد بگیرد چگونه با افراد مختلف ارتباط ایجاد نموده و قدرت پذیرش خود را نمایان کند. والدین می‌توانند فرزندان خود را برای کسب و درک ارزشهای صداقت، شجاعت، ازخودگذشتگی، مسئولیت پذیری و بزرگواری هدایت نمایند. اما این موضوع که کودکی در محیطی بی دین زندگی می‌کند بدین معنی است که جذابیتهای آن محیط او را جدا می‌سازند. تعادلی ظریف باید برقرار کرد میان زندگی کردن در محیطی بی دین و دانستن اینکه چیزهای دنیوی موقتی بوده وتنها لذت لحظه‌ای را برمی‌آورند.

هرکس در جامعه ای که او را محاط کرده مسئول است. این مسئولیت دربرگیرندهٔ این وظیفه می‌شود که جامعه را محلی بهتر برای زندگی گرداند. کسی نمی‌تواند دیگران را مجبور به پیروی از ارزشهای مسیحی نماید، اما فرد مسیحی موظف است که بدون توجه به رفتار دیگران، با صداقت، عدالت، و بخشش نسبت به ایشان عمل نماید. یک مسیحی به فقرا توجه دارد و برای کاستن بار شخص رنج دیده فعالیت می‌کند. او هرگز در اشتباهات اجتماع شریک نمی‌شود بلکه نوری برای نیکویی می‌گردد. فرزندی که در خانواده ای مسیحی رشد می‌کند، باید این خصلتهای مثبت را بر خود گیرد.

پ. انتظارات فرزند در مسائل مذهبی

عهدعتیق از حق فرزندان برای آموختن درمورد خدا حمایت می‌کند. آنها حق آموزش دینی دارند. والدین مسئولند تا " به نسل بعدی اعمال قابل ستایش خداوند را، قوت او را، اعمال عجیبی را که او کرده را نقل کنند" چراکه تنها در اینصورت می‌توان امید داشت که نسل آینده "به خدا توکل خواهند نمود". درغیر اینصورت، سرکش و خیره سر می‌گردند و دلشان با خدا راست نیست. (مقایسه کنید مزمور78 :1-8). خدا دستورات مشخصی به والدین داده که فرامینش را بر قلب و فکرشان بنهند. والدین نیز به نوبهٔ خود موظفند تا کلام خدا را در ذهن فرزندانشان نقش نمایند. آنها می‌بایست زمانی که در منزل دورهم جمع میشوند، در راه قدم میزنند، وقتی که دراز میکشند، و وقتی که از رختخواب بلند میشوند، از آنها صحبت کنند. ایشان باید از هر فرصتی بهره جسته و به فرزندانشان بیاموزند که هدفشان در زندگی درقبال خدا چیست.(تثنیه 6: 6-9 ، 11: 18-21)

والدین، کمک به فرزندانتان برای رشد ارتباطشان با خدای واحد و حقیقی، باارزشترین هدیه ای است که میتوانید بدهید. اما این دقیقاً به چه معنی است؟ مسیحیت مکتبی قلبی است. خدا همواره از قومش انتظار داشته که او را "بشناسند". "شناخت" خدا اشاره به چیزی بیش از دانش مبتنی بر داده ها و اطلاعات است. در متن کتابمقدس، شناخت خدا معنی اندیشه یک رابطه را می‌رساند. موضوع، شناخت "ارادهٔ خدا" در فرامین نیست، بلکه مسئله شناخت طبیعت خدا و قبول کردن آن طبیعت الهی در زندگی فرد است. آنچه که در قانون موسی به صراحت در این مورد که والدین

کلام خدا را در قلب و فکر خود داشته باشند اظهار گردیده، پیش نیاز است برای اینکه بتوانند دین حقیقی را به فرزندان منتقل نمایند. این قدم آسان و نخست برای یادگیری واقعیت است؛ القای آن حقایق و پرورش آنها بسا سخت تر است.

پس، درمورد مسائل دینی چه انتظاری از کودک میرود؟ به سادگی بیان شده که انتظارات مسیحی این است که کودک به "شناخت" خدا برسد. او امور حقیقی را دربارهٔ خدا درک می‌کند. لیکن ورای اینها، از فرزند انتظار میرود که آن حقایق را برای انگیزه بخشی به قلب خود بکار ببرد. وقتی کودک به سن مسئولیت پذیری میرسد، پاسخ خود را به خدا در قالب تعمید(غوطه ور شدن در آب) در مرگ مسیح نشان می‌دهد. در این عمل او خود را با مسیح می‌پوشاند و طبیعتی نوین برخود می‌گیرد (رومیان 6: 1-14؛ غلاطیان 3: 26).

همچنانکه کودک بسوی بلوغ رشد میکند، ممکن است در بسیاری نقاط همچنان ناموفق شود، اما هدف همواره این است که تا به آخر در تعهد به عدالت خدا زندگی نماید. در این شخص ثمرات روح ببار خواهند آمد: محبت، خوشی، سلامتی، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع، و پرهیزکاری (غلاطیان: 5: 22-23). روند بلوغ برای مسیحی با ایمان آغاز می‌گردد. فضیلت، علم، عفت، صبر، دینداری، مهربانی، و محبت به ایمان افزوده می‌گردند.(دوم پطرس 1: 5-7). این دستورالعمل، تعابیر بی روح فلاسفهٔ باستانی یونان را پشت سر می‌نهد. بعنوان مثال، فضایل اصلی در مکتب رواقیون عبارت بودند از: خویشتنداری، دوراندیشی، بردباری و عدالت. آشکارا می‌توان جای خالی فضایلی چون محبت، مهربانی، و تواضع را یافت.

چنین نتیجه می‌گیریم که نباید کودکان را برای یافتن راهی بسوی خدا بحال خود گذاشت، چراکه ممکن است همانند فرزندان ساکن محله های ناباب، متمایل به فعالیتهای غیرقانونی و تبهکاری، بارداریهای پیش از ازدواج، و زندگی ای خشونت بار گردند.

کارعملی.

با دقت منابعی که از کتابمقدس آمده را مطالعه نمایید . میکاه 6: 6-8، متی 5-7 ، و اول قرنتیان 13.

مبحث سوم. ملاحظات عملی

یک مثل قدیمی می‌گوید: " قلب بچه مثل جواهری است که روی آن کنده کاری نشده است؛ لذا آمادهٔ جذب هرآنچه که بر رویش حکاکی می‌شود است". یکی از نشانه های موفقیت برای والدین بنیان رابطه ای گرم میان خود و فرزندشان است بگونه ای که این رابطه حتی زمانی که فرزندشان خانه را ترک کرده و زندگی بالغانه ای را آغاز میکند ادامه یابد. والدین حتی پس از آنکه فرزندانشان از ایشان جدا می‌شوند مسئولیت پندآموزی خود را دارند اما نه حق تسلط بر زندگی ایشان را. فرزندانی که تحت نفوذ رهبری روحانی تربیت شده باشند، در زمان اتخاذ تصمیمی مهم مشتاقانه در پی اندرز والدین خود خواهند بود. تربیت صحیح و موفق منجر به واحد خانواده ای می‌شود که بر پایهٔ احترام و محبت به خدا بوده و نسلهای بسیاری را در بر می‌گیرد.

فرزندان نیز کارهای زیادی باید انجام دهند، خواه جزئی، خواه عمده و خواه کم سن و سال و خواه بزرگتر. یک کودک هرگز کامل نمی‌شود، لیکن می‌تواند از آنچه که در اطرافش هست دلنشین‌تر و محبوب تر باشد. البته فرد همیشه برای والدین خود بچه ایشان محسوب می‌شود. والدین خود شما ممکن است در قید حیات باشند. رفتار فرزند نسبت به والدین خود هرگز با سن تغییر نمی‌کند جز اینکه احساس محبت عمیقتر می‌شود. این امر به بد یا خوب بودن والدین ارتباطی پیدا نمی‌کند. کودک در زندگی خود با خدا، در حضور والدین، و فرزندانش، تمام عمر خود را بسوی بالغ شدن سپری میکند.

این بخش را باید با این دید بخوانید که نگرشتان همان اندازه که بسوی پدر یا مادری کامل شدن است، بسوی فرزندی کامل بودن نیز باشد. بعنوان یک شوهر یا (همسر)زن، رابطهٔ نخستین شما با همسرتان است نه با والدین یا فرزندانتان. گاهی اوقات فرزندان نیازمند توجه یکی یا هردو والدین هستند. اما زمانی که والدین روابط خود را نادیده می‌گیرند نمی‌توانند نیازهای آنها را برآورده نمایند. دانستن این موضوع که سعادت فرزندان مستقیماً با سلامت رابطهٔ زناشویی ارتباط دارد، به والدین این امکان را می‌دهد که بدون احساس تقصیر، به رابطهٔ اولیهٔ خود بپردازند. یکی از بهترین خدماتی که پدر و مادر می‌توانند به فرزندانشان ارائه دهند نمایاندن زندگی مشترکی مسرور است. وقتی که والدین نمونه ای شاد برای فرزندان باشند، آنها نیز باور خواهند کرد که این امکان برای خودشان نیز وجود دارد که چنین رابطه ای را در زندگی فردی خود برقرار نمایند.

الف. رابطۀ فرزند با والدین؛ درک کردن فرزندانتان.

لازم نیست که حتماً به سن پدر و مادر شدن برسید تا بفهمید که فرزندان، حتی نوزادان شخصیتهای متمایز دارند. هر کودک مخلوقی منحصر به فرد است. بعنوان والدین، چالش شما این است که فرزندانتان را بررسی نموده و عادتها، ترجیحات، خلق و خوی ایشان را بخوبی بشناسید. خلق و خو واژه ایست که عموماً برای توضیح خصوصیت ویژه ای که کودک با آن بدنیا می‌آید استفاده می‌گردد و مبنای روش منحصر بفرد آن کودک در پاسخ به انسانها و محیط، و شرایط است. با علم به این موضوع، والدین می‌توانند به محبت مطلق خود، درک و پذیرش را نیز بیفزایند و نیازهای کودک را با پدری و مادری خود هماهنگ نمایند. به این ترتیب، کودک با سلامتی و عزت نفس رشد و ترقی می‌کند.

در مواردی که پدر با رفتاری تحکم آمیز حاکمیت خانواده را برعهده دارد، فرزندان ترس از پدر یا عصیان را یاد می‌گیرند. از سویی دیگر اگر پدر احساس نکند که برای تثبیت اقتدارش نیاز به خشونت دارد، با احترامی که از سوی فرزندان مواجه می‌شود شگفت زده خواهد شد. همچنانکه از احترام ایشان برخوردار می‌شود، آنها نیز در محبت به او رشد می‌کنند. اطاعت ایشان که از روی محبت است بسیار بیشتر از اطاعتی دوام می‌یابد که از روی ترس باشد. همچنانکه پسران بسوی مرد شدن رشد می‌کنند، نمونۀ بهتری خواهند داشت برای اینکه چگونه با فرزندان خود رفتار کنند.

وقتی مادری رابطۀ محبت آمیز با فرزندانش برقرار می‌سازد، برای نیازهایشان حاضر می‌شود. او توان خود را صرف خوشبختی آنها کرده و خود را کاملا وقف ایشان می‌کند. او عشق و شفقت ابراز نموده و با فرزندان با احترام و آرامش رفتار می‌کند. رفتارهایی اینچنین فرزندان را به رابطه ای پرمهر با مادر هدایت می‌کند. این رابطۀ محبت آمیز در طول زندگانی بزرگسالی پسران و دختران ادامه می‌یابد. چیزی با ارزشتر از داشتن رابطه ای شاد با فرزندان وجود ندارد و رضایت بخش تر از اینکه فرزندانتان را ببینید که با حفظ ایمانی که بدیشان آموختید زندگی می‌کنند چیزی وجود ندارد.
<!--[if !supportLineBreakNewLine]-->
<!--[endif]-->دوران نوجوانی تا بلوغ غالباً دوران سختی برای والدین میباشد. برای اینکه برخی حقایق را در عمل بررسی کنیم، اجازه دهید دوران نوجوانی را به سه مرحله تقسیم نماییم.

سنین میان 10 – 12 سال، کودک سرگرم خود و گروه همسن خود میباشد. جایی که امکان انتخاب دوستان بیشتری هست، احتمال طرد شدگی نیز بالاست. بسیاری از بچه ها در این دوران نیاز بیشتری به قوت قلب دارند.

سنین میان 13 – 15 سال، اکنون دیگر این کودک تمایل به استقلال دارد. تصویر فردی او اصل تمرکز وی است. در این دورۀ عبور از مقطع دوم تحصیلی(دورۀ راهنمایی)، فرزندان تمایل کمتری به سپری کردن زمان با والدین خود دارند. دوست دارند که با دوستانشان یا تنها در اتاق خود باشند. گرایش به فاصله گرفتن از خانواده، همگام با تلاش وی برای تشکیل هویتی مجزا است.

سنین میان 15 – 18 سال، این گروه بیشتر متوجه آینده بوده و بطور فزاینده به مسائل مالی و کاری توجه دارند. آنگاه ممکن است کشاکشی میان خواست والدین برای تحصیل و انگیزۀ استقلال رخ دهد. در تمام مراحل به فرزندانتان بگویید که چه انداز برایتان با ارزش هستند و زمانی که به خوشبختی ایشان توجه می‌کنید، به آنها بگویید. با فرزندانتان دعا کنید و بگذارید که آنها وابستگیتان را به خدا تجربه نمایند.

کارعملی.

فرزندانتان را در گروههای زیر ارزشیابی نمایید. هر خصیصۀ شخصیتی نقاط قوت و کلنجارهای خاص خود را دارد.

خلق و خوی

<!--[if !supportLists]-->1) <!--[endif]-->**آیا فرزندتان همواره درحال حرکت و انجام کاری می‌باشد یا اینکه اغلب آرام است؟**

<!--[if !supportLists]-->2) <!--[endif]-->**آیا عکس العمل فرزندتان به مسائل محکم است، خواه بشکلی مثبت یا منفی؟ یا با آرامش و متانت ؟**

<!--[if !supportLists]-->3) <!--[endif]-->**آیا نگرش فرزندتان غالباً منفی است یا بطور کلی فردی مثبت می‌باشد؟**

<!--[if !supportLists]-->4) <!--[endif]-->**آیا خلق و خوی فرزندتان دائماً تغییر می‌کند یا صاحب طبعی ثابت است؟**

روابط اجتماعی

<!--[if !supportLists]-->1)<!--[endif]-->آیا فرزندتان بیشتر در دنیای انسانها آرامش دارد (برونگرا) یا بیشتر در دنیای افکار (درونگرا) ؟

<!--[if !supportLists]-->2)<!--[endif]-->آیا فرزندتان با طرح ایده های نوین حرکت می‌کنند یا به ایده های مطرح شده از سوی دیگران با نقد و موشکافی پاسخ میدهند؟

<!--[if !supportLists]-->3)<!--[endif]-->آیا فرزندتان از افراد و مسائل جدید خجالت میکشد یا با اعتماد و اشتیاق به چیزهای جدید نزدیک میشود؟

پردازش اطلاعات.

<!--[if !supportLists]-->1)<!--[endif]-->آیا فرزندتان به تمام جزئیات توجه دارد یا به تصاویر بزرگ؟

<!--[if !supportLists]-->2)<!--[endif]-->آیا فرزندتان به سادگی حواسش به چیزی دیگر معطوف می‌شود یا می‌تواند بدون توجه به عوامل بیرونی کاری که انجام می‌دهد را ادامه دهد.

تصمیم گیری.

<!--[if !supportLists]-->1)<!--[endif]-->آیا تصمیمات فرزندتان منطقی است یا تمایل دارد تصمیماتش را بر اساس احساسات و خواسته ها اتخاذ نماید؟

<!--[if !supportLists]-->2)<!--[endif]-->آیا وقتی فرزندتان با مشکلی مواجه می‌شود تسلیم آن میشود یا همچنان به تلاش خود ادامه می‌دهد؟

درجهٔ ساختار دلخواه.

<!--[if !supportLists]-->1)<!--[endif]-->آیا فرزندتان تمایل دارد برنامهٔ فعالیتها روزانه اش را از قبل بداند، یا از برنامه ای فوری و خود انگیخته لذت می‌برد؟

<!--[if !supportLists]-->2)<!--[endif]-->آیا خواب و خوراک فرزندتان طبق برنامه ای منظم و مشخص است یا چیزی غیرقابل پیش بینی است؟

بچه ها تمایل به قرار گرفتن در یکی از این سه گروه دارند.

<!--[if !supportLists]-->1)<!--[endif]-->فرزندان انعطاف پذیر و بی زحمت، عموماً شاد و آرام هستند، عادت خواب و خوراکشان منظم بوده و سازش پذیر و بسادگی عصبانی نمی‌شوند. بدلیل شیوهٔ راحت و آرامشان، والدین می‌بایست زمانی خاص را به صحبت کردن درمورد ناراحتی ها و آزردگیهای فرزندشان به وی اختصاص دهند. زیرا این گونهٔ بخصوص کودک ممکن است خواستار توجه به نیازهایش نباشد. این ارتباط خود خواسته از سوی شما برای پی بردن به اینکه فرزندتان چه می‌اندیشد و چه احساس می‌کند، رابطهٔ پدرومادر- فرزندی را قوت میبخشد.

<!--[if !supportLists]-->2)<!--[endif]-->فرزندان سخت گیر یا پر تحرک معمولا بی قرار بوده با برنامهٔ خواب نامنظم. عموماً صدا ناراحتشان می‌کند و از افراد جدید و شرایط نو هراس دارند. فراهم آوردن شرایطی (البته با قرار دادن آزادی انتخاب) که کودک بتواند با بازی کردن، نیروی ذخیره شدهٔ خود را بکار ببرد، به وی امکان این موفقیت را میدهد. عادت دادن این بچه ها به تغییر فعالیت و استفاده از تغییر جهت و وضعیت به ایشان در تحول و جابجایی از جایی به جایی دیگر کمک می‌کند. صفت‌هایی که در فرزندان دشوار بنظر میرسند غالباً در دوران بلوغ به ویژگیهای منحصربفرد آنها بدل می‌گردند.

<!--[if !supportLists]-->3)<!--[endif]-->کودکان محتاط تا اندازه ای بی تحرک و بی قرار، تمایل دارند تا به شرایط نو بگونه ای منفی عکس العمل نشان دهند یا خود را کنار کشند. اما هرچه بیشتر در معرض شرایط گوناگون قرار بگیرند عکس العملهایشان مثبت تر می‌گردد. پیگیری یک برنامه منظم با ممارست، بهمراه وقف زمان کافی برای بنای ارتباط در شرایط جدید، برای آشکار شدن استقلال، لازم میباشد.

برخی کودکان به سادگی در سه گروه اشاره شده در بالا جای میگیرند. در برخی دیگر تداخل ویژگیهای طبعی ظاهر می‌گردد. معمولا یک بعد بر دیگری تفوق دارد. خودداری از بکاربردن القابی

چون " بچهٔ گریان" یا " خجالتی" بسیار مهم است. واکنشی که کودک در زندگی خود از بالغیت دریافت می‌دارد، تعیین کنندهٔ توانایی کودک در رشد و رفتار بگونه ای قابل قبول است. ارزیابی فرزندتان به شما کمک می‌کند تا نوع شخصیت او را درک کنید. هیچ گونهٔ شخصیتی از دیگری برتر نیست، بچه ها فقط با هم تفاوت دارند. دانستن شخصیت فرزندتان بشما این امکان را می‌دهد تا رفتار فرزندتان را در ارتباط با دنیای اطرافش درک کنید. با درک خصوصیت فردی و طبع کودک، والدین می‌توانند بجای اینکه تلاش کنند تا صفتهای مادرزادی او را تغییر دهند، با او کار کنند.

گفتگو با فرزندتان یکی دیگر از راههای مهم برای کسب اطلاع و شناخت او است. با بچه های کم سن تر، و کم حرف، احتمالا مجبور خواهید بود تا از حرکات صورت و یا حرکات بدن استفاده کنید. پرسیدن سوالهای مشخص کودک را قادر میسازد تا با احساساتش ارتباط برقرار نماید. بجای اینکه از او بپرسید که امروز در مدرسه چه کرده، بیایید اینگونه پرسید که آیا روی پازل یا مسئله ای کار کرده یا نه. و اینگونه ادامه دهید که " بیشتر برایم بگو". همچنین می‌توانید با مشاهدهٔ گروههای بچه ها و رفتارهایشان بیشتر درمورد آنها اطلاع کسب نمایید. تارنماها و کتابهای بسیاری وجود دارند که می‌توانید بعنوان منبع در مورد پرورش کودک از آنها بهره ببرید.

پیشرفت بشری قابل پیشبینی است، چراکه همهٔ ما در مسیر رشد یکسانی حرکت می‌کنیم. روالی که در این پهنه حرکت می‌کنیم منحصر به هر یک از ماست. هر کودکی به روش خاص خود احساس می‌کند، فکر می‌کند، و با دیگران رفتار متقابل می‌کند. بعضی از کودکان خجالتی هستند در حالی که برخی دیگر بسیار اهل معاشرت میباشند. توجه داشته باشید که احساسات فرزندتان را به دلیل اینکه با انتظارات شما همخوانی ندارند سرکوب نکنید. اگر اهل معاشرت هستید، احتمالاً دشوار بتوانید رفتار خجالتی فرزندتان را درک نمایید. اینکه در شرایطی معذب کننده فرزندتان را تحت فشار قرار دهید می‌تواند اعتماد به نفس او را بجای اینکه بنا کند، از بین ببرد. فرزندتان را همانگونه که هست بپذیرید، مگر در صورتی که رفتارش منحرف یا ضد اجتماعی باشد. بیاد داشته باشید که او یک فرد است. هرچند که تا حدی می‌توانید بر رفتار او نفوذ داشته باشید، اما شخصیت به میزان زیادی موروثی است و بویژه والدین تسلط کمی بر آن دارند. اجازه دهید که فرزندتان احساسات و تمایلات خاص خود و احتمالاً متفاوت با شما داشته باشد.

طرز برخورد با خشم.

فرزندان کم سن و سال، برای نشان دادن ناراحتی خود راههای زیادی ندارند. از کلمات قادر نیستند بخوبی استفاده کنند، و توان مهار کننده پرورش یافته ای نیز ندارند. حتی با اینکه گازگرفتن راه بدوی است که بدان وسیله کودک میگوید: "گرسنه ام"، اما بعضی اوقات یکی از تنها راههایی می‌گردد که کودک بسیار کم سن خشم خود را با آن فرو می‌نشاند. بهترین راهی که کودک با آن کنترل بر خشم را می‌آموزد از طریق والدین است.

غالباً گام نخست این است که به خشم خود توجه کنید. بیاد داشته باشید که بچه ها با مشاهده یاد میگیرند و رفتار شما را تقلید می‌کنند. چگونگی ابراز خشونت ما متاثر از فرهنگ و محیط خانوادگی ماست. همچنانکه مختارانه انتخاب می‌کنیم که چگونه خشم خود را بروز دهیم، این تاثیرات قدرتمند می‌شوند. برخی افراد خشم خود را فرومی‌خورند و اجازه میدهند تا مسائل حل نشده آنها را به مرحلهٔ انفجار برسانند. برخی دیگر به گونه مستقیم و خشونت آمیز تر عکس العمل نشان میدهند. درحالی که عده ای دیگر یادگرفته اند تا عصبانیت خود را به گونه ای سالمتر نشان داده و بروز دهند بدون اینکه فرد دیگری را سرزنش نمایند. نحوه ای که والدین عصبانیت خود را نشان میدهند، تاثیری مطلق بر نحوهٔ بروز عصبانیت از سوی کودکشان دارد.

طرز برخورد با ترسها
ترسهای فرزندتان به میزان نگرانیها، تجربیات گذشته، و تصورات او بستگی دارند. وقتی ترسها دوام می‌یابند، به فرزندتان زمان بیشتری بدهید، سعی کنید تا از هرگونه رخدادی که ترس او را می‌انگیزد پرهیز نمایید. سخنرانی برای کودک و استدلالات منطقی به او کمکی نمی‌کنند. بهتر است که ترسها و نگرانیهای فرزندتان را ارزش بنهید. بیاد داشته باشید که برخی نگرانیها مفید هستند. فرزندان باید درک سالمی از احتیاط و دوراندیشی داشته باشند. رویارو شدن با مسائل را به فرزندانتان آموزش دهید. بعنوان مثال: اگر او از تاریکی می‌ترسد، سعی کنید تا نور کمی در دسترس او قرار دهید.

ب. رابطهٔ کودک با جامعه ای بی دین.

جامعهٔ بی‌دین همواره کودک را به تخطی از هنجارهای ایمان مسیحی وسوسه می‌کند. والدین می‌توانند با اجازه ندادن به کودک

برای داشتن هرآنچه که میخواهد در حفاظت او کمک کنند. کودکان معمولا برای سندیت بخشیدن به اعمال خود چنین می‌گویند " همه اینکار را می‌کنند". با این اظهارات، والدین درمی‌یابند که فرزندشان درستی عمل را با معیارهای دنیوی می‌سنجد نه با ویژگیهای الهی. آنها می‌توانند به فرزندشان کمک کنند تا انتخابهایش از روی طمع یا فشار متقابل نباشند. رضایت و خرسندی در آیندۀ کودک از جمله صفات مثبت وی میگردد.

والدینی که برای خوب و بد خود معیارهای روحانی قرار می‌دهند، امید بیشتری دارند که فرزندانشان را در همان موارد پاسخگو حفظ کنند. والدینی که برسر یکدیگر فریاد می‌زنند، نمیتوانند از فرزندانشان انتظار داشته باشند که با دوستانشان با آرامش صحبت کنند. پدری که به همسرش خیانت می‌کند، نمی‌تواند بیش از این از فرزندانش توقع داشته باشد. مادری که به فرزندانش بی توجهی می‌کند، خواهد دید که سخت میتواند محبت و مسئولیت پذیری را به فرزندانش بیاموزد. والدینی که نسبت به یکدیگر با بی احترامی رفتار می‌کنند، نمیتوانند غیر از این از فرزندانشان انتظار داشته باشند. مادری که وقیح لباس می‌پوشد، نمی‌تواند از دخترش توقع داشته باشد که با حیا و عفیف لباس بپوشد. پدری که مست به خانه می‌آید، نمیتواند از پسرش توقع داشته باشد که به او احترام بالایی نهد.

پیش از آنکه غصۀ بی پولی یا فقدان ثروت فراوان را بخورید، برکاتی را که دارید بشمارید. ارزشهایی که بدنبال تحمل سختیهای مالی حاصل می‌شوند، بسیار ارزشمندتر از کاستی های موجود در داشتن دارایی نامحدود می‌باشند.

چه فرد در جامعه ای آزاد زندگی کند چه محدود، با چالشهای شدیدی رودررو است. درست است، در جوامع بسته (کنترل شده) فرصتهای ناسالم ممکن است کمتر بنظر برسند. در واقع احتمالاً پنهان هستند. بهترین راه حل برای تاثیرات ناسالم بر روی فرزندانتان پذیرش مسئولیت تعلیم و آموزش فرزندان خودتان است. شما نمی‌توانید برای همیشه ایشان را محافظت کنید. از سالهای کمی که با ایشان دارید بیشترین استفاده را ببرید.

پ. انتظاراتی که از کودک در امور مذهبی می‌رود

والدین مسئولند که به تمام نیازهای هریک از فرزندشان توجه نمایند. آنها برای فرزندانشان خوراک سالم تهیه می‌کنند، محیطی

تمیز ترتیب می‌دهند، آداب اجتماعی را آموزش می‌دهند، سرپناه، پوشاک، و تعلیم و تربیت فراهم نموده، به نیازهای روحانیشان توجه می‌کنند. این حاکی از وارستگی نیست، بلکه یک وظیفه است.

در گذشته مردان خدایی بودند که فرزندانشان به انحراف رفتند. عیلی کاهن، پسران شروری داشت که هیچ احترامی برای خدا قائل نبودند. او این موضوع را در مورد پسرانش می‌دانست " طمع و فساد اخلاقی". او حتی ایشان را توبیخ نمود اما آنها به او گوش ندادند. با این همه عیلی بوضوح از رفتار زشت پسرانش نفع میبرد و هرگز بگونه ای درخور با ایشان برخورد ننمود. (1 سموئیل 2: 12 – 17).

از قضا سموئیل، که بعنوان رهبر اسرائیل بجای عیلی نشست، پسرانی داشت که آنها نیز داورانی فاسد بودند و از موقعیت خود سوءاستفاده می‌نمودند. رفتار آنها یکی از دلایلی بود که مردم اسرائیل خواستار برجا آمدن یک پادشاه بجای داوران شدند. (1 سموئیل8: 1-5).

در جوامع (بی دین)، توجه کمتری به مذهب می‌شود تا دستاوردهای اولیه و شادکامی انسان. با این همه، در اکثر جوامع، والدین مشخصاً تعالیم مذهبی را به فرزندانشان می‌دهند، حتی اگر بسیار سطحی و توخالی باشند. آموزشهای والدین دو دسته اند: 1) تدریس رسمی، 2) الگو برداری. تعلیم رسمی ممکن است با رفتار بد از سوی والدین تحت الشعاع قرار گیرد. تعلیمی که بیشترین بازدهی را داشته باشد توسط والدینی انجام می‌گیرد که باور دینی خود را با اعمال مذهبی و رفتار فردی پیاده میکنند. والدین در متن کتابمقدس این فرمان بنیادین –الگوبرداری از فضایل مسیحی- را می‌یابند و با اعمال پرستشی در آینده در زندگی، مزیت بزرگی کسب می‌کنند.

شاید یکی از دشوارترین کار برای پدر و مادر، اداره کردن فرزندی سرکش باشد. والدین مشکل می‌توانند درک کنند که چگونه فرزندی که آنقدر محبتش کرده اند آن محبت را نپذیرد و بشیوه ای کاملا زشت و   ناهنجار، اگر نه گناه آلود، رفتار نماید. در چنین مواقعی والدین باید همچنانکه ایمانشان مورد آزمایش قرار می‌گیرد صبر را بیاموزند. بهترین نمونه، رفتار خدا با قوم اسرائیل در بیابان و در دوران پادشاهی است.

فصل پنجم

آزادی و انجام خواسته

"آزادی" مفهومی است که امروزه در دنیا بسیار بر سر آن بحث میشود. برای فرار از قید و بندهای سیاسی از آن استفاده میشود. برای بی بند و باری های جسمانی از آن بهره گرفته میشود. همچنین در جوامعی که زنان بدون میل شخصی مجبورند به قوانین فرهنگی و دینی تن دردهند، این واژه یافت می‌شود

آزادی در حقیقت خواسته ای مطلوب است. هرکس خواهان فراغت از هر چیز سخت و محدود کننده میباشد. زندانی می‌خواهد از حبس آزاد شود. شخص الکلی می‌خواهد از اعتیاد خود رها گردد. فرد مبتلا به سرطان آرزو می‌کند که از سرطان فارغ گردد. یک نوجوان احتمالاً دوست دارد تا از محدودیتهای خانواده رها شود. فرد با استعداد می‌تواند خواهان آزادی باشد که بتواند هدف باارزشی را دنبال کنند. اما همهٔ ما بنوعی در محدودیت هستیم، خواه اجتماعی، مالی، فیزیکی، روحی و یا محدودیت روحانی. آزادی، ایده‌آلی باارزش است، لیکن بندرت می‌توان یافت که فرد، آنرا کاملاً مطابق خواستهٔ خود بدست آورده باشد.

همهٔ آزادیها مفید نیستند. آزادی لجام گسیخته از سوی حکم، به ضرر فرمانروا و فرمانبردار است. آزادی جنسی نامحدود، فرد را به تباهی اخلاقی، روحانی، جسمی، احساسی، و اجتماعی می‌کشاند. کودکی که هیچ انظباطی را تجربه ننموده، زندگی محنت باری خواهد داشت چرا که هرگز هنر خویشتنداری را فرا نگرفته است.

مفهوم "انجام خواسته‌ها" با معنای آزادی رابطهٔ نزدیکی دارد. فرد آرزوی آزادی دارد تا خواسته هایش را به انجام برساند. در واقع، بعضی آزادیها به کامیابی کمک می‌کنند. در اکثر مواقع، رسیدن به خواسته منوط به شخص است، چراکه آزادی و کامیابی الزاماً به یکدیگر متصل نیستند، یا به این دلیل که آرزوها واقع گرایانه نیستند.

"رسیدن به خواسته" در ازدواج در نتیجهٔ عدم وجود محدودیت و تنگنا نیست. می‌توان حتی وقتی که تنگیها وجود دارند "رسیدن به خواسته" در ازدواج را بدست آورد، چراکه آن در نتیجهٔ میل و گرایش است.

نقطهٔ بحرانی برای هرکس ممکن است که این نباشد که آیا به خواسته و اهدافش دست می یابد یا نه. اگر "رسیدن به خواسته" کاملاً وابسته به آزادی یا رهایی از محدودیتها باشد، در آنصورت ناخشنودی و عدم رضایت

بوقوع می‌پیوندد. در این صورت، سوالی که مطرح می‌شود این است که در مواجهه با عدم پذیرش چگونه ادامه خواهیم داد؟ دراینجاست که شخصیت واقعی شکل گرفته و رضایت حقیقی منتج می‌شود.

تنها یک آزادی دوام می‌یابد و آن آزادی روحانی است. با برخورداری از طبیعت انسانی، آنگونه که خدا تعیین نموده، آزادی مطلوب، رهایی از اسارت گناه است. آزادی روحانی، فرد را قادر می‌سازد تا بعنوان شخصی رها شده زیست نماید. این آزادی قابل سلب نیست و هرگز شخص را ناکام نمی‌کند. این آزادی، رضایت، خوشی، رضامندی، امید و آرامش را برای جان بهمراه می‌آورد. آزادی، خواستنی است اما حس رضایت رسیدن به خواسته، از درجهٔ با ارزشتری برخوردار است.

فرض. آزادی حقیقی در مفاهیم روحانی تعریف می‌شود و به رفتار شخص در میان نیروهای غیرروحانی مربوط می‌گردد.

مبحث یکم. انتظارات فرهنگی

فرد هرکجا که زندگی نماید، با انتظارات فرهنگی روبرو می‌شود. در جوامع باز، تفسیر مفهوم آزادی اینگونه معنی می‌دهند که مرد و زن(وحتی بچه ها) قادرند هرآنچه که می‌توانند، انجام دهند. محدودیتها و ممنوعیتها برداشته شده اند. زن بعنوان فردی همطراز با مرد، باید از امکان دارا بودن هر شغل و پیگیری هر خواسته‌ای که جامعه برای ارائه کردن دارد برخوردار گردد. در جوامعی که با ممنوعیتهای دینی و فرهنگی اداره می‌شوند، آزادی بگونه ای تفسیر می‌شود که معنی آن برخورداری زن از آزادیهای محدودی است که خود آشکارا زن را انکار می‌کند.

فرهنگ روش "پذیرفته شده" یا " طبیعی" انجام امور می‌گردد. عرف و آداب جامعه، دوام و تسلط آنرا تضمین می‌کنند. با گذشت زمان و بواسطهٔ تعامل مجموعه پیچیده‌ای از نیروها، الگوهای فرهنگی شکل می‌گیرند. برخی از این نیروها حمایت موسسات مذهبی و سیاسی را دارند؛ برخی دیگر برخلاف رغبت نهادهای یک جامعه فعالیت می‌کنند.

جایی که فرهنگ مشترک، روش "پذیرفته شده" یا " طبیعی" انجام امور را بوجود می‌آورد، خرده فرهنگها و دگراندیشان، مورد ریشخند و آزار و ستم قرار می‌گیرند. کسانی که متحمل تبعیض و یا سرکوبی از سوی دولت یا نظام اجتماعی می‌باشند، نسبت به کسانی که هرگز محرومیت را تجربه نکرده اند، نگرش متفاوتی به اجزاء و مؤلفه های آزادی دارند.

در جوامع بی‌دین، حس رضایت تنها در این دنیا بدست می‌آید و مقیاس آن به دستیابی شخص به خواسته هایش وابسته است. بعنوان مثال، اگر خانمی بخواهد خلبان شود، تا زمانی که به هدف خود نرسد احساس رضایت نمی‌کند. رویای آنرا در سر پروراندن، تمرین و تعلیم برای آن و صحبت کردن از آن هرگز تشنگی رسیدن به آنرا فرو نمی‌نشاند.

الف. هدفهای شخصی

در جوامع باز، افراد تشویق می‌شوند تا اهداف یگانهٔ خود را در سر بپرورانند و شکل دهند. در چنین شرایطی، فرصت تجربهٔ مشاغل جدید، کسب تعلیم و آموزش مطابق با علاقهٔ فرد، و انتخاب آزادانهٔ شریک زندگی برای افراد فراهم است. ممکن است کسی گمان برد که این آزادیها خوشبختی و سعادت به ارمغان می‌آورند، اما همیشه اینطور نیست. انتخابهایی که فرد می‌کند معمولاً نابخردانه و نامناسب هستند. اگر شخص در انتخابهایش ارضای فردی را در نظر بگیرد، آنگاه نتیجهٔ آن دلسردی خواهد بود، زیرا خوشحالی و خوشبختی جایی خارج از انتخابهای خود محورانه قرار دارد. معهذا، جوامع آزاد آزادی انتخاب را فراهم می‌آورند. به همراه این آزادی، مسئولیت بروز حکمت آشکار می‌گردد.

در جوامع بسته، از افراد انتظار می‌روند تا هرچه بیشتر پیرو نقشی باشند که از سوی دولت یا جامعه برایشان تعیین گردیده است. ازدواج ممکن است توسط خانواده طرح ریزی شود. روند اقتصادی کند، تبعیض، و یا مکتب اجتماعی می‌توانند آمال و آرزوهای شخصی را محدود نمایند. بعلاوه، فرصتها محدود میگردند و یا تشویق از سوی خانواده یک صورت نمی‌گیرد. تنها گزینهٔ قابل انتخاب برای زندگی در برخی موارد پیروی از سنتهای خانوادگی همچنانکه کولی ها و کوچ نشینها زندگی می‌کنند، می‌باشد.

جوامعی که سامان یافته تر می‌باشند، نیروی بیشتری برای کنترل آزادیهای فردی بکارمی‌بندند، چراکه بیم آن دارند که خود افراد مایل به کنترل آزدی خود نباشند. در جامعه ای دیکتاتوری، رهبران ترس آن دارند که با دادن آزادیهای فردی بیشتر قدرتشان را ازدست بدهند. جایی که مذهب نیروی مسلط است، این ترس وجود دارد که پایبندی مردم کمتر گشته و نفوذ خارجی کشور را مورد هجوم قرار دهد. پنداشت بنیادین جوامع نوع نخست این است که آزادی زیاد در دست مردم به زیان قوهٔ حاکمه یا ایدئولوژی حاکم بر جامعه است. در مورد دوم، پنداشت غالب این است که ایمان مردم با تحمیل فشار و محدودیت تضمین میگردد.

کارعملی. بطور خلاصه برخورد فرهنگتان را در راستای تشویق گسترش اهداف شخصی بیان نمایید. در این جستار خود فرصتها و محدودیتها را نیز بیافزایید.

ب. اهداف اجتماعی

جامعه متمایل به درک آزادی در برابر زمینه ای بخصوص میباشد. بدون شک مقامات دولتی نگرشی متفاوت با گروههای با انتظارات خاص دارند. دولت ممکن است بمنظور حفظ نظم و آرامش تصمیم به محدود کردن آزادیهای انسانی بگیرد. یا مقامات، آزادی را بعنوان تهدیدی برای قدرت خودشان ببینند و بمنظور تحکیم تسلط سیاسی خود، محدود کردن برخی آزادیهای خاص را برگزینند. در شرایط خاص ممکن است یک دولت مسافرتهای داخل شهری را محدود کند.

خانواده، واحد حیاتی جامعه محسوب می‌گردد، چراکه قوی تر از وابستگی و تعهدی که میان اعضای خانواده وجود دارد در هیچ جای دیگر نمی‌توان یافت. در جوامعی که ماهیت سیاسی تقریباً تمام زمام امور را در دست دارد، از اعضای خانواده انتظار می‌رود که نقش خبرچین را ایفا نمایند. در دیگر شرایط، اعضای خانوادهٔ سببی، قادر به اعمال فشار سنگین به خانواده کوچکتر برای پیروی و وفاق هستند.

دولت همچنین می‌تواند با وضع قوانین و مالیات، بر تعداد اعضای خانواده نظارت کند. مراقبت بهداشتی را بکار میگیرد و شهروندان را از انتقال بیماریهای عفونی ایمن میسازد.

دولتها تسلط قابل ملاحظه ای بر سیاست اقتصادی دارند. در برخی موارد، دولت ممکن است مالک و ناظر تمام داد و ستد ها باشد بگونه ای که رقابت با آن برای مشاغل کوچک و خصوصی بسیار دشوارگردد. از دید مقامات دولت، آزادیهای فردی برای عملکردهای مطلوب دولتی در درجهٔ دوم قرار می‌گیرند.

شهروندان عادی غالباً آزادی را برای برداشتن بار از روی زندگیشان می‌خواهند که این معمولا به آسایش اقتصادی مربوط می‌شود. با این حال شهروندان حق دارند که از دولت انتظار داشته باشند تا آنها را در برابر مالکین طماع و ضررهای شغلی حمایت کند. آنها همچنین انتظار دارند تا در آرامش نسبی با برقراری حقوق بشر زندگی نمایند. آنها خواهان آزادی از جفاهای مذهبی هستند.

از تمام گوشه و کنار جامعه می‌شنویم که هر کس خواهان آزادی است. با این حال، در جستجوی آزادی دو اصل مهم را باید در نظر داشته باشیم. یکم، چیزی به نام آزادی مطلق وجود ندارد. یک گونه محدودیت یا دیگر ممنوعیتهایی از نوعی دیگر برای حفظ حقوق گسترده تر جامعه لازم است. برخی از این محدودیتها میبایست از سوی مسئولان دولتی نهاده شوند.

برخی دیگر می‌باید توسط محافظان فرهنگ- شهروندان جامعه حفظ گردند. باقی به خانواده باز میگردد یعنی محلی که مسئولیت پرورش و آموزش کودک مستلزم انظباط میباشد.

کارعملی. فهرستی از مواردی که در کشورتان تحت نظارت دولت است را بنویسید:

آموزش، بهداشت، خط مشی اقتصادی و... . سپس برنامه های عمومی را که برای گسترش کیفیت هریک از آنها طراحی گردیده را بنویسید. همچنین محدودیتها و موانعی که زندگی را برایتان مشکل میسازند را یادداشت نمایید.

پ. اهداف روحانی

عوامل متعددی بر برداشت یک فرد از اهداف روحانی و دخالت او در شکل گیری آنها تاثیر گذارند. این عوامل شامل خانواده، هم سن و سالان، و فرهنگ وسیعتر میباشد.

خانواده. عموماً خانواده در امور مذهبی تاثیر بسزایی دارد. در اکثر مواقع، کودک، اعتقاد دینی خانواده را برخود میگیرد. وقتی تاثیر خانواده بد باشد، فرزند خانواده ممکن است از افرادی که نقش رهبری خانواده را دارند مذهبی‌تر و یا نسبت به آنها کمتر مذهبی گردد. اما معمولاً کودک در حصار ایمان دینی خانواده باقی میماند. در برخی جوامع، اعضایی از خانواده که بیشتر از دیگران مذهبی هستند، توسط ایشان مسخره می‌شوند. وقتی مسالۀ تغییر به دینی دیگر به میان می‌آید، خانواده ممکن است غیرمنطقی شده و حتی متوسل به اعمال صدمات جسمی گردند تا به " ننگی" که احساس می‌کنند، رسیدگی نمایند. این امر ممکن است حتی زمانی رخ دهد که عضو خانواده هیچگونه تنفری از خود نشان نداده، صادق بوده، از نظر اخلاقی استوار باشد، توجه محبت آمیز به دیگراعضای خانواده دارد و شهروند خوبی نیز باشد.

هم سن و سالان. افراد عموماً با کسانی که ارزشهای روحانی از خود نشان می‌دهند دمساز می‌شوند. وقتی کسی نظامهای ارزشی خود را تغییر می‌دهد، معمولاً بدنبال هم مسلکانی می‌گردد که به ایشان بپیوندد.اگر همکیشان پیشین او فاسد، بدمنش و بطور کلی ناشایست باشند، ممکن است او را که تغییر کرده به باد تحقیر بگیرند. فرد تغییر کرده ممکن است دوستیهایش را عوض کند یا اینکه تصمیم به تغییر رفتار دوستانش بگیرد. در این مسیر همقطاران تلاش بر تاثیر گذاری دارند. کسی نمی‌تواند دائماً در مجموعه ای خوب یا بد قرار گیرد و از آن تاثیر نپذیرد.

فرهنگ وسیعتر. فرهنگ، از ترکیب نگرشها و رفتارها در گذر زمان بوجود می‌آید. برای تمام اهداف عملی، فرهنگ حاضر درحال تغییر است و نمایانگر رفتارهای نسل کنونی بوده و درنهایت نسبت به هیچ کس مسئول نبوده مگر به زندگی بخاطر وضع و ماهیت آن. درحالی که ماهیت و ویژگی جاری یک فرهنگ از مجموع افراد تشکیل دهندهٔ آن بوجود می‌آید، اما نیروهایی وجود دارند که فرهنگ را به اینسو و آنسو می‌کشانند. دولتها، ابتکارات، فن آوری، تغییر عادات و ارزشها، نفوذ بیرونی، بی توجهی کلی به گذشته، فرهنگ را به وضعیتی سیال و روان وا می‌دارند. در این میانهٔ جزر و مد، فرهنگ وسیعتر، آزادی را تعریف می‌نماید، مشروط می‌نماید، و محدود می‌کند.

کارعملی. اهداف روحانی که گمان می‌دارید برای اقشار مختلف مردم در فرهنگتان قابل ارائه است را بنویسید.

مبحث دوم. انتظارات مسیحی

نخست، از دیدگاه مسیحی، آزادی تعریفی کاملاً متفاوت از حیطهٔ سکولار (بی‌خدا) دارد. یک مسیحی، در مسیح از گناه آزاد یا رها گردیده و از قید اسارتهای احساسی که گناه بر او تحمیل میکند رها شده است. او نگرانی کمتری نسبت به بی عدالتیها در جامعه، تبعیضی که دیگران قائل میشوند و حتی خطاهای تحمیل شده دارد یا حداقل، مسیحی راه جدید برای روبرویی با بی عدالتیهای نظام اجتماعی را یافته است .

فرد مسیحی از اینکه بخواهد از خود دفاع کند آزاد شده است، چراکه دیگر در قید نظامی که آزادی را در کوششهای فردی و خواستهای انسانی تعریف می‌کند، نمی‌باشد. فرد ممکن است به معنای مبارزهٔ موفق با قید و بندهای انسانی"آزاد" نباشد، اما مسیحی آزاد است تا کاملاً آنچیزی باشد که خدا خلق نموده. بکاربردن آزادی در درون نظام فرهنگی بشری است، نه بر علیه آن. این موضوع تا زمانی که درک نشود که فرد مسیحی برای قیام در برابر تنگ نظری و شرارت این دنیا خوانده شده است، بی معنی بنظر می‌آید. به این باورکه فرد مسیحی باید در دنیا زندگی کند و درعین حال شخصیتی را به شکلی ارادی از خود بروز دهد که روحانی می‌باشد نه دنیوی به این عقیده معنی می‌بخشد.

صدای فرد مسیحی باید شنیده شود اما شخص مسیحی یک عصیانگر نیست و معتقد به این تفکر نمی‌باشد که برای انجام عملی برای حق، هرگونه عمل ناحقی مجاز است و یا بعبارتی هدف وسیله را توجیه می‌کند. علاوه بر این روح مسیحی صبور است، زیرا خدمت اصلی فرد مسیحی به خداوند است. اگر شخص مسیحی از تبعیض رنج می‌برد، می‌تواند برعلیه آن

سخن بگوید. با این وجود، هدف اصلی تحمل صبورانۀ بی‌عدالتی بعنوان نشانه ای از اطاعت از خداوند است.

الف. آزادی از اسارت گناه. در گسترۀ مسیحی، هدف کامیابی شخصی نمی‌باشد، بلکه شخصیتی است که به شباهت خدا بازسازی می‌شود. شخصیتی اینچنین، حتی اگر اهداف شخصی برآورده نشوند، نا امید نمی‌گردد. از همه مهمتر، فرد مسیحی می‌داند که آزادی واقعی در رهایی از محکومیت گناه برآورده می‌شود و باقی چیزها در این فحوا سنجیده می‌شوند.

درک نگرشی که شخص مسیحی به آزادی دارد، برای دنیا مشکل است. وقتی کسی به او حمله می‌کند، فرد مسیحی آزاد از هرگونه مقابله به مثل است. او مایل است تا در ابراز محبت و توجه از حد وظیفه نیز فراتر رود. وقتی به روش خود آنچه را که می‌خواهد بدست نمی‌آورد، شکایت نمی‌کند. در اینگونه موارد، فرد مسیحی آزادی را بسیار متفاوت از کسی درک می‌کند که خود را مجبور به دفاع و انتقام می‌بیند. زیرا خدای او همچنین بود، خدایی که به خواست خود پسرش را بر روی صلیب فدا کرد تا آزادی مطلق را نشان دهد؛ شخص مسیحی در صورت لزوم فداکاری، تردیدی برای فداکاری بخرج نمی‌دهد.

آیا یک مسیحی باید دنباله روی فردی باشد که نجات ندارد و با انتقام مقابله به مثل می‌کند؟ در آنصورت به راههای شیطان می افتد. آنچه که شیطان آموزش می‌دهد، مخالفت است؛ عیسی جایگزینی شرارت را با نیکی تعلیم می‌دهد. آزادی که مسیحی از آن لذت می‌برد ماهیتی روحانی دارد و نمی‌تواند با لذات جسمی یا رفتار غیر روحانی ممزوج شود.

ب. آزادی برای آنکه فردی باشید که هستید.

انسان با کششها و امیال مادرزادی به این دنیا وارد می‌شود. همچنانکه بزرگتر می‌شود آنچه که طبیعت در درون او نهاده نسبت به دیگرمحرکها حساس می‌شود. برخی از این کششها فیزیکی بوده، برخی دیگر احساسی و برخی اجتماعی و برخی روحانی. اینکه در پی رسیدن به خواسته هایمان باشیم به تنهایی خوب است اما سوال اینجاست که آیا تمام امیال می‌توانند برآورده شوند؟ بدنبال این سوال، پرسشی طرح می‌شود که آیا تمام امیال باید برآورده شوند؟ اگر اینطور است، *چگونه*؟

آنچه را که نمی‌توانیم بدانیم، به بیان دیگر، اینکه چه اندازه از این تمایلات را با خود به این دنیا می‌آوریم را نمی‌توان مورد بحث قرار داد. آنچه که می‌دانیم وجود آنها دردرونمان است- خواه همراه با تولد، محیط، یا آموزش. سوال این است که چگونه به آنها پاسخ می‌دهم؟.

پاسخ به این سوال به همان اندازه مشکل است که بخواهیم پاسخی برای منشاء پیدایش تمایلاتمان بیابیم. آیا ما توان آن را داریم که برای تمام تمایلاتمان مجرا و راهی ایجاد کنیم؟بگذارید اینگونه فرض کنیم که برخی از انگیزه ها را خود می‌توانیم هدایت کنیم و برای برخی دیگر به کمک افرادی غیر یا خدا نیاز داریم. در تحلیل نهایی، هر فرد مسئول آن نیازهایی خواهد بود که در دست خود دارد. نهایتاً این به معنی پاسخ به پیشگامی خدا برای بازگرداندن ما به رابطه‌ای روحانی با خالقمان است. زندگی جدید و همکاری‌ای با روح خدا، آنچه را که به تنهایی قادر به انجامش نبودیم را ممکن می‌سازد.

درک ارزشهای اخلاقی مسیحی برای فرد غیر مسیحی دشوار است. اصولاً، این ارزشهای اخلاقی مسیحی از طبیعت خدا برگرفته شده است. وقتی خدا اجازه داد تا پسرش، عیسی، مصلوب شود، محبت خود را به نمایش گذاشت و نشان داد که نیازی ندارد تا انسان بجای او انتقام بگیرد. بعنوان خدایی متعال، او قادر است تا از آبروی خود به هر طریقی که خود می‌خواهد دفاع نماید.

عیسی به شاگردانش یاد داد تا عملکردی را در پیش بگیرند که منعکس کنندۀ نیکویی خدا باشد. او اینچنین پند داد " شنیده اید که گفته شده است: چشمی دربرابر چشمی و دندانی بعوض دندانی. لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخسارۀ راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیر، عبای خود را نیز بدو واگذار، و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو." (متی 5: 38 – 41). او در ادامه اینچنین می‌گوید " ... دشمنان خود را محبت نمایید... و به هرکه به شما ... جفا رساند دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید." (متی 5: 44). زیرا مسیحیان در نظام دنیوی، بیگانه هستند(اول پطرس 2: 11) و به ایشان چنین تذکر داده شده "... همۀ شما یکرای و همدرد و برادر و دوست و مشفق و فروتن باشید. و بدی را بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید..." (اول پطرس 3: 8-9). همچنین "لهذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه بازداشته شده است." (اول پطرس 4 : 11)

مسیحیان از رنجی که در آزمایشات سخت متحمل می‌شوند شگفت زده نمی‌گردند. بلکه، شادمان می‌گردند که قادرند در رنجهای مسیح شریک شوند. اگر بخاطر نام مسیح دشنام می‌شنوند، مبارک گشته اند، چراکه روح جلال و روح خدا در آنها ساکن است. وقتی بخاطر اعمال نیک جفا می‌بینند،

خود را به خالق وفادارشان متعهد کرده و به انجام اعمال نیک ادامه میدهند (1 پطرس 4: 12-19).

(فشار پیامدهای آزادی در جامعه ای سکولار(دنیوی .پ

در یک بافت مسیحی، روحانیت با تقدس خدا درارتباط است. این تطبیق بدان معناست که فرد مسیحی درک می‌کند که نقشش در جامعه باید متاثر از رابطه با خدا، بگونه ای که در کتابمقدس تشریح شده، باشد. او می‌داند که آزادی فردی، از احساسات دیگران جدا نیست. در زمینه ای دینی، فرد مسیحی دیگران را برخود ترجیح می‌دهد (فیلیپیان 2: 3). او می‌داند که نباید از آزادی فردی خود استفاده نماید چراکه سنگ لغزش برای برادر خود می‌شود. (1 قرنتیان 8: 9 – 13).

شخص مسیحی تحت اصول والاتری عمل می‌کند: آزادی نهایی با "بودن در مسیح" فراهم می‌آید. کمال و ایمان مهمتر است از هر نوع آزادی دنیوی. بعنوان یک شهروند ملکوت، فرد مسیحی نمایندهٔ خدایی است که بلندمرتبگی او نیازی به تسلیم شدن به نظام دنیوی ندارد. مرد یا زن مسیحی برای بهبود جامعه، در درون آن فعالیت میکند، لیکن برای کسب اهداف زودگذر دنیوی در شرارات آن شریک نمی‌شود.

در اینجا تعادل ظریفی وجود دارد. فرمانبرداری فرد مسیحی، او را موجودی منزوی و گوشه نشین نمی‌نماید. او نباید نسبت به بی عدالتی هایی که در جامعه اش رواج دارند بی تفاوت باشد. فرد باید برای کاهش تبعیض- نسبت به فقیر، نسبت به زنان و نسبت به گروهی قومی در هرکجا که مشاهده می‌کند، تلاش نماید. اما انگیزه، انعکاس تصویر خدا است. یک مسیحی درپی برتری خود نسبت به دیگری نمی‌باشد. همچنین او بدنبال تحمیل ارزشها بر دیگران نیست، چراکه خدمت واقعی خدا در برگزاری آیینهای مذهبی و رفتاری ای که از روی محبت و عشق به خدا نمی‌باشند، نیست. دولتها بمنظور حفاظت شهروندان نجیب خود از استثمار، قتل و دیگر اعمال ضد بشری، لاجرم به وضع و اجرای قوانین است، اما در اصل، اخلاقیات مسیحی از قانون برگرفته نشده است بلکه از اعمالی که ریشه در طبیعت خدا دارند. پس از آنچه که گفته شد، بسیاری چیزها هستند که افراد اهل تفکر به اشتباه بودن آنها واقفند. اگر فرد صاحب کمال زبان به اعتراض نگشاید، پس چه کسی خواهد کرد؟

بندرت رخ می‌دهد که یک مسیحی فرصت وضع قانونی را بیابد که نشان دهندهٔ آرمان مسیحی باشد. حتی یک فرمانروای مسیحی برای برقراری ملکوت خدا زیر چتر خط مشی ملی، محدودیتهای عملی دارد و تجربهٔ بزرگ عالم مسیحیت در دوران قرون وسطی این گفته را تایید می‌کند. همچنانکه

کلیسای روم رشد می‌کرد و قدرت می‌یافت، سعی در مطیع ساختن سکولاریزم و دگراندیشی نمود، روشهای غیر مسیحی برای اجرای احکام خود را در پیش گرفت. ملکوت خدا از ملکوت این دنیا متمایز است و هیچگاه سعی در مهار ساختن دنیا با توسل به زور نبوده است. هرنوع فضیلت مسیحی که با زور بر مردمی که با مخالف هستند تحمیل شود، بی نتیجه و غیر مسیحایی است.

ملکوت خدا بازگرداندن یک وضعیت سیاسی نیست. بلکه موعظۀ حاکمیت روحانی خدا بر زندگی انسانهاست (اعمال 1: 6-8). مسیحیان خود ملکوتی هستند که خدا در آن حکمرانی می‌کند. این مساله که فضیلت مسیحی بر هیچکس، نه ایماندار و نه بی ایمان، تحمیل نمیشود، نشان بر ضعف خدا یا ارادۀ او برای بشریت نیست، بلکه بازشناسی اقتدار و حاکمیت خداست. خدا مومنین را وادار به اطاعت نمی‌کند و از ایشان انتظار انتقام گرفتن برای خدا را ندارد. درغیر اینصورت، او خدا و یا حاکم مطلق نمی‌بود. خدا نجات را برای بشر مهیا کرد، اما او را مجبور به همنوایی با اراده اش نمی‌کند. چرا که اگر غیر از این می‌بود، رفتار خدا با مخلوقاتش همچون آدم آهنی و انسانهایی که مسئولیتی برای انجام اعمالشان ندارند و یا همچون انسانهایی که قلبشان پذیرای حاکمیت خدا بر زندگی آنها نیست، می‌شد. زمانی خواهد رسید که تمام فرمانرواییهای این دنیا بوسیلۀ خداوند فروخواهد ریخت اما در زمان نیکوی معین خدا، نه با فعالیتهای بشری (مکاشفه 11: 15).

کارعملی. قسمتهایی که در ادامه می‌آیند را مطالعه نمایید:

یوحنا 18: 28 – 37 ، متی 13، لوقا 17: 20 – 21، افسسیان 2: 1-10، کولسیان 1: 9-14، و دوم تسالونیکیان 2: 3-10.

مبحث سوم. ملاحظات عملی

در آغاز، فرد باید تصمیم بگیرد که درپی چه نوع زندگی است. آیا درپی آزادی فرهنگی هستید یا آزادی روحانی؟ خط تمایز روشنی بین آنها وجود دارد. حس رضایت حاکی از فرجام و کاملیت و تحقق است. در بافت این دوره حس رضایت، از یک احساس خرسندی و رضایت از زندگی صحبت میکند. این احساس رضایت اغلب نه از داشتن هرچیزی که فرد می‌خواهد نشأت می‌گیرد، بلکه از برکتی است که از یافتن معنای اطاعت از خدا و خدمت به دیگران منتج می‌شود.

البته احساس رضایت دارای جنبه های بسیاری بوده و مراحل متعددی از زندگی فرد وجود دارند که این عقیده به آن مربوط می‌گردد. ممکن است

فردی بدنبال کسب احساس رضایت در خانواده، کار و یا لذایذ باشد. اندیشهٔ کلی بر این فرض استوار است که هر فردی در زندگی خود هدفهای مشخصی دارد، خواه بوضوح بیان شده باشند، خواه نه. فرد آنچه را که برای رسیدن به هدف نیاز دارد را حس می‌کند، و وقتی که آن اهداف برآورده نشوند دست کم تا حدی، احساس بی کفایتی می‌کند. لازمهٔ احساس رضایت، کاملیت، خوشی، سلامتی، و شخصیت راسخ میباشد. درغیر اینصورت، فرد، تنبل و کاهل و لاابالی میگردد.

می‌توان تفاوت میان حس رضایت رسیدن به هدفی با ارزش و حس ارضاء از رسیدن به هدفی که ارزشی چندان ندارد را تشخیص داد. همینطور باید درنظر داشت که تمام اهداف با ارزش از آن ما نیستند و باید برای دیگران کنار نهاده شوند. همچنین بهای رسیدن به این حس رضایت باید درنظر گرفته شود. دستیابی به یک هدف، آنهم به بهای دیگران، نمی‌تواند احساس رضایت به معنای واقعی آن باشد.

الف. آزادی در درون خانوادهٔ فرد و احساس رضایت از دستیابی به اهداف خانواده.

آزادی واژه ایست که تابع تفسیر و تعبیر شخص از آن می‌باشد. خانمی ممکن است آزادی را در رهایی از کارهای خانه برای بدست آوردن شغل در دنیای حرفه ای در نظر گیرد. دیگری ممکن است آزادی را در رهایی از کار کردن برای پرداختن به کارهای خانه تعبیر کند. هم کارخانه و هم کار بیرون از خانه به نوبهٔ خود قابل احترام هستند. هردو گاهی برای حفظ زندگی لازم می‌شوند. هردو چیزی جز ظهور مسئولیت و وظیفهٔ بشری نیستند. مسئله این نیست که آیا زن خارج از خانه کار میکند یا نه، بلکه اینکه چگونه نقش خود را در خانه ایفا کرده، فعالیتهایش را متعادل می‌کند.

آزادی مفهومی وسیعتر از شخص منزوی دارد. از آنجایی که یک فرد نمی‌تواند در انزوا زیست کند، آزادی نیز در انزوا معنایی ندارد. بعنوان نمونه، رهایی از اجحاف و خشونت به معنای پایان آنها نیستند. جلوگیری کردن از عمل خشونت آمیز، ممکن است از شدت صدمات جسمی و روحی نکاهد. حتی وقتی که شخص بدکار، از کردهٔ خود ابراز ندامت می‌کند، اما احساسات بد[ناشی از آن عمل] ممکن است دوام یابند. به همان اندازه که آزادی، رهایی از دخیل شدن در یک فعالیت باشد، نگرشی روحانی است ومی‌تواند رهایی از سوء استفاده و تبعیض باشد و نیز می‌تواند برداشتن محدودیتها از فرد باشد.

آزادی در برگیرنده، تعهد است. تعهد زناشویی مستلزم وفاداری متقابل و صداقت جنسی میباشد. وقتی زندگیتان را با کسی سهیم می‌کنید که قوت

و ضعفتان را می‌داند، احساس امنیت می‌کنید. این امنیت زمانی بیشتر رشد می‌کند که همسرتان به دوست داشتن شما در روزهای سختتان ادامه می‌دهد. همچنانکه ظرفیت‌مان برای دوست داشتن یکدیگر افزایش می‌یابد، محبت کردن و محبت شدن را آزادانه تر یاد می‌گیریم. احساس محبت شدن بی قید و شرط به رهایی از ترس، ازدست دادن و اینکه آزادانه خودمان باشیم می‌انجامد.

ب. احساس رضایت از رسیدن به اهداف فردی.

جوامع بسته، تصمیمات فردی را در سطح حداقل آن حفظ می‌کنند. انتخابها پیشاپیش برای وی درنظر گرفته شده اند- بعضاً در شغل، فرصتهای آموزشی، و ازدواج. این امر می‌تواند حس کمال و رضایت فرد را محدود نماید، اما الزاماً او را از رضایت از زندگی محدود نمی‌نماید. قناعت و رضایت امری انتخابی است و به این ترتیب، آزادی فردی جایی قابل حصول است که بیشتر به آن توجه می‌شود.

فرهنگ روشهایی دارد که باعث ناراضایتی فرد است، نه برآورده کردن حس رضایت او. شانس و قرعه‌کشی که در آن فرد به امید بدست آوردن خوشبختی، برای عددی مشخص مقداری پول میپردازد، بازیکن را درافسون خود نگاه می‌دارد. در حقیقت، اکثراً می‌بازند چراکه احتمال برد، یک در هزار است. درحالی که جوامع آزاد، زنان را برای کسب مشاغلی آزاد میگذارند که قبلاً اجازهٔ فعالیت در آن را نداشتند، اما عدهٔ کمی مجذوب آن می‌شوند. اگر حس اقناع وابسته به دستیابی به موفقیتهاست در این صورت اکثر افراد مایوس و ناامید خواهند گردید.

حس رضایت یک انتخاب است. تلاش درجهت هدف شخصیِ ارزشمند، فضیلتی در خود دارد و نشانهٔ پشتکار و فعالیت است. بازمی‌گردیم به امثال31. دراینجا، احترام زن "صالحه " به سختکوش بودنش است که خانواده اش را تامین می‌کند. او هیچ حسی از خودخواهی و افسوس نشان نمیدهد و از آنچه که برای دیگران انجام می‌دهد شادمان است.

در ابتدا، فرد باید اهدافی برای خود تعیین نموده و در ارتباط با اهداف دیگر اعضای خانواده آن را ارزیابی نماید. سپس این اهداف باید درارتباط با صرف زمان، توان، و منابع ارزیابی گردند. اهدافتان چه چیزی از دیگران می‌خواهند؟ رسیدن به اهدافتان چه تاثیری بر دیگران دارد؟

فرد باید خود را در برابر هرنوع طمع حفظ نماید. چراکه "حیات او از اموالش نیست" (لوقا12: 15). اگر قرار است فرد تمام دنیا را به دست آورد ولی جان خود را ببازد، در واقع او یک بازنده است.(متی 16: 26).

اهداف شخصی فرد باید خدمت به دیگران را نیز دربر داشته باشد. هدفی که تنها بر خود فرد متمرکز باشد، کوته نظرانه است و توجه فرد را درون خود جلب کرده و از دعوت والاترانجیل جدا می‌سازد.

کارعملی. فهرستی از اهداف خود تهیه نمایید. آنها را با آرمانهایی که در این مبحث آمده، بسنجید.

پ. آزادی روحانی و حس کامیابی از اهداف روحانی.

وعده ای داریم و آن این است که می‌توانیم حقیقت را بشناسیم و حقیقت ما را آزاد می‌کند (یوحنا 8: 32). عیسی گفت:"من به این دنیا آمدم تا به راستی شهادت بدهم و هرکه از راستی است سخن مرا می‌شنود". اکنون دریافته‌اند که هر آنچه به من بخشیده‌ای به راستی از جانب توست (یوحنا 17: 7). تصمیم اینکه براساس انجیل عیسی مسیح عمل کنیم با ماست.

اینچنین به پایان این درس خانواده می‌رسیم. البته بسیار بیشتر باید گفته می‌شد. امید است که آنچه گفته شد شما را بسوی زندگی خانوادگی بهتر سوق دهد. در جاهای دیگر اشاره کرده ایم که فرد چگونه مسیحی می‌شود و چه انتظاراتی از یک مسیحی، خصوصاً در ارتباط با حیات خانوادگی از وی میرود. بعنوان نویسندگان این درس، امیدواریم که اگر غیراز این یافتید، آراماشی بیابید که به فهم در زندگی نوین در مسیح می‌انجامد. ما برای هرگونه کمکی که از دستمان برآید آماده هستیم. خوشحال می‌شویم از طریق مرکز خدمات دانشجوییمان با آدرسی که در ذیل می آید با ما تماس بگیرید.

فصل پنجم

آزادی و انجام خواسته

"آزادی" مفهومی است که امروزه در دنیا بسیار بر سر آن بحث میشود. برای فرار از قید و بندهای سیاسی از آن استفاده میشود. برای بی بند و باری های جسمانی از آن بهره گرفته میشود. همچنین در جوامعی که زنان بدون میل شخصی مجبورند به قوانین فرهنگی و دینی تن دردهند، این واژه یافت می‌شود

آزادی در حقیقت خواسته ای مطلوب است. هرکس خواهان فراغت از هر چیز سخت و محدود کننده میباشد. زندانی می‌خواهد از حبس آزاد شود. شخص الکلی می‌خواهد از اعتیاد خود رها گردد. فرد مبتلا به سرطان آرزو می‌کند که از سرطان فارغ گردد. یک نوجوان احتمالاً دوست دارد تا از محدودیتهای خانواده رها شود. فرد با استعداد می‌تواند خواهان آزادی باشد

که بتواند هدف باارزشی را دنبال کنند. اما همهٔ ما بنوعی در محدودیت هستیم، خواه اجتماعی، مالی، فیزیکی، روحی و یا محدودیت روحانی. آزادی، ایده‌آلی باارزش است، لیکن بندرت می‌توان یافت که فرد، آنرا کاملاً مطابق خواستهٔ خود بدست آورده باشد.

همهٔ آزادیها مفید نیستند. آزادی لجام گسیخته از سوی حکم، به ضرر فرمانروا و فرمانبردار است. آزادی جنسی نامحدود، فرد را به تباهی اخلاقی، روحانی، جسمی، احساسی، و اجتماعی می‌کشاند. کودکی که هیچ انظباطی را تجربه ننموده، زندگی محنت باری خواهد داشت چرا که هرگز هنر خویشتنداری را فرا نگرفته است.

مفهوم "انجام خواسته‌ها" با معنای آزادی رابطهٔ نزدیکی دارد. فرد آرزوی آزادی دارد تا خواسته هایش را به انجام برساند. در واقع، بعضی آزادیها به کامیابی کمک می‌کنند. در اکثر مواقع، رسیدن به خواسته منوط به شخص است، چراکه آزادی و کامیابی الزاماً به یکدیگر متصل نیستند، یا به این دلیل که آرزوها واقع گرایانه نیستند.

"رسیدن به خواسته" در ازدواج در نتیجهٔ عدم وجود محدودیت و تنگنا نیست. می‌توان حتی وقتی که تنگیها وجود دارند "رسیدن به خواسته" در ازدواج را بدست آورد، چراکه آن در نتیجهٔ میل و گرایش است.

نقطهٔ بحرانی برای هرکس ممکن است که این نباشد که آیا به خواسته و اهدافش دست می یابد یا نه. اگر "رسیدن به خواسته" کاملاً وابسته به آزادی یا رهایی از محدودیتها باشد، در آنصورت ناخشنودی و عدم رضایت بوقوع می‌پیوندد. در این صورت، سوالی که مطرح می‌شود این است که در مواجهه با عدم پذیرش چگونه ادامه خواهیم داد؟ دراینجاست که شخصیت واقعی شکل گرفته و رضایت حقیقی منتج می‌شود.

تنها یک آزادی دوام می‌یابد و آن آزادی روحانی است. با برخورداری از طبیعت انسانی، آنگونه که خدا تعیین نموده، آزادی مطلوب، رهایی از اسارت گناه است. آزادی روحانی، فرد را قادر می‌سازد تا بعنوان شخصی رها شده زیست نماید. این آزادی قابل سلب نیست و هرگز شخص را ناکام نمی‌کند. این آزادی، رضایت، خوشی، رضامندی، امید و آرامش را برای جان بهمراه می‌آورد. آزادی، خواستنی است اما حس رضایت رسیدن به خواسته، از درجهٔ با ارزشتری برخوردار است.

فرض. آزادی حقیقی در مفاهیم روحانی تعریف می‌شود و به رفتار شخص در میان نیروهای غیرروحانی مربوط می‌گردد.

مبحث یکم. انتظارات فرهنگی

فرد هرکجا که زندگی نماید، با انتظارات فرهنگی روبرو می‌شود. در جوامع باز، تفسیر مفهوم آزادی اینگونه معنی می‌دهند که مرد و زن(وحتی بچه ها) قادرند هرآنچه که می‌توانند، انجام دهند. محدودیتها و ممنوعیتها برداشته شده اند. زن بعنوان فردی همطراز با مرد، باید از امکان دارا بودن هر شغل و پیگیری هر خواسته‌ای که جامعه برای ارائه کردن دارد برخوردار گردد. در جوامعی که با ممنوعیتهای دینی و فرهنگی اداره می‌شوند، آزادی بگونه ای تفسیر می‌شود که معنی آن برخورداری زن از آزادیهای محدودی است که خود آشکارا زن را انکار می‌کند.

فرهنگ روش "پذیرفته شده" یا " طبیعی" انجام امور می‌گردد. عرف و آداب جامعه، دوام و تسلط آنرا تضمین می‌کنند. با گذشت زمان و بواسطهٔ تعامل مجموعه پیچیده‌ای از نیروها، الگوهای فرهنگی شکل می‌گیرند. برخی از این نیروها حمایت موسسات مذهبی و سیاسی را دارند؛ برخی دیگر برخلاف رغبت نهادهای یک جامعه فعالیت می‌کنند.

جایی که فرهنگ مشترک، روش "پذیرفته شده" یا " طبیعی" انجام امور را بوجود می‌آورد، خرده فرهنگها و دگراندیشان، مورد ریشخند و آزار و ستم قرار می‌گیرند. کسانی که متحمل تبعیض و یا سرکوبی از سوی دولت یا نظام اجتماعی می‌باشند، نسبت به کسانی که هرگز محرومیت را تجربه نکرده اند، نگرش متفاوتی به اجزاء و مؤلفه های آزادی دارند.

در جوامع بی‌دین، حس رضایت تنها در این دنیا بدست می‌آید و مقیاس آن به دستیابی شخص به خواسته هایش وابسته است. بعنوان مثال، اگر خانمی بخواهد خلبان شود، تا زمانی که به هدف خود نرسد احساس رضایت نمی‌کند. رویای آنرا در سر پروراندن، تمرین و تعلیم برای آن و صحبت کردن از آن هرگز تشنگی رسیدن به آنرا فرو نمی‌نشاند.

الف. هدفهای شخصی

در جوامع باز، افراد تشویق می‌شوند تا اهداف یگانهٔ خود را در سر بپرورانند و شکل دهند. در چنین شرایطی، فرصت تجربهٔ مشاغل جدید، کسب تعلیم و آموزش مطابق با علاقهٔ فرد، و انتخاب آزادانهٔ شریک زندگی برای افراد فراهم است. ممکن است کسی گمان برد که این آزادیها خوشبختی و سعادت به ارمغان می‌آورند، اما همیشه اینطور نیست. انتخابهایی که فرد می‌کند معمولاً نابخردانه و نامناسب هستند. اگر شخص در انتخابهایش ارضای فردی را در نظر بگیرد، آنگاه نتیجهٔ آن دلسردی خواهد بود، زیرا خوشحالی و خوشبختی جایی خارج از انتخابهای خود محورانه قرار دارد. معهذا، جوامع

آزاد آزادی انتخاب را فراهم می‌آورند. به همراه این آزادی، مسئولیت بروز حکمت آشکار می‌گردد.

در جوامع بسته، از افراد انتظار می‌روند تا هرچه بیشتر پیرو نقشی باشند که از سوی دولت یا جامعه برایشان تعیین گردیده است. ازدواج ممکن است توسط خانواده طرح ریزی شود. روند اقتصادی کند، تبعیض، و یا مکتب اجتماعی می‌توانند آمال و آرزوهای شخصی را محدود نمایند. بعلاوه، فرصتها محدود میگردند و یا تشویق از سوی خانواده یک صورت نمی‌گیرد. تنها گزینهٔ قابل انتخاب برای زندگی در برخی موارد پیروی از سنتهای خانوادگی همچنانکه کولی ها و کوچ نشینها زندگی می‌کنند، می‌باشد.

جوامعی که سامان یافته تر می‌باشند، نیروی بیشتری برای کنترل آزادیهای فردی بکارمی‌بندند، چراکه بیم آن دارند که خود افراد مایل به کنترل آزدی خود نباشند. در جامعه ای دیکتاتوری، رهبران ترس آن دارند که با دادن آزادیهای فردی بیشتر قدرتشان را ازدست بدهند. جایی که مذهب نیروی مسلط است، این ترس وجود دارد که پایبندی مردم کمتر گشته و نفوذ خارجی کشور را مورد هجوم قرار دهد. پنداشت بنیادین جوامع نوع نخست این است که آزادی زیاد در دست مردم به زیان قوهٔ حاکمه یا ایدئولوژی حاکم بر جامعه است. در مورد دوم، پنداشت غالب این است که ایمان مردم با تحمیل فشار و محدودیت تضمین میگردد.

کارعملی. بطور خلاصه برخورد فرهنگتان را در راستای تشویق گسترش اهداف شخصی بیان نمایید. در این جستار خود فرصتها و محدودیتها را نیز بیافزایید.

ب. اهداف اجتماعی

جامعه متمایل به درک آزادی در برابر زمینه ای بخصوص میباشد. بدون شک مقامات دولتی نگرشی متفاوت با گروههای با انتظارات خاص دارند. دولت ممکن است بمنظور حفظ نظم و آرامش تصمیم به محدود کردن آزادیهای انسانی بگیرد. یا مقامات، آزادی را بعنوان تهدیدی برای قدرت خودشان ببینند و بمنظور تحکیم تسلط سیاسی خود، محدود کردن برخی آزادیهای خاص را برگزینند. در شرایط خاص ممکن است یک دولت مسافرتهای داخل شهری را محدود کند.

خانواده، واحد حیاتی جامعه محسوب می‌گردد، چراکه قوی تر از وابستگی و تعهدی که میان اعضای خانواده وجود دارد در هیچ جای دیگر نمی‌توان یافت. در جوامعی که ماهیت سیاسی تقریباً تمام زمام امور را در دست دارد، از اعضای خانواده انتظار می‌رود که نقش خبرچین را ایفا نمایند. در دیگر شرایط،

اعضای خانوادۀ سببی، قادر به اعمال فشار سنگین به خانواده کوچکتر برای پیروی و وفاق هستند.

دولت همچنین می‌تواند با وضع قوانین و مالیات، بر تعداد اعضای خانواده نظارت کند. مراقبت بهداشتی را بکار میگیرد و شهروندان را از انتقال بیماریهای عفونی ایمن میسازد.

دولتها تسلط قابل ملاحظه ای بر سیاست اقتصادی دارند. در برخی موارد، دولت ممکن است مالک و ناظر تمام داد و ستد ها باشد بگونه ای که رقابت با آن برای مشاغل کوچک و خصوصی بسیار دشوارگردد. از دید مقامات دولت، آزادیهای فردی برای عملکردهای مطلوب دولتی در درجۀ دوم قرار می‌گیرند.

شهروندان عادی غالباً آزادی را برای برداشتن بار از روی زندگیشان می‌خواهند که این معمولا به آسایش اقتصادی مربوط می‌شود. با این حال شهروندان حق دارند که از دولت انتظار داشته باشند تا آنها را در برابر مالکین طماع و ضررهای شغلی حمایت کند. آنها همچنین انتظار دارند تا در آرامش نسبی با برقراری حقوق بشر زندگی نمایند. آنها خواهان آزادی از جفاهای مذهبی هستند.

از تمام گوشه و کنار جامعه می‌شنویم که هر کس خواهان آزادی است. با این حال، در جستجوی آزادی دو اصل مهم را باید در نظر داشته باشیم. یکم، چیزی به نام آزادی مطلق وجود ندارد. یک گونه محدودیت یا دیگر ممنوعیتهایی از نوعی دیگر برای حفظ حقوق گسترده تر جامعه لازم است. برخی از این محدودیتها میبایست از سوی مسئولان دولتی نهاده شوند. برخی دیگر می‌باید توسط محافظان فرهنگ- شهروندان جامعه حفظ گردند. باقی به خانواده باز میگردد یعنی محلی که مسئولیت پرورش و آموزش کودک مستلزم انظباط میباشد.

کارعملی. فهرستی از مواردی که در کشورتان تحت نظارت دولت است را بنویسید:

آموزش، بهداشت، خط مشی اقتصادی و... . سپس برنامه های عمومی را که برای گسترش کیفیت هریک از آنها طراحی گردیده را بنویسید. همچنین محدودیتها و موانعی که زندگی را برایتان مشکل میسازند را یادداشت نمایید.

پ. اهداف روحانی

عوامل متعددی بر برداشت یک فرد از اهداف روحانی و دخالت او در شکل گیری آنها تاثیر گذارند. این عوامل شامل خانواده، هم سن و سالان، و فرهنگ وسیعتر میباشد.

خانواده. عموماً خانواده در امور مذهبی تاثیر بسزایی دارد. در اکثر مواقع، کودک، اعتقاد دینی خانواده را برخود میگیرد. وقتی تاثیر خانواده بد باشد، فرزند خانواده ممکن است از افرادی که نقش رهبری خانواده را دارند مذهبی‌تر و یا نسبت به آنها کمتر مذهبی گردد. اما معمولاً کودک در حصار ایمان دینی خانواده باقی میماند. در برخی جوامع، اعضایی از خانواده که بیشتر از دیگران مذهبی هستند، توسط ایشان مسخره می‌شوند. وقتی مسالهٔ تغییر به دینی دیگر به میان می‌آید، خانواده ممکن است غیرمنطقی شده و حتی متوسل به اعمال صدمات جسمی گردند تا به " ننگی" که احساس می‌کنند، رسیدگی نمایند. این امر ممکن است حتی زمانی رخ دهد که عضو خانواده هیچگونه تنفری از خود نشان نداده، صادق بوده، از نظر اخلاقی استوار باشد، توجه محبت آمیز به دیگراعضای خانواده دارد و شهروند خوبی نیز باشد.

هم سن و سالان. افراد عموماً با کسانی که ارزشهای روحانی از خود نشان می‌دهند دمساز می‌شوند. وقتی کسی نظامهای ارزشی خود را تغییر می‌دهد، معمولاً بدنبال هم مسلکانی می‌گردد که به ایشان بپیوندد.اگر همکیشان پیشین او فاسد، بدمنش و بطور کلی ناشایست باشند، ممکن است او را که تغییر کرده به باد تحقیر بگیرند. فرد تغییر کرده ممکن است دوستیهایش را عوض کند یا اینکه تصمیم به تغییر رفتار دوستانش بگیرد. در این مسیر همقطاران تلاش بر تاثیر گذاری دارند. کسی نمی‌تواند دائماً در مجموعه ای خوب یا بد قرار گیرد و از آن تاثیر نپذیرد.

فرهنگ وسیعتر. فرهنگ، از ترکیب نگرشها و رفتارها در گذر زمان بوجود می‌آید. برای تمام اهداف عملی، فرهنگ حاضر درحال تغییر است و نمایانگر رفتارهای نسل کنونی بوده و درنهایت نسبت به هیچ کس مسئول نبوده مگر به زندگی بخاطر وضع و ماهیت آن. درحالی که ماهیت و ویژگی جاری یک فرهنگ از مجموع افراد تشکیل دهندهٔ آن بوجود می‌آید، اما نیروهایی وجود دارند که فرهنگ را به اینسو و آنسو می‌کشانند. دولتها، ابتکارات، فن آوری، تغییر عادات و ارزشها، نفوذ بیرونی، بی توجهی کلی به گذشته، فرهنگ را به وضعیتی سیال و روان وا می‌دارند. در این میانهٔ جزر و مد، فرهنگ وسیعتر، آزادی را تعریف می‌نماید، مشروط می‌نماید، و محدود می‌کند.

کارعملی. اهداف روحانی که گمان می‌دارید برای اقشار مختلف مردم در فرهنگتان قابل ارائه است را بنویسید.

مبحث دوم. انتظارات مسیحی

نخست، از دیدگاه مسیحی، آزادی تعریفی کاملاً متفاوت از حیطۀ سکولار (بی‌خدا) دارد. یک مسیحی، در مسیح از گناه آزاد یا رها گردیده و از قید اسارتهای احساسی که گناه بر او تحمیل میکند رها شده است. او نگرانی کمتری نسبت به بی عدالتیها در جامعه، تبعیضی که دیگران قائل میشوند و حتی خطاهای تحمیل شده دارد یا حداقل، مسیحی راه جدید برای روبرویی با بی عدالتیهای نظام اجتماعی را یافته است .

فرد مسیحی از اینکه بخواهد از خود دفاع کند آزاد شده است، چراکه دیگر در قید نظامی که آزادی را در کوششهای فردی و خواستهای انسانی تعریف می‌کند، نمی‌باشد. فرد ممکن است به معنای مبارزۀ موفق با قید و بندهای انسانی"آزاد" نباشد، اما مسیحی آزاد است تا کاملاً آنچیزی باشد که خدا خلق نموده. بکاربردن آزادی در درون نظام فرهنگی بشری است، نه بر علیه آن. این موضوع تا زمانی که درک نشود که فرد مسیحی برای قیام در برابر تنگ نظری و شرارت این دنیا خوانده شده است، بی معنی بنظر می‌آید. به این باورکه فرد مسیحی باید در دنیا زندگی کند و درعین حال شخصیتی را به شکلی ارادی از خود بروز دهد که روحانی می‌باشد نه دنیوی به این عقیده معنی می‌بخشد.

صدای فرد مسیحی باید شنیده شود اما شخص مسیحی یک عصیانگر نیست و معتقد به این تفکر نمی‌باشد که برای انجام عملی برای حق، هرگونه عمل ناحقی مجاز است و یا بعبارتی هدف وسیله را توجیه می‌کند. علاوه بر این روح مسیحی صبور است، زیرا خدمت اصلی فرد مسیحی به خداوند است. اگر شخص مسیحی از تبعیض رنج می‌برد، می‌تواند برعلیه آن سخن بگوید. با این وجود، هدف اصلی تحمل صبورانۀ بی‌عدالتی بعنوان نشانه ای از اطاعت از خداوند است.

الف. آزادی از اسارت گناه. در گسترۀ مسیحی، هدف کامیابی شخصی نمی‌باشد، بلکه شخصیتی است که به شباهت خدا بازسازی می‌شود. شخصیتی اینچنین، حتی اگر اهداف شخصی برآورده نشوند، نا امید نمی‌گردد. از همه مهمتر، فرد مسیحی می‌داند که آزادی واقعی در رهایی از محکومیت گناه برآورده می‌شود و باقی چیزها در این فحوا سنجیده می‌شوند.

درک نگرشی که شخص مسیحی به آزادی دارد، برای دنیا مشکل است. وقتی کسی به او حمله می‌کند، فرد مسیحی آزاد از هرگونه مقابله به مثل است. او مایل است تا در ابراز محبت و توجه از حد وظیفه نیز فراتر رود. وقتی به روش خود آنچه را که می‌خواهد بدست نمی‌آورد، شکایت نمی‌کند. در اینگونه موارد، فرد مسیحی آزادی را بسیار متفاوت از کسی درک می‌کند که خود را مجبور به دفاع و انتقام می‌بیند. زیرا خدای او همچنین بود، خدایی که به خواست خود پسرش را بر روی صلیب فدا کرد تا آزادی مطلق را نشان

دهد؛ شخص مسیحی در صورت لزوم فداکاری، تردیدی برای فداکاری بخرج نمی‌دهد.

آیا یک مسیحی باید دنباله روی فردی باشد که نجات ندارد و با انتقام مقابله به مثل می‌کند؟ در آنصورت به راههای شیطان می افتد. آنچه که شیطان آموزش می‌دهد، مخالفت است؛ عیسی جایگزینی شرارت را با نیکی تعلیم می‌دهد. آزادی که مسیحی از آن لذت می‌برد ماهیتی روحانی دارد و نمی‌تواند با لذات جسمی یا رفتار غیر روحانی ممزوج شود.

ب. آزادی برای آنکه فردی باشید که هستید.

انسان با کششها و امیال مادرزادی به این دنیا وارد می‌شود. همچنانکه بزرگتر می‌شود آنچه که طبیعت در درون او نهاده نسبت به دیگرمحرکها حساس می‌شود. برخی از این کششها فیزیکی بوده، برخی دیگر احساسی و برخی اجتماعی و برخی روحانی. اینکه در پی رسیدن به خواسته هایمان باشیم به تنهایی خوب است اما سوال اینجاست که آیا تمام امیال می‌توانند برآورده شوند؟ بدنبال این سوال، پرسشی طرح می‌شود که آیا تمام امیال باید برآورده شوند؟ اگر اینطور است، *چگونه*؟

آنچه را که نمی‌توانیم بدانیم، به بیان دیگر، اینکه چه اندازه از این تمایلات را با خود به این دنیا می‌آوریم را نمی‌توان مورد بحث قرار داد. آنچه که می‌دانیم وجود آنها دردرونمان است- خواه همراه با تولد، محیط، یا آموزش. سوال این است که چگونه به آنها پاسخ می‌دهم؟.

پاسخ به این سوال به همان اندازه مشکل است که بخواهیم پاسخی برای منشاء پیدایش تمایلاتمان بیابیم. آیا ما توان آن را داریم که برای تمام تمایلاتمان مجرا و راهی ایجاد کنیم؟بگذارید اینگونه فرض کنیم که برخی از انگیزه ها را خود می‌توانیم هدایت کنیم و برای برخی دیگر به کمک افرادی غیر یا خدا نیاز داریم. در تحلیل نهایی، هر فرد مسئول آن نیازهایی خواهد بود که در دست خود دارد. نهایتاً این به معنی پاسخ به پیشگامی خدا برای بازگرداندن ما به رابطه‌ای روحانی با خالقمان است. زندگی جدید و همکاری‌ای با روح خدا، آنچه را که به تنهایی قادر به انجامش نبودیم را ممکن می‌سازد.

درک ارزشهای اخلاقی مسیحی برای فرد غیر مسیحی دشوار است. اصولاً، این ارزشهای اخلاقی مسیحی از طبیعت خدا برگرفته شده است. وقتی خدا اجازه داد تا پسرش، عیسی، مصلوب شود، محبت خود را به نمایش گذاشت و نشان داد که نیازی ندارد تا انسان بجای او انتقام بگیرد. بعنوان خدایی

متعال، او قادر است تا از آبروی خود به هر طریقی که خود می‌خواهد دفاع نماید.

عیسی به شاگردانش یاد داد تا عملکردی را در پیش بگیرند که منعکس کنندهٔ نیکویی خدا باشد. او اینچنین پند داد " شنیده اید که گفته شده است: چشمی دربرابر چشمی و دندانی بعوض دندانی. لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیر، عبای خود را نیز بدو واگذار، و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو." (متی 5: 38 – 41). او در ادامه اینچنین می‌گوید " ... دشمنان خود را محبت نمایید... و به هرکه به شما ... جفا رساند دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید." (متی 5: 44). زیرا مسیحیان در نظام دنیوی، بیگانه هستند(اول پطرس 2: 11) و به ایشان چنین تذکر داده شده "... همهٔ شما یکرای و همدرد و برادر و دوست و مشفق و فروتن باشید. و بدی را بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید..." (اول پطرس 3: 8-9). همچنین "لهذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه بایزداشته شده است." (اول پطرس 4 : 11)

مسیحیان از رنجی که در آزمایشات سخت متحمل می‌شوند شگفت زده نمی‌گردند. بلکه، شادمان می‌گردند که قادرند در رنجهای مسیح شریک شوند. اگر بخاطر نام مسیح دشنام می‌شنوند، مبارک گشته اند، چراکه روح جلال و روح خدا در آنها ساکن است. وقتی بخاطر اعمال نیک جفا می‌بینند، خود را به خالق وفادارشان متعهد کرده و به انجام اعمال نیک ادامه میدهند (1 پطرس 4: 12-19).

(فشار پیامدهای آزادی در جامعه ای سکولار(دنیوی .پ

در یک بافت مسیحی، روحانیت با تقدس خدا درارتباط است. این تطبیق بدان معناست که فرد مسیحی درک می‌کند که نقشش در جامعه باید متاثر از رابطه با خدا، بگونه ای که در کتابمقدس تشریح شده، باشد. او می‌داند که آزادی فردی، از احساسات دیگران جدا نیست. در زمینه ای دینی، فرد مسیحی دیگران را برخود ترجیح می‌دهد (فیلیپیان 2: 3). او می‌داند که نباید از آزادی فردی خود استفاده نماید چراکه سنگ لغزش برای برادر خود می‌شود. (1 قرنتیان 8: 9 – 13).

شخص مسیحی تحت اصول والاتری عمل می‌کند: آزادی نهایی با "بودن در مسیح" فراهم می‌آید. کمال و ایمان مهمتر است از هر نوع آزادی دنیوی.

بعنوان یک شهروند ملکوت، فرد مسیحی نمایندۀ خدایی است که بلندمرتبگی او نیازی به تسلیم شدن به نظام دنیوی ندارد. مرد یا زن مسیحی برای بهبود جامعه، در درون آن فعالیت میکند، لیکن برای کسب اهداف زودگذر دنیوی در شرارات آن شریک نمی‌شود.

در اینجا تعادل ظریفی وجود دارد. فرمانبرداری فرد مسیحی، او را موجودی منزوی و گوشه نشین نمی‌نماید. او نباید نسبت به بی عدالتی هایی که در جامعه اش رواج دارند بی تفاوت باشد. فرد باید برای کاهش تبعیض- نسبت به فقیر، نسبت به زنان و نسبت به گروهی قومی در هرکجا که مشاهده می‌کند، تلاش نماید. اما انگیزه، انعکاس تصویر خدا است. یک مسیحی درپی برتری خود نسبت به دیگری نمی‌باشد. همچنین او بدنبال تحمیل ارزشها بر دیگران نیست، چراکه خدمت واقعی خدا در برگزاری آیینهای مذهبی و رفتاری ای که از روی محبت و عشق به خدا نمی‌باشند، نیست. دولتها بمنظور حفاظت شهروندان نجیب خود از استثمار، قتل و دیگر اعمال ضد بشری، لاجرم به وضع و اجرای قوانین است، اما در اصل، اخلاقیات مسیحی از قانون برگرفته نشده است بلکه از اعمالی که ریشه در طبیعت خدا دارند. پس از آنچه که گفته شد، بسیاری چیزها هستند که افراد اهل تفکر به اشتباه بودن آنها واقفند. اگر فرد صاحب کمال زبان به اعتراض نگشاید، پس چه کسی خواهد کرد؟

بندرت رخ می‌دهد که یک مسیحی فرصت وضع قانونی را بیابد که نشان دهندۀ آرمان مسیحی باشد. حتی یک فرمانروای مسیحی برای برقراری ملکوت خدا زیر چتر خط مشی ملی، محدودیتهای عملی دارد و تجربۀ بزرگ عالم مسیحیت در دوران قرون وسطی این گفته را تایید می‌کند. همچنانکه کلیسای روم رشد می‌کرد و قدرت می‌یافت، سعی در مطیع ساختن سکولاریزم و دگراندیشی نمود، روشهای غیر مسیحی برای اجرای احکام خود را در پیش گرفت. ملکوت خدا از ملکوت این دنیا متمایز است و هیچگاه سعی در مهار ساختن دنیا با توسل به زور نبوده است. هرنوع فضیلت مسیحی که با زور بر مردمی که با مخالف هستند تحمیل شود، بی نتیجه و غیر مسیحایی است.

ملکوت خدا بازگرداندن یک وضعیت سیاسی نیست. بلکه موعظۀ حاکمیت روحانی خدا بر زندگی انسانهاست (اعمال 1: 6-8). مسیحیان خود ملکوتی هستند که خدا در آن حکمرانی می‌کند. این مساله که فضیلت مسیحی بر هیچکس، نه ایماندار و نه بی ایمان، تحمیل نمیشود، نشان بر ضعف خدا یا ارادۀ او برای بشریت نیست، بلکه بازشناسی اقتدار و حاکمیت خداست. خدا مومنین را وادار به اطاعت نمی‌کند و از ایشان انتظار انتقام گرفتن برای خدا را ندارد. درغیر اینصورت، او خدا و یا حاکم مطلق نمی‌بود. خدا نجات را

برای بشر مهیا کرد، اما او را مجبور به همنوایی با اراده اش نمی‌کند. چرا که اگر غیر از این می‌بود، رفتار خدا با مخلوقاتش همچون آدم آهنی و انسانهایی که مسئولیتی برای انجام اعمالشان ندارند و یا همچون انسانهایی که قلبشان پذیرای حاکمیت خدا بر زندگی آنها نیست، می‌شد. زمانی خواهد رسید که تمام فرمانرواییهای این دنیا بوسیلهٔ خداوند فروخواهد ریخت اما در زمان نیکوی معین خدا، نه با فعالیتهای بشری (مکاشفه 11: 15).

کارعملی. قسمتهایی که در ادامه می‌آیند را مطالعه نمایید:

یوحنا 18: 28 – 37 ، متی 13، لوقا 17: 20 – 21، افسسیان 2: 1-10، کولسیان 1: 9-14، و دوم تسالونیکیان 2: 3-10.

مبحث سوم. ملاحظات عملی

در آغاز، فرد باید تصمیم بگیرد که درپی چه نوع زندگی است. آیا درپی آزادی فرهنگی هستید یا آزادی روحانی؟ خط تمایز روشنی بین آنها وجود دارد. حس رضایت حاکی از فرجام و کاملیت و تحقق است. در بافت این دوره حس رضایت، از یک احساس خرسندی و رضایت از زندگی صحبت میکند. این احساس رضایت اغلب نه از داشتن هرچیزی که فرد می‌خواهد نشأت می‌گیرد، بلکه از برکتی است که از یافتن معنای اطاعت از خدا و خدمت به دیگران منتج می‌شود.

البته احساس رضایت دارای جنبه های بسیاری بوده و مراحل متعددی از زندگی فرد وجود دارند که این عقیده به آن مربوط می‌گردد. ممکن است فردی بدنبال کسب احساس رضایت در خانواده، کار و یا لذاید باشد. اندیشهٔ کلی بر این فرض استوار است که هر فردی در زندگی خود هدفهای مشخصی دارد، خواه بوضوح بیان شده باشند، خواه نه. فرد آنچه را که برای رسیدن به هدف نیاز دارد را حس می‌کند، و وقتی که آن اهداف برآورده نشوند دست کم تا حدی، احساس بی کفایتی می‌کند. لازمهٔ احساس رضایت، کاملیت، خوشی، سلامتی، و شخصیت راسخ میباشد. درغیر اینصورت، فرد، تنبل و کاهل و لاابالی میگردد.

می‌توان تفاوت میان حس رضایت رسیدن به هدفی با ارزش و حس ارضاء از رسیدن به هدفی که ارزشی چندان ندارد را تشخیص داد. همینطور باید درنظر داشت که تمام اهداف با ارزش از آن ما نیستند و باید برای دیگران کنار نهاده شوند. همچنین بهای رسیدن به این حس رضایت باید درنظر گرفته شود. دستیابی به یک هدف، آنهم به بهای دیگران، نمی‌تواند احساس رضایت به معنای واقعی آن باشد.

الف. آزادی در درون خانوادهٔ فرد و احساس رضایت از دستیابی به اهداف خانواده.

آزادی واژه ایست که تابع تفسیر و تعبیر شخص از آن می‌باشد. خانمی ممکن است آزادی را در رهایی از کارهای خانه برای بدست آوردن شغل در دنیای حرفه ای در نظر گیرد. دیگری ممکن است آزادی را در رهایی از کار کردن برای پرداختن به کارهای خانه تعبیر کند. هم کارخانه و هم کار بیرون از خانه به نوبهٔ خود قابل احترام هستند. هردو گاهی برای حفظ زندگی لازم می‌شوند. هردو چیزی جز ظهور مسئولیت و وظیفهٔ بشری نیستند. مسئله این نیست که آیا زن خارج از خانه کار میکند یا نه، بلکه اینکه چگونه نقش خود را در خانه ایفا کرده، فعالیتهایش را متعادل می‌کند.

آزادی مفهومی وسیعتر از شخص منزوی دارد. از آنجایی که یک فرد نمی‌تواند در انزوا زیست کند، آزادی نیز در انزوا معنایی ندارد. بعنوان نمونه، رهایی از اجحاف و خشونت به معنای پایان آنها نیستند. جلوگیری کردن از عمل خشونت آمیز، ممکن است از شدت صدمات جسمی و روحی نکاهد. حتی وقتی که شخص بدکار، از کردهٔ خود ابراز ندامت می‌کند، اما احساسات بد[ناشی از آن عمل] ممکن است دوام یابند. به همان اندازه که آزادی، رهایی از دخیل شدن در یک فعالیت باشد، نگرشی روحانی است ومی‌تواند رهایی از سوء استفاده و تبعیض باشد و نیز می‌تواند برداشتن محدودیتها از فرد باشد.

آزادی در برگیرنده، تعهد است. تعهد زناشویی مستلزم وفاداری متقابل و صداقت جنسی میباشد. وقتی زندگیتان را با کسی سهیم می‌کنید که قوت و ضعفتان را می‌داند، احساس امنیت می‌کنید. این امنیت زمانی بیشتر رشد می‌کند که همسرتان به دوست داشتن شما در روزهای سختتان ادامه می‌دهد. همچنانکه ظرفیت‌مان برای دوست داشتن یکدیگر افزایش می‌یابد، محبت کردن و محبت شدن را آزادانه تر یاد می‌گیریم. احساس محبت شدن بی قید و شرط به رهایی از ترس، ازدست دادن و اینکه آزادانه خودمان باشیم می‌انجامد.

ب. احساس رضایت از رسیدن به اهداف فردی.

جوامع بسته، تصمیمات فردی را در سطح حداقل آن حفظ می‌کنند. انتخابها پیشاپیش برای وی درنظر گرفته شده اند- بعضاً در شغل، فرصتهای آموزشی، و ازدواج. این امر می‌تواند حس کمال و رضایت فرد را محدود نماید، اما الزاماً او را از رضایت از زندگی محدود نمی‌نماید. قناعت و رضایت امری انتخابی است و به این ترتیب، آزادی فردی جایی قابل حصول است که بیشتر به آن توجه می‌شود.

فرهنگ روشهایی دارد که باعث ناراضایتی فرد است، نه برآورده کردن حس رضایت او. شانس و قرعه‌کشی که در آن فرد به امید بدست آوردن خوشبختی، برای عددی مشخص مقداری پول میپردازد، بازیکن را درافسون خود نگاه می‌دارد. در حقیقت، اکثراً می‌بازند چراکه احتمال برد، یک در هزار است. درحالی که جوامع آزاد، زنان را برای کسب مشاغلی آزاد میگذارند که قبلاً اجازهٔ فعالیت در آن را نداشتند، اما عدهٔ کمی مجذوب آن می‌شوند. اگر حس اقناع وابسته به دستیابی به موفقیتهاست در این صورت اکثر افراد مایوس و ناامید خواهند گردید.

حس رضایت یک انتخاب است. تلاش درجهت هدف شخصی ارزشمند، فضیلتی در خود دارد و نشانهٔ پشتکار و فعالیت است. بازمی‌گردیم به امثال31. دراینجا، احترام زن "صالحه " به سختکوش بودنش است که خانواده اش را تامین می‌کند. او هیچ حسی از خودخواهی و افسوس نشان نمیدهد و از آنچه که برای دیگران انجام می‌دهد شادمان است.

در ابتدا، فرد باید اهدافی برای خود تعیین نموده و در ارتباط با اهداف دیگر اعضای خانواده آن را ارزیابی نماید. سپس این اهداف باید درارتباط با صرف زمان، توان، و منابع ارزیابی گردند. اهدافتان چه چیزی از دیگران می‌خواهند؟ رسیدن به اهدافتان چه تاثیری بر دیگران دارد؟

فرد باید خود را در برابر هرنوع طمع حفظ نماید. چراکه "حیات او از اموالش نیست" (لوقا12: 15). اگر قرار است فرد تمام دنیا را به دست آورد ولی جان خود را ببازد، در واقع او یک بازنده است.(متی 16: 26).

اهداف شخصی فرد باید خدمت به دیگران را نیز دربر داشته باشد. هدفی که تنها بر خود فرد متمرکز باشد، کوته نظرانه است و توجه فرد را درون خود جلب کرده و از دعوت والاترانجیل جدا می‌سازد.

کارعملی. فهرستی از اهداف خود تهیه نمایید. آنها را با آرمانهایی که در این مبحث آمده، بسنجید.

پ. آزادی روحانی و حس کامیابی از اهداف روحانی.

وعده ای داریم و آن این است که می‌توانیم حقیقت را بشناسیم و حقیقت ما را آزاد می‌کند (یوحنا 8: 32). عیسی گفت:"من به این دنیا آمدم تا به راستی شهادت بدهم و هرکه از راستی است سخن مرا می‌شنود". اکنون دریافته‌اند که هر آنچه به من بخشیده‌ای به راستی از جانب توست (یوحنا 17: 7). تصمیم اینکه براساس انجیل عیسی مسیح عمل کنیم با ماست.

اینچنین به پایان این درس خانواده می‌رسیم. البته بسیار بیشتر باید گفته می‌شد. امید است که آنچه گفته شد شما را بسوی زندگی خانوادگی بهتر سوق دهد. در جاهای دیگر اشاره کرده ایم که فرد چگونه مسیحی می‌شود و چه انتظاراتی از یک مسیحی، خصوصاً در ارتباط با حیات خانوادگی از وی میرود. بعنوان نویسندگان این درس، امیدواریم که اگر غیراز این یافتید، آراماشی بیابید که به فهم در زندگی نوین در مسیح می‌انجامد. ما برای هرگونه کمکی که از دستمان برآید آماده هستیم. خوشحال می‌شویم از طریق مرکز خدمات دانشجوییمان با آدرسی که در ذیل می آید با ما تماس بگیرید.

مقدمه

بخش اول شما را در مسیر تجزیه و تحلیل مفاهیم پرستش آن گونه که در عهدعتیق آمده است هدایت می کند. در عین حال، از واژه شناسی عهدجدید برای کشف معنای پرستش استفاده خواهدشد.

بخش 1

پرستش در عهدعتیق

موضوع پرستش قدمتی به اندازه عمر بشر دارد. باب های آغازین کتاب پیدایش توصیف می‌کند که چگونه هابیل قربانی ای مقبول به خدا تقدیم نمود و چگونه قائن قربانی ای هدیه کرد که مورد پذیرش خدا قرار نگرفت. از آن زمان به بعد، یا انسان خدایی را که بشر را آفریده است می‌پرستید یا خدایانی (بت هایی) را که در ذهن خود آفریده بود پرستش می نمود.

کتاب مقدس داستان تنش میان خدا و بت هاست. حماسه بشریت، آشکار کننده الگوهایی است که نشاندهنده شیوه های برخوردی انسان با مفهوم الوهیت است. پرستش حقیقی یهوه متضمن تعهدی تمام عیار بر مبنای توکل است. این توکل با مکاشفه ماهیت و اراده خدا آغاز می شود. این توکل نیازمند احترامی است بر شخص خدا و اعمال او. در کتاب مقدس، هیچ چیز نمی تواند با خدا رقابت و برابری نماید.

هنگامی که انسان از حرمت به خدا به منبع شخصی خود روی برمی گرداند، در حقیقت گرایش به خلق خدایی در تصور خود دارد. انسان، نیازمند نیرو و قدرتی برتر بود تا آنچه را که خود نمی تواند برای خود مهیا سازد به او عطا کند، به همین دلیل شروع به تصویر این قدرت در ذهن خود نمود تا آرزوهایش را تجلی بخشد. در چنین شرایطی احتمالاً در ذهن بشر یک خدا قادر به برآورده نمودن تمامی نیازهای انسان نبود، بنابراین لازم دید تا خدایانی چندگانه خلق نماید. او این خدایان را به دو دلیل پرستش می کرد : از آنها چیزی مطالبه نماید، یا آنها را خشنود سازد تا مانع از خشمگین شدن و صدمه رساندن آنها به خود گردد.

خط فاصله میان پرستش خدای خالق دوست داشتنی و نگاهدارنده، پرستشی است که ادغام کننده پرستش خدا و بت هاست. در این هنگام، خدای خالق – نگاهدارنده، کماکان به عنوان نیروی مهیا کننده شناخته می شود، اما زمانی که مطابق با تمامی انتظارات و خواهش های پرستنده عمل نمی کند، خدایانی دیگر به معبد او اضافه می شوند.

حتی آنانی که خدای واحد را پرستش می نمایند ممکن است دریابند که با او (خدا) همچون بت رفتار می کنند. در چنین شرایطی، شخص ممکن است به منظور دریافت برکت یا حفاظت، اعمال ونگرشی خاص را به پرستش خود وارد نماید.

هم در عهدعتیق و هم در عهدجدید پیوسته صحبت از لزوم خدمت به خدای واحد و تنها او رفته است. عهدعتیق و عهدجدید براین توافقند که خدا، قادر مطلق است. او می تواند هر آنچه که او را خشنود می سازد انجام دهد، و آنچه او را خشنود می سازد داشتن خادمینی است که از فیض او شادمانند و این شادمانی را با شکرگزاری و ستایش او منعکس می نمایند.

بخش اول، موضوع پرستش را با دیدگاهی که عهدعتیق توصیف می کند معرفی می نماید. این بخش دارای سه واحد است (1) واژگان پرستش، (2) پرستش در دوران پاتریارخ ها، (3) پرستش در اسرائیل.

قسمت یک . واژگان پرستش.

پرستش دارای واژنامه‌ای خاص خود است. مجموعه واژه های کتاب مقدسی حامل آیین ها و مراسمی است که عموماً با پرستش همراه هستند، خواه این پرستش نسبت به خدای حقیقی صورت گیرد، خواه نسبت به یک شئ بی جان. نقطه مشترک این واژه های گوناگون، تأیید وجود شخص یا چیزی به مراتب قدرتمندتر از شخص پرستنده است. خواه این پرستش خم کردن سر (تعظیم کردن) و یا فروتن ساختن روح باشد، عمل پرستش به عنوان ورود به حضور الوهیت به تصویر کشیده شده است. در این تصویر، پرستنده به شکرگزاری می پردازد، ستایش ها تقدیم خدا می‌نماید، ویا به شیوه های دیگر احترامی را که شایسته اوست به پای او می ریزد.

الف . واژگان عبری

چندین واژهٔ عبری حامل مفهوم پرستش هستند.

Segad به معنای خم شدن و تعظیم نمودن است و برچیزی بیش از یک عمل بدنی دلالت ندارد.

Abad بیانگر انجام اعمال و خدماتی است که شخص را به چیز یا کسی که می پرستد متصل می سازد.

Shachah دلالت بر تعظیم و کُرنش دارد و شبیه به معنای **Segad** است. این کلمات به احساسات قلبی هیچ اشاره ای ندارند و تعریف کننده هیچ نوع اعمال پرستشی خاصی نیستند. هریک از این واژگان در متن، قابل تعریف هستند.

ب _ واژگان یونانی.

عهدجدید یونانی حاوی تنوع و گوناگونی واژگان است که به طور تقریبی می توان آنان را به "پرستش" ترجمه کرد. این کلمات حامل معنای متفاوتی هستند، آنها تکمیل کننده یکدیگرند و طیف وسیعی از تصاویری را ارائه می دهند که بیانگر معنای انگلیسی این واژه است. نسخه های یونانی منسجم نیستند، اما همگی به آن وسعت ادراکی موجود در مفهوم پرستش اشاره دارند. برجسته‌ترین واژهٔ یونانی در ارتباط با پرستش **Proskuneo** است. **Proskuneo** به معنای تحت اللفظی "دست کسی را بوسیدن" است.

به عنوان نشانه از احترام، شخص پرستنده ممکن است به زانو افتاده و پیشانی خود را بر زمین بنهد. یا ممکن است زانو زده و به خاک بیفتد و از کسی که از خود بزرگتر می داند تمجید و تجلیل به عمل آورد. نگاه کنید به متی 2 : 1 – 2 ، 20 : 20 ، یوحنا 4 : 20 – 23 ، اعمال 10 : 25 مکاشفه 16 : 2 ، 19 : 20 .

واژهٔ دوم اما بسیار متفاوت یونانی که در بعضی موارد پرستش ترجمه شده است **Latreuo** است. این کلمه به معنای "خدمت کردن" است. چنان چه این کلمه در مقوله ای مذهبی مورد استفاده قرار گیرد، در برگیرنده خدمتی مذهبی، تمجید و تجلیل، اعطای قربانی، و یا انجام مراسمی مذهبی در احترام به دیگری است. نگاه کنید به متی 4 : 10 ، اعمال 7 : 40 – 42 الف ، رومیان 1 : 25 ، عبرانیان 9 : 9 – 10 ، 10 : 1 – 2.

واژهٔ دیگر یونانی از ریشه **Seb** است. در حالت اسم، این کلمه می تواند اشاره به باشد که از نظر مذهبی دارای ارزش و احترام و معطوف به پرستش است. در مقام فعل به معنای "ترسیدن" است و از این رو، عملی تکریم آمیز یا زاهدانه نسبت به دیگری است. نگاه کنید به متی 15 : 9 ، یوحنا 9 : 31 ، اعمال 10 : 2 ، 17 : 23 ، 19 : 27 ، 1 تیموتائوس 2 : 2 و 10 ، 5 : 4 .

در عین حال واژهٔ دیگر یونانی **Thresk** به ترسی اشاره دارد که انگیزهٔ وارد شدن به حضور خداست. در این نگرش، هیبت و ترس خدا انگیزه اصلی نزدیک شدن است و نه امری اتفاقی و بی اهمیت. نگاه کنید به کولسیان 2 : 18 – 23 ، یعقوب 1 : 26 .

پ _ عناصر پرستش.

پرستش در برگیرنده هردو عنصرموضوع - فاعل (**Subject**) و شئی- مفعول(**Object**) است. پرستش، تصدیق وجودی برتر است که او را از امور جاری تفکیک نموده جدا می سازد. از این رو، پرستش به جاده ای بدل می شود که شخص از طریق آن به وجود برتری که خدا می نامیم نزدیک می شود. به یک معنا، پرستش به منزله ستایش، تسبیح، یا شکرگزاری است. به معنای دیگر، در برگیرنده تمامی زوایای مقدس زندگی شخص پرستنده است. آنچه که مفهوم عمومی واژه "پرستش" را بیان می دارد، بسته به کلماتی است که شخص از عهدعتیق و عهدجدید برمی گزینند.

قسمت 2 . پرستش در دوران پاتریارخ ها.

اولین نشانه های پرستش در کتاب مقدس مربوط به دوران پاتریارخ ها یا دوران پیش از شریعتی است که در کوه سینا به موسی داده شد. قائن و هابیل بی آنکه توصیه ای مکتوب از سوی خدا داشته باشند قربانیهای خود را نزد او آورند. ازآن هنگام به بعد بود که "به خواندن اسم یهوه شروع کردند" (پیدایش 4 : 26 (نوح، ابراهیم، خادم ابراهیم، اسحاق و یعقوب، همه خدا را می‌پرستیدند. در مقابل مردم بابل دست به اعمالی می زدند که به آن عبادت شایسته خدا را انکار می نمودند. در زیر به عنوان ارائه نمونه هایی از پرستش در دوران پاتریارخ ها سه فرد انتخاب شده اند .به عنوان بخشی از آزمون خود در بخش یک، آیات زیر را مطالعه کنید. سپس پاسخ خود را به سوالات مرتبط با آنها بنویسید. آنها را به عنوان بخشی از آزمون خود در نظر بگیرید .

الف – قائن و هابیل –

بخش مربوط به پرستش را آنگونه که در داستان قائن و هابیل به تصویر کشیده شده است مطالعه کنید (پیدایش 4 : 1 – 8 و عبرانیان 11 : 4). بر نوع پرستشی که هریک از آنان ارائه می کنند متمرکز شوید. درعین حال اطمینان حاصل کنید که تمامی متن را مورد بررسی قرارداده‌اید.

_ چه عاملی موجب شد که پرستش یکی مورد قبول خدا قرارگیرد و پرستش دیگری مورد قبول او واقع نگردد؟

_ آیا متن در حقیقت اشاره ای به این مطلب که چرا خدا پرستش قائن را نپذیرفت دارد؟

_ متن چه عناصری را دربارهٔ شیوهٔ نگرش و برخورد قائن که منجر به محکوم شدن او گردید آشکار می نماید؟

_ بهایی که هابیل برای پرستش پرداخت چه بود؟

_ پیامدهای پرستش قائن چه بود؟

ب – نوح .

داستان نوح در پیدایش 6 : 9 – 22 را بخوانید. شخصیت نوح را مورد بررسی قراردهید.

_ خدا چه فرمانی به نوح داد؟

_ عهد خدا با نوح چه بود؟

_ چه رابطه ای میان پرستش مقبول خدا و پیروی از فرامین او وجود دارد؟

آیا می توان نتیجه گرفت که پرستش مقبول یعنی اطاعت از خدا بدون قدوسیت و یا فقدان نگرش صحیح قلبی است؟

ج – ابراهیم.

در آخر، تجربه ابراهیم را در پیدایش 12 : 7 – 8 ، 13 : 3 – 4 و 18 و 22 : 1 – 2 مورد بررسی قراردهید.

_ چه عواملی در ساختن مذبح برای خدا دخیل بودند؟

_ از امتحان ایمان ابراهیم چه نکاتی را می توان فراگرفت؟

_ خدا چگونه توانست به ابراهیم فرمان دهد تا پسرش را به عنوان قربانی روی مذبح قراردهد؟

_ آیا فرمان خدا برای اهدای قربانی انسانی عملی بود که تنها یک بار اتفاق افتاد؟

_ رابطه بین ایمان و پرستش چیست؟

قسمت 3 . پرستش در اسرائیل

بخش اصلی عهدعتیق به تاریخ قوم اسرائیل اختصاص یافته است. بسیاری از آیات مربوط به پرستش هستند. برخی از این آیات توصیه هایی است در این باره که پرستش چگونه باید انجام شود. آیات دیگر در مورد ابزار پرستش هستند. بررسی پرستش در اسراییل از این جنبه اهمیت دارد که بنیادی است برای درک پرستش در مسیحیت.

الف. شریعت موسی.

کتاب لاویان متنی است برجسته پیرامون موضوع پرستش . این کتاب را مرور کنید.

قربانی : در لاویان 1 - 7 فهرستی از هدایای قربانی ارائه شده است . توجه داشته باشید که

1: 1 تا 6 : 7 مردم را به عنوان پرستندگان مخاطب می سازد، در حالیکه 6 : 8 تا 7 : 38 مربوط به کاهنان است. با این قربانی ها بیشتر آشنا شوید و به دنبال وجه تمایز هریک از آنان باشید.

روز کفاره : روز کفاره (لاویان 16) در تقویم پرستشی قوم اسراییل از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این روز بخصوص، آمرزش گناهان به نقطه اوج خود می رسد. جایگاه خاص کاهن اعظم در قربانی و کفاره، سایه ای است از زمانی که عیسی عمل بسیارموثرتری را برای جهان به انجام می رساند.

تقدس : نیمه دوم کتاب لاویان نشان دهنده این حقیقت است که اجرای آیین ها بدون حضور تقدس، از ارزش کمی برخوردار است چنان چه ممنوعیت ها کاملاً قراردادی باشند، تقدس دیگر هیچ معنایی ندارد. اما اگر رمز تقدس ، تصویرگر زندگی قوم اسرائیل در پیمان و عهدی است که با یهوه بسته اند، پس تقدس مستقیماً در برگیرنده کتابهای دیگر عهدعتیق نیز خواهدبود.

ب – انبیاء.

انبیا کسانی بودند که واسطه میان خدا و قوم اسرائیل محسوب می شدند. آنان اسرائیل را به سوی خدا باز می خواندند. پرستش، کاملاً در مرکز این رابطه قرار داشت. قربانی های چندگانه و پیوسته نبود که خدا را شادمان می ساخت بلکه قربانی هایی که همراه با رعایت عدالت، رحمت و تواضع صورت می گرفت (میکاه 6 : 6 – 8). نگرش های نادرست که به اعمال نادرست می‌انجامید می توانست پرستش را بی اثر و باطل سازد (ملاکی 1 : 6 – 9). با این دیدگاه که متنی برای امتحان خود آماده کنید این بخش ها (آیات) را مطالعه نمایید.

پ - مزامیر.

برخی از مزامیر را که از نظر شما پرستش هستند انتخاب کنید .سعی کنید کاربرد خاصی که قوم اسراییل در زمان پرستش از این مزامیر داشتند را مشخص کنید. برخی از آنها می توانست در قربانی های روزمره مورداستفاده قرار گیرد؛ برخی دیگر در اعیاد و جشن ها .

پرستش در کلیسای اولیه

عهدجدید یک کتاب درسی راهنما پیرامون پرستش نیست. با این حال، اولین منبع برای درک چگونگی پرستش مسیحیان در دوران اولیه کلیساست. این که عهدجدید تا چه اندازه می تواند به عنوان یک "الگوی" پرستشی برای مسیحیان معاصر مورد استفاده قرارگیرد، خود یک چالش است. برخی براین باورند که عهدجدید یک الگوی کامل برای پرستش است. آنان احتمالاً به اعمال 2 : 42 به عنوان تجلی این الگو اشاره می کنند و می کوشند تا مقولاتی همچون تعلیم، عشاء ربانی، سرود خوانی، هدایای مالی و دعا را در درون این چارچوب جای دهند. بر پایه چنین تلاشی شخص ممکن است از خود بپرسد خواندن سرود در کدام بخش از این آیه قید شده است و چرا معیار یک پرستش مقبول در آیه بعدی هم آورده نشده

است (اعمال 2 : 43) حتی چنان چه بپذیریم که تلاش فوق، نوعی تفسیر بسط یافته و یا بیش از حد ساده است باز هم پاسخی به این پرسش نداده ایم که: عهدجدید چگونه پرستشی شایسته را تعیین می کند؟

آیا ظاهراً این طور به نظر نمی رسد که عهدجدید نوعی خطوط راهنما برای پرستندگان معاصر ترسیم می کند؟ در غیر این صورت تعلیم عیسی دربارهٔ پرستش در راستی و در روح (یوحنا 4 : 21 – 24) هیچ معنایی نخواهدداشت.همچنین سخنان پولس نیز دربارهٔ پرستش باطل (کولسیان 2 : 18 – 23) سخنانی بی فایده خواهدبود.

این مشکل غامض زمانی پیچیده تر می شود که فرهنگ های معاصر پا به این عرصه می‌گذارند.آیا احتمال دارد که جماعت های یهودی و غیر یهودی اولیه، نظام پرستشی خود را با اندکی تفاوت به اجرا می رساندند؟ در عهدجدید به نظر می رسد که ایمانداران یهودی کماکان برخی جنبه های شریعت موسی را حفظ می کردند اما اجازه نداشتند آنها را بر شاگردان غیر یهودی تحمیل کنند. اگر تصدیق کنیم که پرستش یهودیان و غیریهودیان همشکل نبوده است، پس باید پرسید که انجیل تا چه اندازه اجازه می دهد تا پرستش در میان فرهنگ ها، متفاوت باشد؟ یا به عبارتی دیگر، آیا هرگز مقصد انجیل این بوده است که یک "شریعت" تازه را با معرفی خدا به عنوان نگهبانی که ناظر بر پرستش جماعت های مسیحی است بنانهد؟ امّا روح جاری در عهدعتیق و عهدجدید به مفهوم دیگری اشاره دارد.

باید میان "اعمال" یک پرستش مقبول و "روح" پرستنده تعادلی برقرار شود. پرستش نه یک عمل خودکار (مکانیکی) است و نه ایجاد مسیر آزاد از قید و بند. پرستش، تابع یک پاسخ مبتنی برایمان به اعمال خدا در عیسی مسیح است.

بخش دوم اختصاص یافته است به کشف مفهوم پرستش در عهدجدید و چگونگی پرستش مسیحیان در کلیسای اولیه. هدف کلی از این بخش، ساده است؛ بسط و توسعه درکی عمیقتر از مفهوم پرستش. این بخش حاوی 3 قسمت است : (1) اصول کلی مرتبط با پرستش، (2) پرستش مسیحی در عهدجدید (3) سرود خوانی.

قسمت یک : اصول کلی مرتبط با پرستش

تلاش اولیه شما کشف و دست یابی به درکی کلی از پرستش مسیحی است. پرستش امری است که بوسیله افراد در خلوت و در جماعت های کلیسایی صورت می گیرد. کلیسا به عنوان گروهی از ایماندارانی که گردهم آمده اند بدل به یک جماعت پرستنده می شود.

پرستش، با خدا آغاز می گردد. پرستش در برگیرنده آن چیزی است که خدا از خود آشکار کرده است. خدا هنگامی که نقشه رهایی انسان از گناه را طرح ریزی می نمود بهترین عمل ممکن در حق بشریت را به انجام رساند. این نقشه که او پیش از آفرینش جهان در ذهن داشت در پسر او، عیسی مسیح تحقق یافت. خدا از طریق عیسی بشر را به سوی ایمان و پرستش باز فراخواند.

پرستش روحانی، نیازمند محیطی سالم است. محیط سالم ضرورتاً به معنای کمال و عدم حضور گناه نیست. بلکه محیطی است که در آن فرد می تواند با صداقت، در خلوت و یا همراه دیگران به خدا نزدیک شود. به جهت دستیابی به یک بنیان کلی، با این فرض آغاز می کنیم که خدا هم مکاشفه ای از خود به انسان عرضه داشته و هم دستورالعملهایی نیز در این راستا که چگونه باید مورد احترام قرارگیرد به ما بخشیده است .

این قسمت دارای دو هدف است: اول اینکه چگونه نوع ارتباط قلبی خدا با انسان به نقطه اوج خود در مسیح می رسد و دوم اینکه چگونه واکنش درست و مناسب را در ما برانگیزاند. در این درس، این موضوع روشن خواهدشد که واکنش صحیح افراد در مورد عمل خدا در پسرش عیسی باید به حرکتی به سوی ایمان بیانجامد که سرانجام افراد با احترام و احساس به حضور خدا نزدیک شوند.

الف) خدا سخن گفته است.

این نکته که خدا با انسان سخن گفته است را مد نظر داشته باشید.

عهدعتیق حاوی اشاراتی بسیار به مکاشفات خدا از خود است _ ارتباط خدا با انسان در روزگار باستان آغاز گردید. در ایام کهن، خدا به شکل های گوناگون و از طریق ابزارهای متعدد خود را بر انسان

ظاهر ساخته است. آدم و حوا، خنوخ، ابراهیم، یعقوب، موسی، سموئیل، و انبیا کلام خدا را دریافت نموده اند. نیت و قصد خدا همیشه این بوده است که خود را به انسان بشناساند. برخی اوقات پیام ها بطور خاص متوجه افراد بوده است. این مکاشفات معنای گسترده ای دارند.

شریعتی که خدا به اسرائیل داد بیانگر قطعیت کلام اوست. افراد مسئول بودند تا آن را با تمام جزئیات آن به اجرا درآورند. نا اطاعتی منجر به تنبیه می شد. برای مثال می توان به برخی بخشهایی که شاهد بر این واقعیت هستند اشاره نمود (1) عدم توجه به قانون روز سبت (اعداد 15 : 32 – 36) و (2) طمع عخان در اریحا (یوشع 7)داوری در آینده برای آنانی که از عواقب فوری نا اطاعتی خود گریخته اند، اجرا خواهد شد.

متون پرستشی و ادبیات حکمتی عهدعتیق نیز شخصیت خدا را آشکار می سازند. این متون رابطه ای را که خدا هم با عادلان و هم با گناهکاران دارد توصیف می کنند. متون پرستشی بر چگونگی نزدیک شدن به خدا و اینکه او از انسان چه می طلبد پرتو می افشانند. حکمت، مسیر درست و صحیح را به عادلان نشان می دهد و به این روش، "پرستش" حقیقی را در مسیر اعمال و رفتار ما در زندگی توصیف می نماید.

بطور خلاصه، مکاشفه خدا در گذشته حاوی مطالب بسیاری است که در ارتباط با پرستش هستند. این موارد نشانگر بر خورد خدا هم نسبت به آنانی است که پرستش حقیقی را به او تقدیم می کنند و هم نسبت به آنانی است که در این راستا قصور می ورزند. این موارد، هم توصیف‌گر نگرشی است که باید همراه پرستش باشد. این مکاشفات تعیین کننده نتایج و عواقب ایمان و بی‌ایمانی است.

خدا با انسانهای معاصر نیز از طریق پسرش، عیسی مسیح سخن می گوید.

اگرچه نقشه خدا برای رستگاری و نجات بشریت، پیش از مسیح برانسان پوشیده بود، اما اراده او اکنون آشکار گردیده است. پسر خدا، عیسی مسیح، حامل نجات بود. شخصیت او، اعمال او، و حاکمیت او، او را در مرکز صحنه قرار می دهد. قدرت، عدالت، داوری، و نجات در او تمرکز دارد. آنچه که خدا به انسان معاصر گفته است، از طریق عیسی گفته است. سخنان پسر خدا و سخنان الهام

شده دربارۀ او در عهدجدید یافت می شوند. ظهورعیسی مسیح حامل نتایج عمیق و برجسته ای بر مفهوم پرستش است.

در دوران باستان، خدا، انسان را به شکل های گوناگون هدایت می نمود، در حدود دوهزار سال پیش، او پسر خود را فرستاد تا بجای او سخن بگوید. عیسی "کلمه خدا" بود که جسم شد، وارث همه چیز گردید. عیسی که تجسمِ (تصویر، صورت، شباهت Image) ذات خداست، جلال پدر را منعکس می سازد. همه چیز بوسیله قدرتِ او نگاه داشته شده است. هنگامی که پسر به زمین آمد و مجدداً بسوی پدر بازگشت، طهارت گناهان را به انجام رسانید و به دست راست خدا جلوس نمود. (عبرانیان 1 : 1 -3)

پسر خدا، بالاتر از تمامی فرشتگان است. اول اینکه فرزندِ خدا بودنِ او بر مقام یگانه او گواهی می دهد. دوم، فرشتگان او را می پرستند. سوم، پسر سلطنت می کند اما فرشتگان خدمتگزارند. از آنجا که او به عدالت عشق می ورزد، خدا او را بالاتر از هر وجودِ دیگری مسح کرده است. فرشتگان، آنانی را که وارثِ نجات خدا خواهند بود خدمت می کنند (عبرانیان 1 : 4 – 14).

بر اساس حقایق والایی که هم اکنون بیان شد، هر فردی باید توجهی جدی نسبت به پیام انجیل نشان دهد. اگر سخنان خدا که بوسیله فرشتگان و انسانها در دوران باستان به بشر سپرده شد امانت خود را به اثبات رساند، سخنان خدا از طریق عیسی نیز حقانیت خود را به اثبات خواهد رساند. گناه و نا اطاعتی عواقبِ شرّی به همراه خواهند داشت. چنانچه فرد، به نجات خدا در عیسی مسیح بی توجه باشد نمی تواند از این عواقب بگریزد (عبرانیان 2 : 1 – 4) از آنجا که پرستش به شکلی مستقیم با ایمان گره خورده است، پاداش آن، وجد و شادی به همراه می آورد؛ بی توجهی به آن می‌تواند عواقبی جدی به همراه داشته باشد.

نوشته‌جات عبرانی موقعیتی مهیا می کنند که بتوان دیدگاهی پخته تر نسبت به عیسی مسیح ارائه داد. این متون قدرتمند و متقاعد کننده اند. از این متون به این نتیجه می رسیم که اگر با سخنان مسیح با بی اعتنایی برخورد شود، باید انتظار داوری قطعی را نیز داشت.

ب – خدا مردان و زنان را به تشکیل یک "جماعت پرستشی" فرا می خواند.

انسانها به شکل فردی نجات می یابند. اما خدا این افراد را به داشتن یک رابطه متقابل فرا می‌خواند. مسیحیان در کنار عبادت فردی و خدمت روحانی خود، متعلق به کلیسا هستند که بدن روحانی عیسی مسیح است. در نقشه الهی خدا، آنان گرد هم می آیند تا دعا کنند، در شام خداوند با مسیح مشارکت کنند و یکدیگر را بنا نمایند. از این جهت، مسیحیت هردو جنبه پرستش جمعی و فردی را در برمی گیرد.

کلیسا به عنوان یک جماعت پرستش کننده، دعوت شده است تا خود را وقف عبادت خدا و خدمت مردم نماید. اعضای آنان باید به درک این مسئله نائل شوند که کلیسا خوانده شده است تا (1) به خدمات و عبادات مشغول باشد. (2) رفتارهایی را الهام بخشند که شایسته فردی است که بدن خود را به عنوان یک قربانی زنده به خدا تقدیم نموده است (3) تجربیات غنی پرستشی- خدمتیِ فردی را تقویت و تشویق نماید. تنها کلام خداست که بصیرتی شایسته از اعماق پرستش حقیقی به انسان ارائه می نماید.

هر ایمانداری هیکل خداست (1 قرنتیان 6 : 19)، همان گونه که هر جماعت مسیحی که او عضوی از آن است هیکل خداست (1 قرنتیان 3 : 16 – 17 ، افسسیان 2 : 18 – 22). مسیحیان سنگهای زنده ای هستند که یک عمارتِ روحانی را شکل می دهند و کهانت مقدسی که قربانیهای روحانی را از طریق عیسی مسیح به خدا تقدیم می نمایند (1 پطرس 2 : 5). بنابراین مسیحیان، مردمانی هستند که خدا ایشان را خوانده است تا بدل به جماعتی برای حمد و پرستش او باشند. آنان افرادی درخشان هستند که تطهیر گردیده اند لذا حامل رفتارهایی هستند که نشان خدا بر آنهاست و جلال خدا را به جهانی تاریک و جسمانی اعلام می نمایند.

پ _ پرستش مسیحی در نوع خود بی نظیر است چرا که بر پایه مسیح شناسی قدرتمندی استوار است.

اناجیل، عیسی را به عنوان آن مسیح موعودی که خود را قربانی گناهان بشر می نماید معرفی می کنند. اعمال رسولان اعلام می نماید که در هیچ فرد دیگری نجات وجود ندارد. رومیان آشکار می سازد که چگونه عدالت از طریق ایمان به عیسی، بدل به واقعیت می گردد. افسسیان به این مطلب اشاره می کند که چگونه کلیسا بدن مسیح است. کولسیان اعلامگر پری خدا در مسیح است. عبرانیان تأکید می کند که خدا سر انجام در پسر خود، عیسی با ما سخن گفته است و برتری پسر را بر فرشتگان، موسی، و

ساختارهای عهدعتیقی تأکید می نماید وکتاب مکاشفه مسیح پیروزمند را به مقامی از حرمت و احترام در کنار خدا برمی افرازد.

عهدجدید، به نوعی شرحی بسط یافته بر مضمون پرستش است. عهدجدید آشکار می سازد که چگونه هدف جاودانی خدا، با فرستادن عیسی مسیح که خدا را در همه اعمال خود جلال داد، به تحقق رسید. مسیحیان، خدا را از طریق فرزند او می پرستند، فرزندی که نماینده آنان در حضور پدر است. خدا شکلی حقیقی از پرستش را برای انسان آشکار نمود و نقش انسان در مقابل، جلال دادن خداست.

عهدجدید علاوه بر ارائه الگویی مسیح محور برای پرستش، در عین حال پرستش را از طریق نصایح و راهکارهای عملی تشویق می نماید. سرتاسر اشارات عهدعتیق به شکل درهم تنیده و نه به عنوان متون برهانی و اثبات گر بلکه به عنوان پیش زمینه ای برای مسیح شناسی عهدجدید بکار می آید.

اشارات پیوسته به پرستش در عهدعتیق وجود دارد. پرستش نمی تواند از دیگر خصوصیات مبحث ایمان منفک و مجزا شود. رفتارهای فردی، آیین ها و مراسم، و نگرش و طرز برخورد، عناطر جوهری این ساختارند.

قسمت 2 _ پرستش مسیحی در عهدجدید.

از آنجا که عهدجدید رساله ای راهنما در باب پرستش نیست، ایجاد یک فضای تلفیقی دربارۀ موضوع پرستش می تواند مخاطره آمیز باشد. در عین حال به منظور ایجاد یک مباحثه هوشمندانه بر سر این موضوع، نیاز مند دست زدن به این مخاطره هستیم.

الف _ پرستش در کلیسا، معبد و کنیسه، دعا و سرود خوانی .

پرستش در عهدجدید منحصر به یک مکان نیست. واژه ای که برای "کلیسا" استفاده می‌شود در حقیقت اشاره به جماعت های مسیحی دارد. معبد (هیکل) و کنیسه، اشاره به پرستش یهودیان دارد. با وجود این در دوران اولیه کلیسا اوقاتی بود که مسیحیان در عمارت های یهودی گردهم می آمدند. فعالیت گروهی در هیکل، منحصر و محدود به حیاط هیکل بود. اما خود هیکل اشاره به مفاهیم و فعالیتی داشت که بعدها به بخشی از پرستشِ مسیحی مبدل گردید، البته به شکلی کاملاً تازه. هیکل به عنوان یک ساختمان و

ساختار فیزیکی در سال 70 پس از میلاد نابودشد. دیگر نیازی به ساخت مجدد آن نبود، زیرا ماهیت پرستشِ مسیحی نیازی به آن نداشت.

شما چگونه کلیسا را به عنوان یک جماعت پرستشی درک می کنید؟

ایمانداران ممکن است به عنوان مسیحیان چه عمل متفاوتی را همانند یهودیان و یا بی دینان انجام دهند؟

پرستش یعنی بالاترین ارزش را به خدا نسبت دادن. پرستش به معنای تجلیل ازخدا به خاطر ترس و یا دریافت چیزی از او نیست. ایمانداران اولیه خارج از اورشلیم، ظاهراً از میان فرقه های یهودی ای بودند که به شدت متأثراز پرستش در کنیسه ها بودند. عیسی در حالی که برای هیکل ارزش قائل بود، پرستش منعکس کننده انتظار و امید به بازگشت عیسی بود، همانگونه که در کاربرد واژۀ "ماراناتا" (خداوند ما بیا) در زبان آرامی به آن اشاره شده است. اطلاعات برگرفته از دوران پس از تبعید نشان دهنده یک هماهنگی منجسم در سرود خوانی میان دو گروه سرایندگان و نوازندگان است. کتاب سرودنامه کلیسای اولیه حاوی هیچ سرودی نبود که برگرفته از پرستش های بت پرستان یونانی و رومی باشد. حتی شامل هیچ سرودِ دیگری نیز نبود که به وسیله انبیای عهدجدید سراییده شده باشد. این سرودنامه، کتاب مزامیر بود.

ب) اعترافات، موعظه، و هدایا (خدمات مالی).

پرستش یک رابطه متقابل است. خدا از طریق موعظه با انسان سخن می گوید و انسان از طریق اعتراف و هدایا به او پاسخ می دهد. بیانات ساده ایمان در عهدجدید می توانست منعکس کننده پیکره ای از تعالیم باشد که در اعلانات عمومی مورد استفاده قرار می گرفت. ایمان، حفظ آن تعلیم و آموزه ای بود که پرورش یافته به نسل بعدی منتقل می گشت. ایمان عنصری بود که باید در آن ثابت و استوار بود، به ویژه در زمان تردیدها و تمایل به بدعت ها و ارتداد. در کنایس شریعت موسی خوانده می شد، ابتدا به زبان اصلی که عبرانی بود و سپس ترجمه آرامی آن که Targums (تارگوم ها) نامیده می شد. هدفِ اولیه از هدایای مالی در کلیسای اولیه کمک به افرادی بود که در فشارها و سختی ها به سر می بردند و نه تحصیل جوانان ویا بنای ساختمانی جهت پرستش، و نه حتی ارسال مبشرین. بر اساس توصیه های عهدجدید، هدایای مالی باید بر

مبنای نیت قلبی، به طور منظم و با قاعده اهدا می شدند. ده یک (ده درصد) که حکمی برجسته در شریعت موسی است، در توصیه های عهد جدید به مسیحیان دیده نمی شود.

پ – تعمید آب و شام خداوند.

از تعمید آب و شام خداوند در تاریخ کلیسای اولیه عموماً به عنوان آئین‌ها نام برده شده است (اما نه در کتاب مقدس). در تعمید آب فرد در مرگ و قیام مسیح با او متحد می شود. در شام خداوند، شخص حیات در مسیح را جشن می گیرد. تعمیدی که یهودیان در گذشته انجام می دادند برای ورود غیر یهودیان (امتها) به ایمان یهودی صورت می گرفت. اما تعمید مسیحی برای یهودیان و غیر یهودیان بطور یکسان بر این امر تاکید داشت که مفهوم پاک شدن از گناه و ورود به قوم خدا به درستی درک گردد. تعمید دادن" در نام عیسی مسیح" این معنا را داشت که این مراسم به عنوان اعتراف و اقرار به مسیح و عملی در تسلیم به اقتدار او صورت می‌گیرد. در تعمید آب شخص در مرگ و زندگیِ قیام یافته مسیح شریک می گردد.

نگاه کلیسای اولیه در انجام آئین شام خداوند به آخرین شامی بود که عیسی با شاگردان خود داشت. در این آئین فرد در خون و بدن عیسی شریک می شود. در تاریخ کلیسای اولیه به تدریج شام خداوند را Eucharist نامیدند که به معنای "شکر گزاری" است.

قسمت 3 . سرود خوانی

سرود خواندن یکی از آن اعمال پرستش است که از قلب پرستنده جاری می شود. انواع بسیاری از سرودها می تواند برای این امر مناسب باشد. اشعار کهن و معاصر هر دو می توانند طعم خوبی در دهان پرستنده به جا گذارند. تنها چند بخش کوتاه از عهد جدید، سرود خواندن در پرستش را مطرح می‌کنند اما بخشهای دیگر شواهدی ارائه می دهند دال بر وجود برخی سرودها و قطعات کهن که در کلیسای اولیه به عنوان بخشی از پرستش سراییده می شد.

متن زیر با عنوان " قطعات روحانی در عهد جدید و مفهوم آن در سرود شناسی امروز" نوشته سی.مایکل.ماس جهت درک بیشتر مطلب آورده شده است.

هنگامی که شخصی واژۀ (سرود روحانی)Hymn را با توجه به پرستش معاصر می شنود، به یاد سرود خوانی جماعتی می افتد. زمانی که محققین عهد جدید از واژۀ Hymn برای توصیف قطعه منتخبی از کتاب مقدس استفاده می کنند، در حقیقت از بخشی صحبت می کنند که دارای خصوصیات سرودی (Hymnic) است. مقوله Hymn می تواند در برگیرنده، اعترافات، بحث و جدل، دستورالعمل وعبارات تسبیحی و نیایش باشد. این واژه می تواند برای اشاره به کلیه گونه‌های شعر "مذهبی و آیینی" به کار رود و یا می تواند در یک مفهوم محدودتری اشاره به یک سرود ستایشی باشد.

منطقی است اگر فرض کنیم که برخی قطعات این گونه سرودها، راه خود را به درون عهد جدید نیز باز نموده اند. Hymn ابتدائی ترین شکل بیان احساسات در کلیسای اولیه بود. پیغام کلیسا، خود را در قالب سرود بیان می داشت. شواهد و مدارک گواهی می دهند که Hymn ها بخش مهمی از پرستش را در کلیسا و حتی در گروه های مذهبی قرن اول به عهده داشتند. سرود هایی که به صورت تحلیلی (سئوال و جوابی) خوانده می شدند می توانستند قالبی تعلیمی برای نوایمانان داشته باشند (بروس) و نقش یک واسطه دلپذیر و مناسب را برای تعلیم در مقابل دستور العمل های الهیاتی داشتند (سلوین) و شکلی از تعلیم را به دست می دادند که حفظ و به خاطر سپردن آن بسیار آسان تر از بیانیه های مجرد و خشک دربارۀ حقیقت بود(گوتریه). برای شناسایی یک قطعه به عنوانHymn می توان از سه معیار سود جست. یکی اینکه سرود در درجه اول به دست نگارنده متن سرائیده نشده ولی در متن آمده است، و یا اینکه به دست نگارنده متنی که در آنجا بکار رفته سراییده نشده است یا توسط نویسنده با هدف و مقصود دیگری به نگارش در آمده است. دوم اینکه، آن قطعه نگارش یافته حامل ماهیتی شعری است. سوم اینکه، شخص بتواند میان این قطعه و قطعات دیگری که در کلیسای اولیه صرفاً برای بیان اعترافات مسیحی مورد استفاده قرار می گرفت، تمایز قایل شود.

الف: معیار تشخیص قطعات Hymn

بخش اعظم مباحثات معاصر پیرامون چگونگی ساخت یک قطعه سرودی در دام نوعی استدلالهای تسلسلی گرفتار آمده است. فرض این است که سرودها تماماً ماهیتی مسیح شناختی داشتند. زیرا فرقه ها، سرودها را کاملاً مسیح شناختی می شمردند. به هر

وجه، یکی از معیارهای شعری در سرودها، حضور عنصر مسیح شناسی بود. این استدلال می تواند به سهولت، بخش هایی را که بر زندگی مسیحی تاکید دارند به جای اینکه تاکید اولیه آنها بر تعالی طبیعت مسیح یا تجسم او و یا کار عظیم رهایی بخش او باشد از معادله حذف نماید.

گرایش محققین معاصر برای تشخیص Hymn در عهد جدید بر دو معیار کلی استوار است: (1) خصوصیات سبکی (2) خصوصیات منحصر به فرد زبان شناختی. مقوله دوم را باید بیشتر بسط و توسعه داد تا بتوان قواعد نحوی و ترکیبی را نیز بدان افزود یعنی مواردی که می تواند اثر را به مولف دیگری نسبت دهد و یا نشان دهنده کاربرد ثانوی نویسنده از آن موارد در متن دیگر علاوه بر متن اصلی باشد. با این تفسیر این دو معیار کلی می تواند روشی رضایت بخش در طبقه بندی این مقوله ارائه نماید.

خصوصیات سبکی

1-حضور عبارات دیباچه ای (مقدمه ای) به شکلی پیوسته هم نشان دهنده حضور تجانس(هم ریشگی واژگان) و هم Hymn است. این عبارات در برگیرندهٔ یک خط سیر ساده حفظی (Hoti) در انتهای افعال است، معادل با علاماتِ نقل قول در دوران معاصر("...")؛ نیز حضور یک فرمول مقدمه ای مثل Kathos gegraptai ؛ همچنین کاربرد برخی کلمات هم خانواده یونانی(Homologia – Homologe, Pistis – pisteu, Marture-Martus)؛ و حضور بندهای تکرار شونده در مقدمه، مثل Hos...huparxhon در رساله فیلیپیان 2 : 6 به ویژه در موقعیت هایی که آن بند هیچ پیشینه قبلی نیز ندارد. "نوردن" دربارهٔ این گزینش آخری بر این باور است که کاربرد بندهای تکرار شونده که با hos... شروع می شوند، مشخصه بیشتر سرودهای مذهبی و دعا نامه های دوران هلنی (Hellenistic) است.

Hymn-2 و تجانس کلمات، در عین حال دارای کیفیتی ضرب دار (آهنگین) هستند که به ویژه هنگامی که با صدای بلند خوانده می شوند قابل تشخیص است. این ضرب می تواند با استفاده از وجوه وصفی و بندهای تکرار شونده و به منظور کشش بیشتر روی عبارات خلق گردد. از این زاویه، بسیاری به کیفیت متمایز ضرب آهنگ در اول پطرس 1 : 3 – 12 اشاره می‌کنند. اگرچه وزن در این

اشعار کاملاً دقیق نیست اما تمامی سرودهای روحانی (Hymns) دارای وجه تشابهات وزنی هستند.

3- مترادف گرایی یک عنصر قالب و برجسته در اشعار عبرانی است. یک " وزن " معمولاً به عوض اینکه بر روی اصوات پایه گذاری شود، بیشتر بر پایه افکار و عقاید خلق می شد. ساده ترین شکل آن دو بیتی ای است که خط دوم آن بیان مجدد خط اول است در قالبی مثبت یا منفی و یا اینکه تفکرات درونی خط اول را به شکلی تکمیل شده و پیشرفته تر در خط دوم بیان می دارد. بنابراین، تعجبی نیست که مترادف گرایی را به عنوان یکی از عناصر کلیدی وزن در این اشعار بیابیم. به همین ترتیب، مادامی که تجانس (همریشگی کلمات) به منظور حفظ کردن اشعار در سرودها به کار می رود، می توان دریافت که مترادف گرایی به عنوان ابزاری مشترک در تجانس مورد استفاده قرار گیرد. با وجود این، مترادف گرایی ابزاری فراگیر وادبی است که شخص الزاماً نباید هر بار که آنها را در ادبیات عهد جدید می بیند، گمان برد که باید با یک (Hymn) روبرو است.

4- برخی ساختارهای دستور زبانی (قواعدی، گرامتیک) منحصر به فرد، به کاربرد یک منبع اشاره دارد و در خدمت اشارات صنفی سرودها هستند. کاربرد گستردۀ سرودهای تحلیلی(سئوال و جوابی) مشخصه دوران هلنی یونان است. نوردِن اظهار می دارد که در سرودهای مذهبی و دعانامه های آن دوران، وجوه وصفی به طور خاص و به فراوانی مشاهده می شود. وجود وصفی در سرودها نه تنها این امکان را به برخی عبارات خاص می داد که تولید ضرباهنگ کند، بلکه حضور آنها به خلق عنصر دیگری نیز در Hymnمی انجامید که " توانایی سرود خواندن "بود .

5- آنچه که گلوئر(Gloer) آن را " یک معیار ویژه و بسیار مهم در شناسایی Hymn " می نامد تنظیم محتوای بندها، قطعات و چرخشهای آوایی هست. در حالی که این معیار، معیاری عموماً پذیرفته شده است، با وجود این بخش اعظم مباحثات بر سر چگونگی تنظیم دقیق این آثار صورت می گیرد. بحث محققینی که فیلیپیان 2 : 5 – 11 را Hymnمی‌دانند بر سر تعداد بندها و چرخش های آوایی است و اینکه آنها کجا شروع می شوند و کجا پایان می یابند .

6-آخرین عنصر سَبکی، در برگیرندۀ کاربردِ ساختارهایِ به غایت سبک گونه و ابزارهایِ بدیعی (فصاحت کلامی) است. همچنین

شیوه ای که در آن چندین کلمه با حرفی یکسان آغاز می گردند، یا شیوهٔ ضربدری کلمات یا استفاده از کلمات متضاد، parison (مثل کلماتی که آوایِ پایانیِ آنها ایجاد ریتم و قافیه می کند)، homoeoptoton (مانند تشابه قالب ها در ابتدا، وسط، و پایان یک خط)، homoeoteleuton(تکرار همان قالب پایانی)، یا Isocolon (برابری کامل بندها).

موارد زبان شناختی، نحوی، و معنا شناختی.

خصوصیات زبان شناختی و موارد مربوط به معنا شناسی که می توانند منجر به شناسایی یک Hymn گردند، مقدمتاً اشاره به واژگان غیر معمول و ماهیتی بی ترتیب در اشعار دارند که مانع از حرکت نرم و روان محتوا هستند. یک Hymn یا سرودِ Homology تجلیلی می تواند حاوی کلماتی باشد که کاربرد آنها برای نگارنده سرود، غیر معمول باشد. (مثل Hapax legomena) یا کاربرد واژگانی که استفاده از آنها برای نویسنده امری عادی است اما در یک قطعه خاص مفهومی غیر عادی می یابند. برای نمونه" لوهسه" به 15 کلمه در کولسیان 1 : 15 – 20 اشاره می کند که در هیچ یک از رسالات پولسی دیده نمی شوند و در صورت بکار برده شدن نیز معنایی کاملاً متفاوت دارند.

محتوای سرودی که با ماهیت بی ترتیب" گلوئر" همخوانی دارد، محتوایی است که می تواند مانع از حرکتِ روانِ فکر در یک متن بزرگتر باشد. این امر نشان دهنده این است که تنها بخشی از متنِ نقل قول شده می تواند موضوع مبحث Hymn باشد. این بخش حتی می تواند منجر به یک ناهنجاری گرامری (دستور زبانی) در متن شود مثل آنچه در اول تیموتائوس 3 : 16 می بینیم. این امر ممکن است به شکل یک تغییر ناگهانی در ضمایر شخصی ظاهر شود. مثل تغییر ضمایر دوم و سوم به ضمیر اول درضمایر جمع کولسیان 1 : 15 – 20 .

قطعاتی که به عنوان Hymn یا Homology(بیانات ساده ایمانی) شناخته می شوند، ضرورتاً نباید حاوی تمامی عناصر بالا باشند. البته به منظور این طبقه بندی لازم است تا آن بخش بیش از یکی از این خصوصیات یا مشخصه ها را دارا باشد. کلوئر با نقل قول از استاوفر (Stauffer) این تلاظ را چنین بیان میکند. " ابزار سنگ تراشی در دستانِ محققی که مایل است Hymn ها و Homology هایی را که در ادبیات عهد جدید موجود است همچون کریستال

هایی که در یک توده سنگی بی‌شکل وبی نظم وجود دارند را بیرون بکشد."

حال هنگامی که یک متن دارای چندین مشخصه از موارد ذکر شده باشد باید به بررسی این مطلب پرداخت که آن متن یک Hymn است یا یک Homology (بیان و اعتراف ایمانی)؟ گلوئر، نشانه هایی را که میتواند به تمایز و تفکیک این دو کمک کند به شکل زیر بیان می نماید: Homology ها متمایل به بیان " حقایق ایمانی " هستند؛ آنها از زبانی ساده به همراه عباراتی فشرده استفاده می کنند و غالباً حاوی نوعی قدرتِ استدلالی غیر مستقیم هستند. Hymn ها(سرودهای روحانی) از سوی دیگر بیشتر حالت انتزاعی دارند و از زبانی متعالی استفاده میکنند؛ آنها دارای سبکی به غایت برتر و آمیخته با شیوهٔ وصفی، وزن، و قافیه هستند؛ آنها را می توان در قالب بیت، مصرع و آیات ساخت؛ Hymn ها گرایشی تمجیدی و ستایشی دارند.

ب – قطعاتی که در این حوزه جای می گیرند

در حالی که این یادداشت کوتاه امکان صرفِ زمانِ کافی برای بررسی بخش هایی که از سوی نویسندگان گوناگون به عنوان Hymn (سرود روحانی)معرفی شده اند را ندارد، با این حال این بخش ها به خوبی در این حوزه جای می گیرند و بنابراین می توانند به عنوان یک ماخذ اطلاعاتی در شناسایی محتوا و هدفِ قطعاتِ Hymn در عهد جدید به کار آیند. قطعات زیر را نباید جامع و فراگیر پنداشت، این قطعات بیانگر موقعیت کنونیِ نویسنده در مورد برخی از متن های عهد جدید است که احتمالاِ جزو (سرودهای روحانی)Hymn هستند.

وظیفه تشخیص Hymn ها(سرودهای روحانی) و Homology ها(جملات متشابه) در ادبیات پولسی، به ویژه در رومیان، وظیفه ای نسبتاً دشوار است. بسیاری از محققین بر این باورند که تعدادِ بیشماری Hymn(سرود روحانی) در رساله رومیان وجود دارد مثل 1 : 3 – 5 ، 4 : 35 ، 8 : 30 و 34 – 36 ، 11 : 33 – 36 . کاملاِ منطقی به نظر می رسد که پولس به منظور اطمینان بخشیدن به مسیحیان روم در مورد درستی و صحت سخنان خود و نیز درستی و صحت انجیلی که اعلام می نمود از متون و روایات سنتی نقل قول نماید. اما همان گونه که موریس اشاره نموده است، باید دریافت که این " اعتقاد" یا "سروده" متعلق به روم است یا قرنتس؟ اگر متعلق به

قرنتس است، رومیان چگونه آن را می دانند؟ اگر رومی است، پولس چگونه آن را می داند؟ از آنجا که این متون تکرار کنندۀ آن " حقایق ایمانی " و ضمناً کوتاه هستند. و در عین حال فاقد آن ساختارهای پیچیده هستند، بهترین فرضِ ممکن این است که آنها را Homology یا متون روایتی و سنتی بدانیم که از سوی پولس مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفته اند تا بتوانند بهتر و بیشتر در خدمت اهداف جاری او باشند (مثل رومیان 1 : 3 – 5، 4 : 25 ، 8 : 30 و 34 – 36 ، اول قرنتیان 8 : 6 ، 15 : 34 ، اول تیموتائوس 6 : 15 و 16).

خارج از ادبیات پولسی، عبرانیان 1 : 3 و یا در مجموع 1 : 1 – 4 نیز از سوی بسیاری به عنوان یک سرود روحانیHymn نامیده شده است. این نویسنده در موردِ این ادعا که عبرانیان 1 : 3 یک قطعه Hymn است با اظهار نظر" لِین" که آن را کم و بیش فاقد مدارک لازم برای این ادعا می داند موافق است! با وجود این، تایید و موافقت مشروط با نظریه فوق را تنها می توان به سبب بخشِ آغازین این قطعه به عنوان قطعه ای از یک ماخذ پرستشی اعلام نمود. از دیدگاهِ ادبی، آیه 3، آن گونه که گفته شده است دارای برجستگی و تمایز در متن نیست. ضمیر ملکی ای که در آغاز Hymn در آیه 3 به آن اشاره شده است در حقیقت ضمیر سوم ملکی است که بستگی به ضمیر مرجع یعنی"پسر" .... دارد.

تنها ادبیات غیر پولسی که در عهد جدید می توان به عنوان یک Hymn شناخته شود اول پطرس 3 : 18 – 22 است. "مایکلز" به درستی این قطعه را تمجید می نماید هنگامی که می گوید، " تقریباً یک توافق جهانی بر سر این موضوع وجود دارد که پطرس در آیات 18 – 22 بر اساس یک محتوای سنتی سخن می گوید، اما در مورد ماهیت این محتوا توافق اندکی وجود دارد، به این معنا که: آیا این متن در برگیرندۀ یک Hymn سرود روحانی مسیحی اولیه است یا اعتراف ایمانی که احتمالاً در ارتباط با تعمید آب از آن استفاده شده است؟ بخش عمده ای از این متن شامل بیاناتِ ساده و کوتاهی است که به احتمالِ زیاد بیانگر این امر است که موضوعات و مواردی که پطرس از آن استفاده نموده یک Homology بوده است.

Hymn سرود روحانی

رومیان 11 : 33 – 36 متنی است که می تواند نمایانگر یک Hymn باشد.

" زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا؛

چقدر بعید از غور رسی است احکام او،

و فوق از کاوش است طریقهای وی،

زیرا کیست که رای خداوند را دانسته باشد؟

یا که مشیر او شده؟

یا که سبقت جسته، چیزی بدو داده،

تا به او باز داده شود؟

زیرا که از او به او و تا او همه چیز است،

و او را تا ابدالالاد جلال باد! آمین." ترجمه موسوم به ترجمه قدیمی

موریس می گوید، در حالی که مایکلز از این متن به عنوان یک Hymn سخن می گوید، با وجود این" بلک "ترجیح می دهد آن را یک Doxology (ستایش – تمجید و نیایش) بشمارد. موریس با این نظر موافق است. خواه این متن را Hymn بنامیم یا غیره، این بخش یک Doxology (سرود ستایش) است. گلوئر این متن را یک -God Hymn معرفی می نماید(نگاه کنید به استدلال زیر) و اظهار نظر می کند که این متن به همراه God-Hymn های دیگر،احتمالاً دارای هیچ عنصر مشخص مسیحی نیست و بنابراین و احتمالاً از منابع دیگر خارج از مسیحیت وام گرفته شده است. این متن حامل مشخص های ذکر شده بسیاری است که می توان برای تشخیص یک Hymn از آنها استفاده نمود. این متن تاییدی مکمل بر استدلالِ پولس مبنی بر جایگاهِ اسراییل است که در این بیان جای می گیرد " شگفتی تحسین برانگیز و ستایش".

افسسیان 5 : 14 می تواند روشن ترین نمونه Hymn در عهد جدید باشد. بنابراین می گوید:

" ای تو که خوابیده ای، بیدارشده،

از مردگان برخیز،

تا مسیح بر تو درخشد" ترجمه موسوم به ترجمه قدیمی

همان گونه که بروس Bruce اشاره کرده است" قیاسِ میان نور و تاریکی با همان فرمولی به هم متصل شده اند "(Dia legei) که نقل قول مزمور 18 : 68 در افسسیان 4 : 8 با هم گره خورده اند، اما نه به عنوان یک متن کتاب مقدسی. این متن در بهترین شکلِ خود، پژواکی است دور از دو متن عهد عتیق : اشعیا 26 : 19 (ای شما که در خاک ساکنید، بیدار شده ترنم نمایید) و اشعیاء 60 : 1 (برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است). بروس، این نقل قول را یک Tristich توصیف می کند که بهترین تفسیر آن یک Hymn سرود روحانی تعمیدی اولیه است که جماعت بوسیله آن به شخص نوایمان که از خواب مرگ روحانی به روشنایی حیات وارد می شود تبریک می گویند." خواه این متن را یک Hymn تعمیدی بدانیم یا خیر، واضح و روشن است که هدف آن دعوت شنوندگان به یاد آوری این نکته است که گرچه آنان زمانی فرزندان تاریکی بوده اند، اما اکنون فرزندان نور هستند و باید بر طبق این حقیقت زندگی کنند. این Hymn در ضمن نشانگر آن است که یک Hymn می تواند نه فقط خطاب به خدا یا مسیح باشد، بلکه می تواند خطاب به ایمانداران نیز باشد. بی تردید این Hymn ریشه در ظهور مسیح دارد، اما اهمیت اولیه آن نه در تجلیل از خدا یا مسیح، بلکه بیشتر در تشویق و تقویت ایمانداران است.

شاید تا به حال دربارهٔ هیچ متنی به عنوان یک Hymn آن اندازه مطلب نوشته نشده است که دربارهٔ فیلیپیان 2 : 6 – 11 نگاشته شده.

" که چون در صورت خدا بود

با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،

لیکن خود را خالی کرده،

صورت غلام را پذیرفت،

و در شباهت مردمان ظاهر شد.

و چون در شکل انسان یافت شد،

خویشتن را فروتن ساخت،

و تا به موت،

بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید!

از این جهت خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود

و نامی را که فوق جمیع نام هاست بدو بخشید،

تا به نام عیسی هر زانویی

از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،

و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است،

برای تمجید خدای پدر." ترجمه موسوم به ترجمه قدیمی

"هاوتورن" پس از اشاره به " مشکلات تفسیری" و تفاوتهای مربوط به تنظیم دقیق این متن، بحثهای مربوط به مولف، جایگاه، و هدف متن، منابع مورد استفاده در نگارش متن، و غیره اظهار می کند که" با وجود تمامی این امور، حداقل یک نکته وجود دارد که مورد توافق تقریبی همه محققین جهان است. و آن این است که آیات 6 – 11 نمونه زیبایی از یک Hymn در دوران اولیه کلیسا را ارائه می دهد.همه عناصر این بخش از جمله چگونگی آغاز آن، وزن آهنگین و ضربدار کلمات، الگوی چرخشی جملات، منحصر به فرد بودن واژگان آن، و غیره و غیره، همگی به این حقیقت اشاره دارند که این قطعه یک Hymn مسیحی در وصف عیسی است." البته هنگامی که به تجزیه و تحلیل ساختاری این Hymn می رسیم، تمامی توافقات محققین از میان می رود. آیا این Hymn یک سروده شش بیتی است یا 3 خطی که سه بیت آن بر حقیر شدن مسیح و سه بیت آخر آن بر تعالی مسیح تاکید دارند(این عبارت thanatou de staupou بخشی از سرودۀ اصلی نیست)! یا اینکه باید آن را به عنوان شش دو بیتی در نظر گرفت، که به شکلی متناسب برای سرود خوانی تنظیم گردیده است؟ یا اینکه آیا پنج بیت با درازای متفاوت، چهار بیت با چندین کلمه و عبارات از قلم افتاده یا 3 بیت با تاکید بر مراحل سه گانه وجودی عیسی یعنی، پیش از حیات زمینی، و تعالی او در این قطعه وجود دارد؟ همان گونه که هاتورن بررسی نموده است، اگر چه ممکن است این Hymn به دلایل مسیح شناختی یا نجات شناختی ساخته شده باشد، ولی پولس آن را به دلایل اخلاقی نقل می کند. سرود، با مسیح، پیش از تجسم او آغاز می شود که به رغم اولوهیت خود از آسمان به زیر می آید، آگاهانه حقیرترین جامه را بر خود می پوشد یعنی غلام و حتی تا به نقطه

مرگ مطیع می گردد. در پیامد این عمل او خدا او را به مقامی بلند رفیع می سازد، برتری ای که نهایتاً تمامی مخلوقات عالم آن را تایید خواهند نمود. گرچه این Hymn صراحتاً، شنونده را به یک زندگی مسیحی دعوت نمی کند اما به این حقیقت اشاره دارد که کار خدا در عیسی چیزی است که همگان باید آن را تایید و بر اساس آن زندگی کنند. بی تردید این همان دلیلی است که پولس به خاطر آن این Hymn را ذکر میکند.

OBrian می گوید" بخش عمده ای از تفکر تحقیقی عهد جدید، کولسیان 1 : 15 – 20 را سروده ای متعلق به دوران پیش از پولس که درجریان تفکریِ این رساله جای داده شده است می شمارند". این آیات چندان پذیرش جهانی فیلیپیان 2 : 6 – 11 را میان محققین ندارند. اگر چه فیلیپیان 2 : 6 – 11 در ترجمه NIV و نیزدر فارسی در ترجمه موسوم به ترجمه قدیمی قالب شعری به خود گرفته است اما در اصل فاقد غالب شعری است. همان گونه که قبلاً اشاره شد، مارتین به این قطعه همچون یک Hymn اما به مفهومی متفاوت از آنچه مسیحیان اولیه می سرائیدند، نگاه می کند. بروس، هرگز کاملاً خود را در موقعیتی که این قطعه را یک Hymn بنامد قرار نداده است. او می گوید، " این شش آیه به شکل یک نثردارای وزن در این بخش آورده شده اند که این گونه آثار در بیشتر سراییده های (سرایش های) اولیه مسیحی دیده می شود" و سپس در زیر نویس همان صفحه از توضیح و تفسیر خود شروع می کند به نامبردن از نویسندگان بیشماری که " یک Hymn داری ساختار" را متمایزمی‌دانند که تعداد آنها تقریباً به یک صفحه کامل می رسد. بیشترین بحثها بر سر ساختار سرودی، تعداد ابیات، و الحاقات پولسی در ارتباط با فیلیپیان 2 : 6 – 11 صورت گرفته است. علی رغم بحث بر سر ساختار آن، این Hymn دارای 2 تقسیم بندی مضمونی است؛ بخش اول، ارتباط مسیح با جهان و بخش دوم ارتباط مسیح با نجات جهانی که خود خلق نموده است. او صورت " خدای نادیده است، نخستزاده تمامی آفریدگان. زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه در زمین است، ازچیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و ریاسات و قوات. همه به وسیلۀ او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه استو در وی همه چیز قیام دارد. و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود. زیرا خدا بدین رضا داد که تمامی پری در او ساکن شود، و اینکه به وساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چون که به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد

بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است." (کولسیان 1 : 15 – 20) .

این Hymn با نیاز پولس در این رساله برای بیان روشن برتری مسیح به عنوان خداوند تمامی خلقت از جمله فرشتگان و قوات و نیز خداوند این خلقت تازه کاملاً هم خوانی دارد.

1 تیموتائوس 3 : 16 اکثر خصوصیاتی که بتوان از یک Hymn سرود روحانی انتظار داشت را دارد: این متن با حرف ندای مقدماتی آغاز می‌شود و دارای 6 سطر است که تقریبا شکلی یکسان دارند(سوم شخص مفرد از شکل فعلی مجهول) و با متون پیرامون خود در متن رساله بسیار تفاوت است و موضوعی شبیه موضوعات بیانات اعتقادی(Homology) و سرودهای روحانی(Hymn) را به تصویر میکشد. " گوردن فی " اظهار می‌دارد که : (این عبارات را به خودی خود تقریباً بطور قطع می‌توان یک "سرود روحانی" Hymn و یا قطعه‌ای از یک Hymn (سرود روحانی) در 6 سطر موزون دانست.)

" و بالاجماع سر دینداری عظیم است:

که خدا در جسم ظاهر شد،

و در او تصدیق کرده شد،

و به فرشتگان مشهود گردید،

و به امتها موعظه کرده،

و در دنیا ایمان آورده،

و به جلال بالا برده شد." ترجمه موسوم به ترجمه قدیمی

بحثهای قابل ملاحظه ای بر سر این موضوع که آیا این قطعه یک Hymn است یا یک بیانیه اعتقادی (یا یک Homolgy) صورت گرفته است. برخی مفسرین آن را یک متنِ Heilgeschichtliche که روایت نجات را بیان می نماید، می شمارند. فی (Fee) حتی شباهت هایی را میان این Hymn و متن" فنیِ کرازبی" (Fanny Crosby) تحت عنوان "داستان عیسی را برایم بگو" مشاهده می کند. " مصرع اول از خدمت زمینیِ مسیح می سراید، که با کلامِ پیروزی و جلال پایان می یابد. به همین شکل مصرع دوم از خدمت پیوسته

مسیح از طریق کلیسا می گوید که باز با مضمون جلال خاتمه می یابد." تشابهات فراوانی را می توان میان این قطعه و فیلیپیان 2 : 6 – 11 مشاهده کرد؛ مهم ترین آن این است که هر دو متن دارای تاکیدی مضاعف و مشترک بر فروتن شدن و خاکساری مسیح وسپس جلال یافتن مسیح هستند.

پ – نتیجه گیری.

بنابریان در اینجا با 5 قطعه پولسی روبرو هستیم که به بهترین وجه ممکن در حوزۀ تعریفی Hymn در عهد جدید جای می گیرند. سه قطعه، از حقایق محوریِ ایمان مسیحی سخن می گوید. حتی زمانی که شخص قادر به تشخیص و تفکیک میان Hymn ها و Homology است بازهم باید مد نظر داشت که Hymn ها نیز در بعدی وسیع، ماهیتی اعترافی دارند.

گلوئر اظهار می دارد که Hymn های عهدجدید را می توان درسه مقوله طبقه بندی نمود: شهادتهای اعترافی کوتاه، Hymn های خدا – محور، و Hymn های مسیح – محور. شهادتهای اعترافی کوتاه عموماً سرودهای ستایشی ای هستند که گلوئر آنها را " Hymn هایی نه کاملاً توسعه یافته" می نامد که دارای اهمیتند زیرا ممکن است به صورت Hymn سرودهای روحانی آغاز و یا پایان یابند. موارد دیگری که لازم است سرود را بدل به یک Hymn نمایند معیارهای لازم برای این مطالعه را در مسیر کمک به درک محتوای Hymn ها در طول نگارش عهدجدید در بر نمی گیرند. دریک Hymn خدا – محور ، هریک از جملات و عبارات، اعلانی است بر عظمت خدا. رومیان 11 : 33-36 و 1 تیموتاؤس 3 : 15 ب تا 16 شامل این تعریف عمومی می‌شوند. Hymn های مسیح – محورکار مسیح را جلال می دهند. این گونه Hymn ها به طور خاص با حضور مسیح پیش از تجسم او، جسم پوشیدن او، جلال یافتن او و سرانجام اقتدار مطلق او سروکار دارند. بنابراین فیلیپیان 2 : 6 – 11 و کولسیان1 : 15 – 20 از این زاویه، Hymn هایی مسیح – محور هستند. تنها (سرود روحانی)Hymn که به خوبی نمی تواند در این طبقه بندی جای گیرد افسسیان 5 : 14 است. این Hymn وعده می دهد که مسیح در ایمانداری که بر می خیزد خواهد درخشید، اما در حقیقت کار مسیح را جلال نمی بخشد. این متن می تواند برای منتقدینی که Hymn ها را سرودهایی می دانند که در حقیقت خطاب به خدا هستند، جلوه کند بعنوان مثال خطاب به خدا از طریق خطاب به یکدیگر امری فرعی و جنبی است.

باید مراقب بود که این 5 قطعه فوق به عنوان توصیفی جامع از تمامی Hymn های دوران عهدجدید توسط منتقدین پنداشته نشود. حتی اگر فرض کنیم که این قطعات همگی Hymn و ضمناً تنها قطعات سرودی (Hymnic) در عهدجدید باشند بازهم عرضه کننده مواردی هستند که می توانست مورد استفاده نویسندگان عهدجدید در بحث ها و مناظرات بعدی آنان قرار گیرد. به هر شکل این Hymn ها می توانند حامل بینش و استنتاج هایی تجربی باشند.

در خاتمه Hymn ها و یا قطعات Hymn در عهدجدید منعکس کننده تفکرات و تعمیقات مفهومی و الهیاتی هستند. آنها متکی بر " احساسات " نیستند. آنها عمدتاً و در وهله اول ستایشی و بازگوکننده کار نجات بخش خدا در مسیح هستند. وقتی که صحبت از انجام عملی از سوی ایماندار به میان می آید آن نیز بر پایه کار نجات بخش مسیح صورت می گیرد. این کیفیت ما را به سفری دوردست و عمیق می برند تا ما امروز از طبیعت آرمانی سرودسرایی مسیحی آگاه شویم

بخش 3

Adoration

پرستش به منزله نیایش و ستایش

در درس های قبلی به بررسی واژه های عبری و یونانی " پرستش" پرداختیم. توضیح دادیم که نقطه آغازین درک مفهوم پرستش، کتاب مقدس است. از آنجا که موضوع پرستش خدای زنده است، منطقی است که فکر کنیم او شخصا جوهره و حد و مرز پرستش را تعریف کرده باشد.

شاید اولین نکته مهم در این مسیر، موضوع و شخص مورد پرستش است. خدایی که کتاب مقدس به ما معرفی مینماید سزاوار ستایش است. او جهان را آفریده و آن را نگاه داشته است. او نجات و رهایی را ممکن ساخته است. او را رقیبی نیست. عیسی پسر او تنها حلقه اتصال خدا با انسان و تنها حلقه اتصال انسان به خداست.

یکی ازمبانی مفروض در کتب مقدسه این است که " اعمال" یک پرستنده حقیقی به وضوح در عهد جدید تعریف شده است. اعمال درست (صحیح – عادله) و تفکر صحیح، دو پیش نیاز یک پرستش شایسته است. این امور با طبیعت خدا سازگارند. ما به این شکل، او را از طریق به یاد آوردنِ اعمالش به عنوان خالق، رهایی دهنده، و حافظ (نگاه دارند) ستایش می کنیم.

علاوه بر اعمالِ معطوف به پرستش، موضوع قلب و زندگی نیز در میان است. کتاب مقدس این مطلب را کاملاً روشن می سازد که شرایط قلبی یک پرستنده به اندازه آئینی که به جا می آورد مهم است. یک قلب تلخ و نا صادق می‌تواند آیین پرستش را باطل سازد. به همین شکل اخلاقیات، طرز برخورد(نگرش) و رفتارهای شخصی نیز باید منعکس کننده خصوصیات وجود پرستش شونده (خدا) باشد. متی بابهای 5 تا 7 را بخوانید.

تقدیم ستایش ها به خدا باید همراه با شعف و شادی باشد. شخص با این آگاهی به حضور خدا می آید که می داند او همیشه آماده شنیدنِ سخنانِ اوست. آغوش او به روی شخص نادم و پشیمان باز است. قلب خدا همراه با رنج ها و مصیبت های ما به درد می آید. پس چرا با دعا و سرود، شام خداوند، شکر گزاری و پرستش به حضوراو نیاییم و روز خود را درخشان نسازیم؟ شاید بالاتر از هر چیز دیگر درکی که شخص از طبیعت خدا دارد و آن حس قدر دانی که شخص در قلب خود نسبت به برکاتِ خدا دارد حص پرستشِ حقیقی را در فرد بر می انگیزاند.

پرستنده دعوت شده است تا شگفتی این ستایش را احساس کند.

او به خدا به عنوان کسی که از روی خودخواهی از او مطالباتی دارد نگاه نمی کند. او شادمانه او را می ستاید زیرا او شایسته و سزاوار این پرستش است. حیات بشری هنگامی که خود را درارتباط با خالق و رهاننده خود می یابد به نهایتِ توان بالقوۀ خود می رسد و از آنجا که مسیح، جلال خدا را در جسم ظاهر نموده است او نیز سزاوار جلال و تکریم است.

سه قسمتی که این درس را تشکیل می‌دهند عبارتند از: (1) زمینه هایی برای پرستش(2) ریشه های تاریخی پرستش (3) طریق نزدیک شدن به پرستش.

این درس در گذشته از کتاب " بیایید با هم او را بستاییم" نوشته "دوزی یر" Dozier، به عنوان ماخذ استفاده می کرد. اما از آنجا که این کتاب دیگر به چاپ نمی رسد و نسخه های استفاده شده نیز دیگر در دسترس نیستند، بخش هایی از متن را خلاصه کرده از ماخذهای دیگری استفاده خواهیم کرد.

قسمت 1 – زمینه هایی برای پرستش

یکی از پرسش های اصلی این است که چرا باید دربارۀ پرستش مطالعه کنیم؟ همان طور که در این درس روشن خواهد شد یکی از موارد، مطالعه و بررسی پرستش به عنوان موضوعی الهیاتی است. اما هنگامی که از آن در یک ساختار تعبیری استفاده می کنیم شرح و تفسیر آن ممکن است با دشواریهای بیشتری روبرو گردد. هر چه جلوتر رویم موضوع این سخن بیشتر برای ما روشن خواهد شد.

الف – پرستش و احساس شگفتی.

این عنوان بیانگر عنصری مهم است. پرستش در برگیرنده احساسات ماست. شاید این سخن بیشتر با فضای پرستش ارتباط داشته باشد تا انجام مراسم. یا شاید توصیفگر این مطلب باشد که شخص چگونه باید به خدا نزدیک شود. امروزه در دورانی که همه چیز غیر رسمی است،

پرستش نیز میتواند به چیزی بسیار معمولی بدل گردد. خدا میتواند برای پرستنده بیش از حد خودمانی و بی اهمیت شود. با وجود این باید به خاطر سپرد که رسمی بودن یا غیر رسمی بودن نمی تواند پرستش را تعریف نماید. اما در عین حال می‌توان به وسیله فضای حاکم و نحوه نزدیک شدن به خدا هم پرستش را غنی تر ساخت و هم مانع آن گردید.

به دلایل گوناگون باید پرستش مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. مهمترین آنها این است که فرد دربارهٔ خدایی که پرستش می‌کند و ابزارلازم و شایسته ای که بوسیله آنها او را باید پرستید آگاهی بیشتری بدست آورد.

در اینجا" دوزی یر" به درستی این نکته را مشاهده میکند که در حالی که به خدا نزدیک می شویم" نیازمند حسی از شگفتی هستیم."

نکته مهمی که در پرستش باید به خاطر داشت این است که خدا " برتر" یا وجودی مافوق – Transcendent است. عقیده به یک وجود مافوق، چیزی است که ورای تجربه انسانی است. به بیانی دیگر خدا خارج و جدا از عالمِ مادی وجود دارد. ساختن تصویری از شباهت خدا، تلاشی انسانی برای پایین آوردن مقام خداست. ارمیا 10 : 1 – 6 و ارمیا 17 را بخوانید.

در حالی که خدا باید در همان مقام – برتر – (مافوق) باقی بماند در عین حال نیز نمی تواند از جهان مادی (فیزیکی) منفک گردد. اما در همه جا حاضر است و به نظام آفرینشی خود اهمیت میدهد. پرستش یک خدای – برتر – (مافوق) مانع از بروز احساسات انسانی نیست. آنانی که خدا را ستایش می کنند می دانند که او نیز دارای احساس است و عواطف خود را ظاهر مینماید. طبیعت و سرشت ما به ما میگوید که احساسات ما بخشی از اعمال عبادتی ما هستند.

ب – الهیات و پرستش.

قطعاً هیچ کس نمی تواند دربارهٔ پرستش سخن بگوید بی آنکه الهیات نهفته در ورای آن را در نظر بگیرد. موضوع پرستش در بهترین حالت خود با الهیات در هم آمیخته است. به لحاظ تعریفی، الهیات به معنای تعمق انسان بر واقعیت است. این امر شامل دیدگاه فرد نسبت به جهان و الوهیت است.

چگونگی دیدگاه الهیاتی فرد، پرستش او را شکل می بخشد. از این زاویه تمامی پرسش ها این چنین خواهند بود: چه کسی؟ چه چیزی؟ به کجا؟ چرا؟ پرستش همورہ موارد الهیاتی را در نظر می‌گیرد و سپس بر مبنای آن عمل میکند. آنچه که فرد دربارهٔ طبیعت خدا می‌داند، تعیین کننده چگونگی پرستش اوست. کولسیان باب 2 را بخوانید.

اصلی ترین عملکرد یک جماعت پرستش است، همان گونه که اصلی ترین مرکز توجه پرستش نیز خداست. هدف دوم یک جماعت بنای یکدیگر به عنوان پرستندگان است. پرستش صحیح تنها زمانی روی میدهد که در برگیرنده تمامی نیروها و نگرش ها و طرز برخوردهای پرستنده باشد. باید مراقب بود تا از زیاده روی در طیفِ پرستش تجربی از یک سو و پرستش عقلانی از سوی دیگر بر حذر ماند. این توصیه بسیار منطقی است زیرا شخص بر اساس درکِ فردی و شخصیت خود هراز گاهی به سوی یکی از این دو طیف متمایل میشود. تنها روشِ

رسیدن به نقطه توازن و تعادل در پرستش، تعمق و بکار بستن هر چه بیشتر اصول فراگرفته شده است.

پ – زمینه های کتاب مقدسی، پرستش

تا اینجا شما از طریق متون کتاب مقدسی با پرستش آشنا شده اید، اما مهم و لازم است تا باز نگاهِ دیگری به این مقوله بیندازیم. به ویژه مهم است تا استدلال" دوزی یر" را در این باره مورد بررسی قرار دهیم. در این مبحث سه عنصر در کنار یکدیگر هستند. اول اینکه خدا کیست، خدا چه عملی انجام داده است، و چه چیزی را از خود برای ما آشکار نموده است که موجب تمجید و تجلیل او می گردد.

عنصر دوم در ارتباط با انسان، وجود او، و آئینی است که توصیفگر پاسخ شایسته او به الوهیت است.

عنصر سوم، عمل حقیقی عبادت است که شامل رفتار و نگرش انسان است.

پرستش در اسرائیل باستان از سلیمان تا تبعید یهودا، متمرکز بر هیکل (معبد) و مراسم قربانی بود. هنگامی که هیکل بازسازی شد اهدای قربانی ها نیز از سرگرفته شد. در همین ضمن کنیسه ها نیز توسعه یافت و به مکانی برای نصایح، تسبیحات، و دعاها بدل گردید. ساختمان کنیسه دارای طرح ساده ای بود به همراه یک جایگاه مخصوص (سکو– بالکن) یعنی مکانی برای نشستن معلم، و صندوقی برای طومارهای مقدس. امروزه، مکان های پرستش مسیحیان بیشتر شبیه به کنیسه است تا هیکل(معبد). این امر نشان دهنده تغییر و تحولی است که پس از مصلوب شدن مسیح (آن قربانی کفایت کننده) در ماهیت پرستش روی داد.

یوحنا 4 : 1 – 26 را بخوانید.

قسمت2.ریشه های تاریخی پرستش

در طول زمان، پرستش شکل هایی به خود گرفت که به آن الگویی خاص بخشید. با نگاهی به تاریخ گذشته نه تنها درک معتبری از این ریشه ها خواهیم داشت بلکه با ریشه های دیدگاه کنونی خود نیز بیشتر آشنا خواهیم شد. ممکن است همیشه با این نکته که گذشته میتواند الگوی خوبی برای حال باشد موافق نباشیم اما میتواند در درکِ این نکته که چرا مردم در این عنصر این گونه پرستش می‌کنند ما را یاری نماید.

الف – پرستش از ابتدای قرن اول تا عصر پس از اصلاحات.

به منظور ارائه یک دیدگاه مناسب، خوب است بیاد داشته باشیم که اعمال انسانی همواره بر پایه پیش فرضهایی از پیش داده بنا شده است. اگر بتوان به درستی استدلال نمود که نگرش مردم به پرستش از قرن اول میلادی تا قرونِ وسطی دستخوش دگرگونی گردیده است، اعمالی که در ارتباط با پرستش صورت می گرفتند بیشتر و آسان تر قابل درک خواهند بود. برای نمونه در عهد جدید، شام خداوند یادواره ای ساده از مرگِ عیسی بود. در کلیسای کاتولیک، ایده یک

قربانی مداوم (Continuing)، جایگزین ایده قربانی یکباره خدا در مسیح شد. قربانی ها نیازمند خدمتِ کاهنان بود. در پی آن مفهوم قربانی مسیح که به گونه ای معجزه آسا در بر گیرنده نان و شراب عیسی بود و در عشاء ربانی لاتین(Latin mass) کلیسای کاتولیک ترویج یافته بود، متفاوت با مفهوم ساده ای بود که عیسی شام آخر خود را با شاگردان برآن بنیان نهاده بود. علاوه براین، اهدای قربانی نیازمند خدمت یک کشیش یا کاهن بود در حالی که بر اساسِ عهد جدید هر مسیحی خود یک کاهن است.

در اواخر قرن اول، شام خداوند را به تدریج Eucharist نامیدند. این واژه در اوایل قرن دوم رایج گردید و معنای آن " شکر گزاری " است. در طول قرون وسطی (Middle age) پرستش راز آلود، سری، پیچیده، و آئینی گردید. مسیحیان انسانگرا (Humanist) با اصرار و پافشاری بر اینکه تنها متون مقدسه (Scriptures) معیار و قانونِ ایمان و عملِ ما هستند راه را برای ایجاد اصلاحات گشودند. موعظه های انجام شده کنونی در کلیساها و جماعت های مسیحی امروزه تا اندازهٔ زیادی متاثر از " اصلاحات پروتستان" می‌باشد Protestant reformation. همان گونه که در ظهور " عقل گرایی"(Rationalism) در طی قرن هیجدهم صادق بود، یافتنِ درکی عقلی از پرستش نیز نیازمند مطالعه و تفسیر است.

ب – پرستش در زمانِ معاصر.

پرستش در کلیساهای معاصر به شکلی چشمگیری از یکدیگر متفاوتند. بسیاری از قالب های پرستشی عمیقاً ریشه در تاریخ دارند. با وجود این در دهه های گذشته شکلی تازه از پرستش رواج یافته است که به سرعت رایج می‌شود. این شکل را می توان از موسیقیِ بلندِ آن که ترکیبی از آلات و ادوات موسیقی و صدای خوانندگان است تشخیص داد. موعظه ها با حرارت و غالباً همراه با احساسات است. جماعت از طریق خواندنِ سرودهای معاصر، افراشتن دستها، هللویاه های ناگهانی و دست زدن ها در پرستش شریک می شوند. تجلی ساده این نوع پرستش ها را می توان در جماعت های پنطیکاستی و غیر پنطیکاستی مشاهده نمود.

پ – ریشه های پرستش در جنبش تجدید نظر

تا آنجا که به موضوع پرستش مربوط می شود، جنبش تجدید نظر در طلبِ بازگشت به شکلی از پرستش است که بر اساس عهد جدید معیاری قانونمند دارد. برای چنین منظوری باید فرض کرد که عهد جدید ارائه کننده " قالبی " از پرستش است که امروزه نیز می تواند برای همه پرستندگان مورد استفاده قرار گیرد تا پرستش آنان پسندیده خدا باشد. البته هر فردی احساس می کند که پرستش او مورد قبول خداست. اما سوالی که این نکته بر می انگیزد این است که شاید بعضی قالب ها، بیشتر از آنکه بر مبنای اراده الهی باشند " خود محورانه " هستند. این نکته به دو دلیل دارای حساسیت است. اول اینکه شخص ایمان دارد که از سوی خدا سخن می گوید و بر مبنای این باور که می داند چه چیز پسندیده اوست و چه چیز پسندیده او نیست. دوم اینکه شخص به امکان پذیر بودنِ تشخیصِ دقیق عناصر یک پرستش پسندیده از طریق کنکاش در کتابِ مقدس باور دارد.

در حالی که باید در این مسیر با دقت نظر حرکت کرد اما باید اذعان داشت که استفاده از منابع و معیارهای عهد جدید صحیح است. در غیر این صورت ممکن است هر فرد گمان برد که خود مرجع اقتدار است که در نتیجه حاصل آن بی نظمی و هرج و مرج خواهد بود. شاید روش مناسبتر در این مسیر آن باشد که به جستجو و بررسی عناصر و نگرش هایی که عهد جدید در رابطه با پرستش به صراحت از آنان سخن می گوید بپردازیم و آنها را بکار بریم و درعین حال مراقب تحریف های احتمالی از این نگرش تازه نیز باشیم.

قسمت 3 – طریق نزدیک شدن به پرستش

در ذهن یک پرستنده، بیش از هر چیز دیگری باید اشتیاق به تکریم خدا وجود داشته باشد. این سه عنصر باید همواره در کنار یکدیگر باشند:

(1) جهت پرستش (2) آیین پرستش 3 ( ) روح پرستش. جهت بیانگر هدفِ پرستش است، یعنی خدا. پرستش مشروط بر درک شخص از خدا و چگونگی نزدیک شدن به اوست. آیین، توصیفگر قالب های پرستش است. قطعاً پرستش باید در برگیرنده اعمالی باشد که تسهیل کننده مسیر نزدیک شدن به خداست. روح از سوی دیگر وابسته به جوهر و ذات خود شخص پرستنده است. توبه، ندامت، انگیزه و هر عنصر دیگری که ساختار یک قلبِ روحانی را تشکیل می دهد نیازمند شراکت در این روند است.

الف – سرود خوانی و هدایای مالی.

سوابق کتاب مقدسی نشان می دهند که سرود خوانی در معبد یهودیان در عهد عتیق میان دو گروه به طور متناوب انجام می شد. تا نیمه دوم قرن چهارم مسیحیان از مزامیر به جهت سرود خوانی و پاسخ به هدایت های رهبر جلسات استفاده می کردند. این آیین عموماً سرود خوانی متقابل (Responsive) نامیده می شد. یکی از معیارهای یک Hymn (سرود روحانی) خوب آن است که از لحاظ الهیاتی صحیح باشد. سرودهای هدفمند و واقعی سرودهایی هستند که بر خدا، مسیح، روح القدس و آنچه آنان برای ما انجام داده اند متمرکز باشند. سرودهایی که کلمات آن مستقیماً متوجه خدا باشد به عنوان سرود خوانی " ستایشی" شناخته می شوند. سرودهای موضوعی بر محور اعتراف به گناه، درخواست ها، تعمقات اخلاقی، شفاعت و تجربه شخصی ایمان متمرکز هستند. از دیدگاه عهد جدید، هدایای مالی باید متناسب با در آمد فرد باشد.

ب – موعظه و دعا.

خدمت کلام عموماً در برگیرنده تمامی قالب های تعلیمی است که در نام عیسی مسیح انجام می شود. این عمل ممکن است در یک مکان خلوت و یا یک سالن عمومی صورت گیرد. در نظر داشته باشید که این درس در درجه اول با پرستش عمومی – همگانی سر و کار دارد. در اینجاست که نقش زنان اندکی غامض تر می شود. همان طور که امروزه دیگر خط تمایز میان پرستش عمومی (همگانی) و پرستش در گروههای کوچک یا پرستشِ رسمی و پرستش غیر رسمی یا پرستش در مجامع و سالن های بزرگ کلیسایی با پرستش خصوصی نامشخص به نظر میآید، قوانین و قاعده کار نیز نامشخص و تار بنظر میآید. برای نمونه آیا یک زن اجازه دارد که

در یک جلسه خصوصی دعا را رهبری کند اما نه در یک جلسه عمومی؟ آیا یک زن می تواند به شوهر خود تعلیم دهد اما نه به گروهی از مردان؟ بیاد داشته باشید که عهد جدید غالباً با اصول اولیه سر و کار دارد. انتخاب کاربرد مناسب به عهده خود ماست.

یکی از عناصر اولیه پرستش در کنیسه ها در دوران عیسی، قرائت و شرح و معنا کردن کتب مقدسه بود. خواندن متون مقدس امری مشترک در پرستش مسیحیان در کلیسای اولیه بود همان گونه که اکنون نیز موعظه و تعلیم بخشی از پرستش مسیحیان است. در دوران وسطی نقش موعظه کاهش یافت. در مورد دعا نیز باید گفت که دعا زمانی پر معنا و موثر است که شخص با ایمان به خدا دعا کند. کتاب مقدس از یک پیکره تعریف شده مشخص دربارهٔ دعا چیزی نمی گوید؛ تاکید کتاب مقدس بر شخص دعا کننده و ثمرات اوست.

پ – شام خدوند و پرستش به منزله یک جشن تجلیل.

با نگاهی به شام خداوند ازاین بخش نتیجه گیری خواهیم کرد. شام خداوند به عمل تاریخی مرگ عیسی، دفن او و قیام اومتصل است. ریشه های شام خداوند به شکلی عمیق با عید یهودی فصح در هم تنیده شده است. از آنجاییکه کلیساهای کهن بر کار عینی مسیح به عنوان قربانی کامل تاکید می ورزیدند، کلیساهای پروتستان عموماً عملکرد کلیساهای دوران وسطی را که این شام را یک قربانی تکرار شونده می دانستند، رد می کنند. در طول قرن شانزدهم، جان کالوین عنصر شکر گزاری را در این شام رد نمود و آن را جایگزین بازبینی شخصی فرد از خود ساخت. به لحاظ تاریخی، ماهیت پرستش بیشتر یک امر خادم – محور و زیر سلطه خادمین بوده است تا امری حقیقتا مردمی و جماعت – محور.

یکی از کلماتی که عموماً در پرستش ها شنیده می شود" هللویا" است که ریشه در واژه ای عبری به معنای " ستایش بر خدا" دارد. برافراشتن دستها در پرستش، عملی شایسته است اما در شرایطی درست.

نگرش یک فرد یا جماعت مسیحی نسبت به پرستش بر مبنای وضعیتی است که به آنان داده شده است. این وضع و حالت خود متاثر از درک یک فرد یا گروهی از افراد نسبت به پرستش است. علاوه بر این، شخصیت فرد یا شخصیت جمعی نیز در این مسیر دارای نقش است. شاید ارزش این درس آشکار نمودن این فن بوده است که چگونه می‌توان متون کتاب مقدسی را به شکلی شایسته با موقعیت های امروزی و معاصر مربوط کرد.

بخش 4

ماهیت پرستش

پرستش هرچیزی است جز بی حاصلی . هنگامی که به طور شایسته صورت گیرد سرشار از احساس و نیرو است . هدف پرستش، عملی نیست که به واسطه آن شخص به حضور خدا بیاید

تا چیزی را از او درخواست کند که خود قادر به مهیا کردن آن برای خود نیست. پرستش، تجلیل روح انسان در تکریم خالق و نماینگر قلبی افتاده و شکر گزار است.

سنتی که در بردارنده تداوم (به مفهوم ارتباط با گذشته) و حساسیت نسبت به تأثیر انجیل برفرهنگ و فرد باشد سنتی آئینی- مذهبی نامیده می شود. سنتی که در برگیرنده تحقیق، تعهد نسبت به تعالیم و آموزه های صحیح و طلب ایمان و تعهد شخصی باشد سنت بشارتی خوانده می شود. سنتی که در برگیرنده آگاهی ای ظریف از حضور خدا و انتظار عمل او در زندگی کنونی و پرستش جشن گونه باشد، سنت پنطیکاستی نامیده می شود.(Pentecostal (Tradition

این درس دارای 3 قسمت است : (1) ستایش (2) انسانها و سنت ها (3) پرستش، اخلاقیات، و بشارت.

قسمت 1 – ستایش

شاید بزرگترین چالش آنانی که در قرن 21 به تفکر و تعمق دربارۀ پرستش می پردازند تنوع افکار و عقاید موجود در دنیای پیشرفته کنونی باشد. در جهان غرب بویژه عقاید مسیحیان اروپایی با دیدگاه های تازه تر پنطیکاستی و تفکر شرقی روبروست. هر سه دیدگاه بیشتر بر استقلال فزاینده احساسات و ارضای تجربیات انسانی متمرکز هستند تا یک بررسی کلاسیک و منطقی. مردم مایل به تحقیق بر آن اموری هستند که می‌پسندند و علاقه اندکی به شایستگی و یا عدم شایستگی آن چه که انجام می‌دهند، دارند. در مرکز و جنوب آفریقا نفوذ و تاثیرمذهب سنتی با ظهور جنبش پنطیکاستی بهم پیوند خورده‌اند و پرستشی تلفیقی را تولید کرده‌اند در سرزمینهای دیگر جایی که اسلام، بودیسم، یا هندوئیسم دارای سلطه هستند، پرستش مسیحی گوش شنوایی نسبت به آنها ندارد.

الف – نگرشِ متکی بر توکل.

پرستش از دیدگاه بنیادین، ستایشی است که از سوی شخصی که به خدا توکل دارد به خدا تقدیم می شود. ستایش خدا به دلیل ارزش و شایستگی او، امری مسلم و قطعی در مسیحیت است. خدا انسان را آفرید، برای گناهِ بشر، پسر خود را به عنوان برترین قربانی پیشکش نمود و رابطه‌ای را با انسان آغازکرد که از طریق ایمان پایدار می ماند. بنابراین خدا، چیزی بیشتر از یک سنگ، باد و یا نیرویی بی جان است. او وجودی زنده است، خالق و حافظ کائنات. در عبری و یونانی، اولین کلماتی که برای پرستش بکار برده شده اند به معنای تعظیمِ (خم شدن) قوم خدا در برابر اوست. پرستش اعلام پیوسته اتکاء به خداست. یکی از جنبه های صحیح پرستش مشاهده و بررسی تداوم و پیوستگی میان عهدعتیق و عهدجدید و نیز تشخیص و تمایز میان ماهیت این دو عهد است. همان خداست که در هر دو عهد در عمل است. اهداف و اعمال او همگی معطوف به کل بشریت است اما کانون عملکرد خدا بازگرداندن انسان به سوی نقشه و جلال اولیه او از طریق هدایت او به سویِ رهایی و رستگاری است. شخصیت خدا در هر دو عهد یکی است در پرستش های کلیسای اولیه از متون مقدس عبری برای قرائت، دعاها و سرودخوانی استفاده می شد. جلسات کلیسایی در حقیقت شبیه به جلسات کنیسه ای بود.

البته تفاوت اصلی در به کمال رسیدن سیستم قربانی حیوانی و عهد نخست خدا بود. پرستش در هیکل دیگر بخشی از فعالیت پرستشی نبود بلکه تجلیل مرگ و قیام عیسی مسیح به مرکز توجه بدل شده بود. عیسی، کاهنِ اعظم بود و تمامی ایمانداران در تقدیم پرستش روحانی به خدای پدر سهیم و شریک بودند.

بخش زیادی از بحث های مربوط به پرستش در عهد جدید مربوط می‌شود به موارد سوء استفاده. در اول قرنتیان روح دنیا وارد کلیسا گردیده بود و ثروتمندان که ظاهراً با خود غذا به کلیسا می آوردند تا با فقیران سهیم شوند خود آن را می‌خوردند و مست می گردیدند. برادران برای حل اختلافات خود، یکدیگر را به دادگاههای مدنی می بردند. شاید حتی روحی که در پس اهدای هدایای مالی نیز کار می کرد به فساد کشیده شده بود.

بی شک قدوسیت خدا در هر دو عهد جدید و عتیق مرکز توجه است. قدوس اسراییل از قوم خود اسراییل می خواهد که همچون او قدوس باشند. نگاه کنید به خروج 15 : 11، لاویان 19 : 2، تثنیه 32 : 51 ، اول سموئیل 2 : 2، اول تواریخ 16 : 29 و مزامیر 29 : 2. در عهد جدید خدا خود را در عیسی که قدوس اوست ظاهر می سازد (مرقس 1 : 24) و از پیروان او می خواهد که همچون او مقدس باشند (رومیان 12 : 1 ، اول قرنتیان 1 : 2).

قدوسیت خدا احترام و حتی ترسی عمیق را بر می انگیزاند(اشعیا 6 : 1).

اما این واقعیت که وجود خدا ما را احاطه نموده است تجربه پرستشی ما را تقویت می‌کند. (تثنیه 4 : 7 ، اشعیاء 12 : 6 ، هوشع 11 : 9) .

فاصله میان قدوسیت خدا و گنهکار بودن انسان این تنش را به وجود آورده است (اشعیاء 6 : 5 – 7). در پرستش شخص قادر است به خدا نزدیک شود و رهایی از گناه و آزاد شدن از دیوهایی که او را تسخیر نموده اند را تجربه کند. مضمون رهایی یکی از محورهای اصلی در پرستش های عهد عتیق و عهد جدید است.

ب – پرستش در برگیرنده تجربه انسانی است.

پرستش باید تمامیت واقعیت انسانی را در برگیرد. نزدیک شدن به خدا مستلزم روابطی عادلانه و دلسوزانه با انسانهای دیگر است. هیچ کس نمی تواند ادعای فرزند خواندگی کند اگر در محبت نمودن به برادران خود قصور ورزد (اول یوحنا 2 : 9 – 11 ، 3 : 11 – 24). تجربه کلیسای قرنتس نشان داد که بدون ابراز احترام شایسته به دیگر ایمانداران غیر ممکن است که بتوان پرستشی پسندیده به خدا تقدیم نمود.

پرستش تنها زمانی آغاز می شود که قلب فرد نسبت به خدا حساس است و نیاز نزدیک شدن به خدا را درک می نماید. گاهی اوقات وقایعی غم انگیز موجب می شوند تا این نیاز را درک کنیم. برخی اوقات این ادراک زمانی روی می دهد که فرد در می یابد زندگی حامل چیزی بیشتر از دارایی های مالی و لذت های حسی است. شرایط و بحران ها هر چه که باشند، پرستش با قلب شخص سر و کار دارد. مردم

غالباً نیازهای گوناگون و بی پایانی را با خود به جلسات پرستشی می آورند اما اگر باور ما باید بر اساس کتاب مقدس باشد نتیجه می گیریم که همه این موضوعات از یک ریشه برخوردار هستند؛ عدم توانایی ما در سپردن کامل خود به خدا. فرد باید تشنه عدالت و مشتاق رابطه با خدا باشد.

پ- آیا شخص باید از پرستش " لذت " ببرد؟

برخی تجربه های پرستشی در ماهیت خود بسیار رنج آور هستند. با وجود این حتی رنج آورترین آنها نیز باید سرشار از سلامتی، نشاط و شادمانی باشد و بارهای فرد را از دوش او بردارند. برخورد داود را با خدا پس از گناهِ او با بتشبع بررسی کنید (اول سموئیل 11 : 1 – 12 : 25).

در عین حال موقعیت های شادی بخش نیز هست که همراه با فریاد های شادمانی و شکر گزاری و رهایی انسان در حضور خداوند است. پرستش ضرورتاً تفریح نیست اما قطعاً باید در خود حامل عناصر کامیابی و سرخوشی باشد. یک جنبه افراط در پرستش این است که شخص با تنزل پرستش خود به سطح یک آیین صرف آن را به پوچی بدل سازد. جنبه دیگر افراط این است که فرد آن را بدل به ارضای خود (Self – Service) نماید. چگونه می توان پرستش را تبدیل به امری پر معنا برای خود و در عین حال خدا – محور نمود؟ شاید بهترین روش، اطمینان و یقین از این امر باشد که پرستش در وهله اول متمرکز شدن بر خداست و در مرحله دوم یافتن طریق هایی که بتوان پرستش را برای خود نیز غنی تر ساخت. برای تشخیص این که آیا مردم در پرستش خود آمیزه ای از عقل و احساس هستند باید بسیار محتاط بود. برخی در پی مقاصد عقل گرایانه هستند و برخی ارجحیت را به احساسات می دهند. هیچ یک از این دو گروه پاسخ قطعی به این مسئله نمی دهند. بیان این نکته به این معنا نیست که هیچ درست و غلطی وجود ندارد بلکه نکته مهم کمک کردن به درک تفاوتهای انسانی است حتی در پرستش.

به این منظور که پرستش بدل به یک جشن شادمانه بر پایه شخصیت خدا و اعمال او گردد، پرستنده باید خدا را وجودی عادل، مهربان و با محبت ببیند. این تصویر الهی را می توان در زیبایی طبیعت، شگفتی خلقت و عمل او در بخشیدن پسرش به جهان دید. چنان چه پرستنده به دلیل ترس و یا نا امنی به خدا نزدیک شود، بی تردید نخواهد توانست او را به عنوان شخصی که سزاوار ستایش است، ببیند. پرستش نیازمندِ داشتن این چهار چوب ذهنی است که هر گاه پرستنده به حضور خدا می آید، انگیزهٔ او تنها باید عشق به خدا باشد.

قسمت2 – انسان ها و سنت ها

سنت نقش مهمی را در حفاظت از فرهنگ انسانی بازی می کند. در این مسیر سنت بدل به ابزاری برای یادگیری رفتارهای مورد انتظار می گردد و همچنین می تواند نظم را در جامعه استوار سازد. سنت می تواند به همین میزان نقشی مهم در پرستش ایفا نماید. یکی از معیارهای سنجش سنت (رسوم و یا رفتارهای غالب یافته) در پرستش، یکپارچگی و سلامت آن است.
سنت به پرستش شکل می دهد، مرزهای آن را تعریف می کند، تداوم و انجام آن را تضمین می

نماید. و امیدها و انتظارات را تجلی افزون تری می بخشد. اگر سنتی، پرستش را تنها بدل به یک جریان از روی روال عادی سازد یا آن را تبدیل به جایگزینی برای بیان احساسات ستایش گرایانه قلبی ما نماید در این صورت آن جریان عادت وار به جای اینکه به ما یاری رساند بدل به مانعی بر سر راه ما خواهد شد.

آیین (یک نظام استاندارد و یا از روی روال) باید روند پرستش را به گونه ای پیش ببرد که هر چیز با آراستگی و نظم انجام پذیرد.

الف – مطالعه انسان و سنت های او رنج آور است.

همچون بسیاری موضوعات دیگر تشخیص درست یا اشتباده بودن پاسخ هایی که به سئوالات احتمالی داده می شود با محدودیت هایی روبرو است. پرستندگان، مردمانی هستند با افکار و دهانی ناپاک، و اعمالی نا عادلانه. ما موجوداتی هستیم که به زمان و مکان محدود شده ایم. ما به گونه ای خلق شده ایم که نیازمند خداییم. ما آفریده شده ایم تا خالق خود را پرستش نموده، او را تکریم نماییم. اساس پرستش، توکل، محبت، و خدمت است.

شاید به هیچ شکلِ دیگری نتوانیم برای پرستش خود را آماده سازیم مگر اینکه قدوسیت خدا و گناهکار بودن انسان را درک کرده باشیم. پیش از اینکه بتوان به طور شایسته به حضور خدا وارد شد باید حرمت او را حفظ نمود. زیر سئوال بردن طریق های خدا می تواند مانع پرستش او گردد. خدا باید مورد احترام قرار گیرد. او عادل و در عین حال رحیم است. او قادر است محبت خود را آشکار نماید و هم زمان خواهان پاسخ گویی (مسئولیت پذیری) است. اعمال او تابع بررسی ها و انتقادات انسانی نیست. او همواره خداست و از مخلوق خود می خواهد که امین (وفادار) بوده به او اعتماد (توکل) کند. پرستش، ما را وارد حضور قومِ خدا می نماید و احساس انزوا و تنهایی را از ما دور می سازد. ستایش با وارد نمودنِ انسان به حضور خدا، یاس و ناامیدی را از دوشِ انسانها بر می دارد.

ب- اتکا و وابستگی. اگر خدا، خداست پس انسان باید عدم کمال خود را درک نماید و به او اتکا کند. پرستش یعنی تصدیق ضعفهای انسانی و نزدیک شدن به خدا در صداقت، تواضع و تسلیم. در این مسیر دیدگاهِ هر فردی باید بر اساس ایمان و توبه باشد. عمل پرستش در برگیرنده طبیعت خدا و طبیعت انسان است و آگاهی از این امر مکاشفه ای الهی است. پرستش، نگرشی است همراه با اعمالی مشخص که اجازهٔ آنها از سوی خدا و جهت آنها به سوی خداست.

پ – تعلیم (آموزه) و سنت. ساختار کلیساها در هر نسلی بر اساسِ دو عنصر تعالیم کتاب مقدسی و سنت فرهنگی شکل می گیرد. درک تفاوت میان تعالیم کتاب مقدسی و سنت های دریافتی ما (منتقل شده به ما) از اهمیت به سزایی برخوردار است. با توجه به این نتیجه گیری که یک پرستش شایسته، پرستشی است بر مبنای مکاشفه الهی، حال این سئوال پیش می آید که جایگاه آزادی و سنن انسانی در پرستش کجاست. در این باره کافی است بگوییم که نه آزادی انسانی و نه اعمال و آیین های سنتی بر مکاشفه الهی ارجحیت ندارند. پرستش در برگیرنده دو عنصر شخصیت درست و روحی صادق است (یوحنا 4 : 24) در مورد پرستش حقیقتی وجود دارد که به هیچ وجه مصالحه پذیر نیست. برای نمونه اعتراف ایمان تنها زمانی کاربرد صحیح

دارد که تصدیق کند عیسی همان مسیح است. نام دیگری به انسان داده نشده تا به آن نجات یابیم (اعمال 4 : 12، 2 یوحنا 7) . به همین شکل پرستشی که از قلبی طاهر و خالص جاری نشود، پرستشی باطل است. با وجود این، برخی سنت ها، ترتیب خاصی را برای پرستش قائل هستند و این ترتیبات از مکانی به مکان دیگر، زمانی به زمان دیگر و موقعیتی به موقعیت دیگر متفاوتند. دانشجوی رشته پرستش باید این سنت ها را در پرتو مکاشفه الهی مورد بررسی قرار داده و دریابد که آنچه انجام می‌شود آیا درست و مشروع است. سنتی که دارای قالب و نظم باشد می تواند قانونمند و مشروع باشد. سنتی که یک پرستش را کم مایه و بلا اثر می سازد و یا اساساً مانع یک پرستش غنی است می تواند مضر و صدمه زننده باشد. برای مثال چنانچه مقام کامل عیسی مسیح به عنوان مدافع ما حتی در یک مورد هم خدشه دار گردد این خطر وجود دارد که نقش او در مجموع دچار خدشه شود. روش ارزیابی پرستش آن است که دریابیم تا چه اندازه در معطوف نمودنِ توجه ما از خود به سوی خدا موثر بوده است.

قسمت3 – پرستش، اخلاقیات، و بشارت

پرستش با انزوا همخوانی ندارد. از آنانی که در پرستش سهیم می گردند. انتظار می رود تا یک زندگی استوار را همراه با باورهای محوری دنبال نموده ایمان خود را با دیگران در میان گذارند. تشخیص اینکه باید حلقه ای میان پرستش و اخلاقیات و پرستش و بشارت وجود داشته باشد امری آسان است. مسئله دشوار تحقق عملی این فر آیند است.

پرستش در برگیرنده تمامیت وجودی انسان است. پرستش ابتدا روح انسان را فرو می گیرد. و سپس تفکر (ذهن) را مجذوب می سازد. بدین ترتیب شخص به جهانی از تجلیات روحی و ذهنی و شایسته قدم می گذارد. دوم اخلاقیات فرد با اعمالِ پرستشی او در هم می آمیزد. پرستش پسندیده نیازمند آن است که شخص با خلوص نیت و میل به تقدس به خدا نزدیک شود. گناه را باید اعتراف نموده از آن توبه کرد. گسیختگی ها در روابط شخصی باید برطرف و حل گردد. سوم، اشتیاق شخص به بشارت بدل به یک پیامد طبیعی در پرستش نظام یافته می گردد. فرد مشتاق است تا آنچه را که دربارۀ گناهکار بودن خویش، بخشش و آمرزش و شفا فراگرفته است با آنانی که در هنوز زندگی ایشان در هم شکسته بوده و نسبت به خدا بیگانه اند در میان بگذارد.

الف – پرستش و اخلاقیات.

چه ارتباطی میان پرستش کلامی پرستنده و زندگی او وجود دارد؟

اخلاقیات و پرستش به لحاظ الهیاتی به یکدیگر وابسته اند. پرستش براخلاقیات تاثیر می گذارد. بر عکس این عبارت نیز صادق است؛ اخلاقیات نیز بر پرستش تاثیر گذار است. از لحاظ الهیاتی میان ستایشی که خدا از اعمالِ ما دریافت می کند و ستایشی که از سرود خوانی ما دریافت می کند حلقه ای وجود دارد. خدا ما را به سوی عدالت و پرهیزکاری دعوت می نماید. یک جماعت مسیحی هم پرستش و هم اخلاقیات را بطن جامعه توسعه می دهد.

پرستش خدا به رغم شکست های اخلاقی باید صورت پذیرد.

ب- تعمید آب و شام خداوند

آیین ها و مراسم در قلب و کانون رفتارهای مسیحی نسبت خدا جای دارند. آیین های مسیحی برای غیر مسیحیان عجیب به نظر می رسد. اگر چه چیزی در حین مراسم مسیحی روی می دهد اما آن چیز باید در قالب یک نظر گاه تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. خدا در یاد آوریهای ما، ما را ملاقات می کند و ما در کلام او با او ملاقات می کنیم. اهمیت تعمید آب و شام خداوند در کاری است که خدا از طریق این دو آیین به انجام رسانده است.

پ – پرستش و بشارت

یک زندگی متعهدانه وسیله ای است که بشارت را معتبر می‌سازد. فرد نمی تواند انتظار نتایج موفقی را از بشارت خود داشته باشد اگر زندگی او مطابق با پیامی که ارائه می دهد نباشد. چرا که نهایتاً شخص بشارت دهنده از اعمالی که خدا برای او انجام داده است سخن می گوید. اگر تنها اندکی از آنچه را که اعلام می کند دریافت نموده باشد، پیام او سطحی و کم مایه خواهد بود. در چنین صورتی انگیزه او تقلیل می یابد و خدا بی حرمت می گردد. بنابراین پرستش موضوعی کاملاً جدی است و بشارت آن را ظاهر می‌سازد. "مَکس لوکادو" پرستش را این گونه تعریف می کند " مسیح شخصی که جستجوگر مسیح است را می‌یابد."، " قلب گرسنه ای که به ضیافت خدا می آید" ،" روحی جستجو گر که چهرهٔ خدا را می بیند"، " زائری سرگردان که خانه پدر را پیدا می کند"، " یافتن خدا"، " خدای جستجو گر در جستجوی ماست". (لین اندرسون، در جستجوی شگفتی، صفحه 145)

بخش 5

کاربرد

آزمون حقیقی دانشجو این است که آیا می تواند آنچه را فراگرفته است بکار بندد؟ این درس شامل 3 قسمت است: (1) توصیه هایی به منظور بکارگیری آنچه فراگرفته اید، (2) منابعی برای فعالیت پرستشی (3) الگوهای فعالیت پرستشی و تعمق . در این درس نیازی به کتاب درسی راهنما ندارید.

با تکرار آنچه در درس 2 دربارهٔ کلیسا به منزله یک جماعت پرستنده گفته شد آخرین تلاش، بازسازی فضای کاربردی است. کلیسا به عنوان یک جماعت پرستنده باید خود را وقف عبادت خدا و خدمت به انسان سازد. بنابراین در مسیر فوق وظایف تعلیمی در برگیرنده موارد زیر است (1) پرورش این درک که کلیسا جماعتی است که خوانده شده است تا عبادت و خدمت نماید (2) الهام نگرشی سالم در این عمل و (3) تشویق به کسب تجربه‌های رضایتبخش در پرستش و خدمت.

با در نظر گرفتن پرستش – خدمت به عنوان کانون نخستین توجه این مبحث، باید توجه داشت که تعلیمی که عرضه می شود می باید الهام بخش نگرشی سالم در وقفی روحانی و

اعمالی شایسته برای شخصی باشد که بدن خود را به عنوان یک قربانی زنده به خدا تقدیم نموده است.

معلم باید با استفاده از متون کتاب مقدس به عنوان اولین ابزار تعلیم، هدفِ خود را بر توسعه و بسط این مفهوم متمرکز سازد که متون کتاب مقدسی قادرند بینش ارزشمندی را نسبت به معنای پرستش حقیقی به شخص منتقل سازند.

دروس باید در مسیر تنویر فکری، یقین و قطعیت، تعلیم و تربیت و جهت دادنِ پرستنده به سوی تقدیم عبادت و ستایشی پسندیده و پیوسته به سوی خدا آماده و مهیا شوند. هدف دروس باید ایجاد و بسطِ درکی بهتردرباره پرستش واقعی در پرستنده باشند وهم چنین او را قادر سازند تا دیگران را نیز در یک عبادت تکریم آمیز شریک نماید.

انسانهای عصر حاضر دربارهٔ پرستش ذهنیت آشفته ای دارند. آنها می خواهند بدانند که آیا معیار درست و ثابت دربارهٔ موضوعاتی که با هستی انسانی مرتبط اند وجود دارد یا خیر. آنها نمی دانند و یا نمی خواهند تصدیق کنند که تعهد نسبت به خدا به معنای تعهد به تعالیم کتاب مقدس است.

" اطاعت ایمان" که پولس در رساله رومیان به آن اشاره می کند به مفهوم زندگی در خداوند بر مبنای توکل است که نشانه آن انجام اراده خداست. پولس به روشنی بیان می کند که اراه خدا در اطلاعات عینی کلام او مستقر است. قطعاً احساسات و عواطف انسانی در کسب رضامندی پدر نقش دارند، اما این احساسات باید به سمت حقیقت جاری گردند، حقیقتی که در خارج از وجود بشر است. یکی از روشهای بیشماری که به وسیله آن می توان اطاعت ایمان را آشکار نمود، پرستش است. کتاب مقدس مکاشفه گر شخص خدا و آشکار کننده اراده او برای انسانهاست که همانا پرستش و عبادت اوست. خدا را باید در راستی (حقیقت) پرستید (یوحنا 4 : 24). این راستی (حقیقت) تنها در پسر او و داشتن مکاشفه از او یافت می شود (یوحنا 14 : 6 ، 17 : 17، افسسیان 3 : 1 – 12 ، 2 پطرس 1 : 16 – 21). هر نوع دیگری از پرستش که مغایر با رهنمودهای خداست، پرستشی است انسانی (کولسیان 2 : 20 – 23)

اگر چه خدا در طول تاریخ بشر، خدایی بوده است تغییر ناپذیر، اما رهنمود های او در رابطه با برخی اعمالِ خاصِ عبادتی تغییراتی را در بر داشته است. از زمانی که عیسی پسر خدا، پا به عرصه جهان گذاشت انسانها خدا را از طریق او پرستش می کنند. تا پیش از ظهور او، انسان به جهت کفاره گناهان خود قربانی های حیوانی به خدا تقدیم می کرد. اما اکنون انسانها از طریق عیسایی که قربانیِ حقیقی گناهان بشر گردید به خدا نزدیک می شوند. بنابراین مفهوم پرستشِ مسیحیان همان است که عهد جدید آن را توصیف می نماید یعنی پیمانی که انسان کنونی تحت پوشش آن با خدا ارتباط برقرار می کند.

نیاز به پرستش چیزی نیست که انسان آن را برای خود تولید کند. پرستش یک عصای روانشناسانه برای بهبود شرایط روحی انسان نیست بلکه عمل طبیعی و ذاتی بشریت است. پرستش درک و شناسایی محدودیت خود و بیان حرمت و احترام به خداست. انسان به عنوان یک موجود محدود و به منظور تداوم حیات متکی به خداست. اما با یک نگرش خالص و سرشار از

پرستش به نحوی با نگاهدارنده خود ارتباط برقرار می کند که خواست و اشتیاق خالق را برآروده می سازد. بنابراین پرستش، نشانه بلوغ است و نه نشانه ضعف.

انسان معاصر باید بداند که عیسی توان لازم برای پرستش را مهیا می نماید. این عقیده بی دینان که باید خدایان را مجاب کرد تا در حق انسان لطفی انجام دهند عقیده درستی نیست. پرستش امتیازی است که با مرگ مسیح امکان پذیر شده است. از طریق عیسی، معبری برای شخص مهیا شده است که ورود او به حضور خدا را تضمین می نماید. اکنون انسان به تنهایی یا به همراه جمع، این امتیاز را دارد که بارها و نگرانی های خود را به عنوان یک خادم نزد خدا ببرد.

پرستش امری شخصی و روحانی است. پرستش تنها زمانی پسندیده و شایسته است که بیانگر مفاهیم و برداشت های صحیح باشد و از قلبی افتاده و حلیم برخیزد. فقدان احساس، عبادت فرد را بی ثمر خواهد ساخت.

قسمت 1 . اشاراتی بر چگونگی بکارگیری آنچه فراگرفته اید.

پرستش به یک مفهوم، عملی است که باید آن را آموخت.

الف – اقدام اول

شنیدن این سوال که آیا معیار درست و ثابتی برای موضوعات مرتبط با هستی انسانی وجود دارد یا خیر امری غیر طبیعی نیست. از زاویه دید این درس، تعهد نسبت به خدا به معنای تعهد به تعلیم کتاب مقدس است. " اطاعت ایمان " که پولس در رساله خود به رومیان به آن اشاره می کند به معنای زندگی در خدا بر مبنای توکل است، که نشانه آن انجام اراده خداست. پولس به روشنی بیان می نماید که اراده خدا مستتر در اطلاعات عینی کلام اوست. بی تردید احساسات انسانی در کسب خوشنودی پدر نقش دارند اما این احساسات باید به سمتِ حقیقتی که خارج از انسان وجود دارد، معطوف باشد.

یکی از روشهای بیشماری که به وسیله آن می توان " اطاعت ایمان " را ظاهر نمود، پرستش است. کتاب مقدس مکاشفه کننده شخصیت خدا و آشکار کننده اراده او برای انسانهاست که همانا پرستش و عبادت اوست. خدا را باید در راستی (حقیقت) پرستید (یوحنا 4 : 24) . این راستی (حقیقت) تنها در پسر او و داشتن مکاشفه از او یافت می شود (یوحنا 14 : 6 ، 17 : 17 ، افسسیان 3 : 1 – 12 ، 2 پطرس 1 : 16 – 21). هر نوع دیگری از پرستش که مغایر با رهنمود های حاضر است، پرستشی است انسانی (کولسیان 2 : 20 – 23)

اگر چه خدا در طول تاریخ بشریت همواره خدایی بوده است تغییر ناپذیر اما رهنمود های او در رابطه با برخی اعمالِ خاصِ عبادتی و پرستشی تغییراتی را در بر داشته است. از زمانی که عیسی پسر خدا، پا به جهان گذارد، انسانها از طریق او خدا را پرستش می کنند. تا قبل از ظهور او انسان، قربانی های حیوانی را به جهت کفارهٔ گناهان خود به خدا تقدیم می نمود.

اما اکنون انسان ها از طریق عیسایی که قربانی حقیقی گناهان بشر گردید به خدا نزدیک می شوند. بنابراین مفهوم پرستش مسیحیان آن چیزی است که عهد جدید آن را توصیف می نماید، یعنی پیمانی که انسان کنونی بر اساس آن با خدا ارتباط برقرار می کند.

فرصت های بسیار زیادی برای اعلام جلال خدا وجود دارد اما همگی آنها با درون نگری آغاز می شود:

<!--[if !supportLists]-->· اعمال بسیار زیادی را که خدا برای شما انجام داده است مرور کنید و به خاطر آنها نسبت به او شکرگزار باشید.<!--[endif]-->

<!--[if !supportLists]-->· عناصری را که در طبیعت، جلال خدا را توصیف می نمایند برشمارید<!--[endif]-->

<!--[if !supportLists]-->· زمانی را در دعا و خلوت با خدا سپری کنید.<!--[endif]-->

هنگامی که شخصی وظیفه یک رهبر را به عهده دارد باید در نظر داشته باشد که تصویری که او از خود ارائه می دهد ممکن است آخرین تصویری باشد که مشاهده کننده او با خود به گور می برد. فعالیت بعدی در این درس را با این دیدگاه انجام دهید که نقش رهبری یک گروه را به عهده دارید. هدفتان این باشد که الهام بخش پرستش آنان باشید. به منظور انجام این هدف، گروه سنی خاصی را انتخاب کنید (بزرگسالان یا جوانان) و از آنها بخواهید که یک نشست رسمی و یا یک گفتگوی غیر رسمی دربارهٔ پرستش داشته باشند. وقتی را صرف بیان این ایده سازید که کلیسا یک جماعت پرستنده است و همین طور از موقعیت و ساختار کلیسای اولیه با آنها سخن بگویید. بکوشید تا مفهوم پرستش را به آنان بشناسانید و نیز از مزایایی که پرستش می تواند هنگام رویارویی قوم خدا با شیطان داشته باشد سخن بگویید.

یک یا چند مورد زیر می تواند در جلسات گفتگوی شما مورد بررسی قرار گیرد.

1 – همه انسانها به وسیله خدا خلق شدند.

2 – کلیسا، قوم خاص خداست.

3 – قوم خدا برای جلال او زندگی می‌کنند

4 – مسیحیان به شکل های بسیاری از دیگران متمایز شده اند اما یکی از آن تفاوت ها این است که آنها خدا را از طریق عیسی مسیح، پرستش می کنند.

5 – پرستش شایسته از سوی خدا مشخص می گردد نه از سوی انسان.

6 – پرستش، حرمت بخشیدن به خداست.

7 – پرستش، توکل نمودن به خداست فارغ از هر ناامیدی و یاس.

8 – " هیکل " خدا یک ساختمان فیزیکی نیست بلکه خود مسیحیان هیکل خدا هستند.

9 – کتاب مقدس پیغام حقیقی خدا به بشریت است و باید به دقت و با جدیت مورد مطالعه قرار گیرد.

10 – کتاب مقدس برای قوم خدا و به منظور تشویق و تقویت آنان نوشته شده است.

11 – من می خواهم بیشتر دربارهٔ خدا بدانم تا بتوانم دیگران را در پرستش یاری دهم.

12 – من می خواهم اراده خدا را متابعت کنم نه اراده خودم را.

ب- اقدام دوم – هر شخص، پیش از آنکه در پرستش فرو رود باید نیازی شخصی را در این باره احساس کرده باشد. پذیرش ذهنی او نسبت به این حقیقت که انجیل تنها راهِ دستیابی به نجات است، آغازگر عمل اوست. آمادگی برای پرستش دربرگیرنده اعتقاد راسخ، نگرش و طرز فکر و عمل است.

مصمم باشید که اکنون خود را کاملاً وقف خدمت خدا نمایید.

روحی (تفکری) مثبت را دربارهٔ قدرت کتاب مقدس برای جذب مردم به سوی خدا در خود پرورش دهید.

با فرد دیگری دربارهٔ پرستش صحبت کنید. هنگامی که پرستش می کنید احساسات خود رامرور نمایید.

در عصر پیشرفته ای که مردم هر روزه در جستجوی ایده های نوین هستند این بیان کتاب مقدس که خدا از طریق عیسی مسیح سخن گفته است عقیده ای کهنه و منسوخ به نظر می رسد. اگر چه افراد دنیوی ممکن است نسبت به هر آنچه که مقدس است بی توجه باشند اما شخصی که از خدا می ترسد خالق خود را به عنوان خداوند می شناسد و در طلبِ تکریم اوست. چنین تکریمی دربرگیرنده احترام به پسر او عیسی است که خدا انسان معاصر را به نجاتِ در او فرا می خواند. اگرچه انسان ادعا می کند صداهای بیشماری را می شنود که به او می گویند چه چیزی را باور کند و چگونه پرستش نماید اما تنها یک صدای حقیقی وجود دارد و آن صدای پسر خداست. دانشجوی امروزی به شدت نیازمندِ این پیغام الهی است.

سرتاسر کتاب مقدس سرشار از اعمال شگفت انگیز خداست. یک پرستنده پیش از آنکه به عنوان یک خادم مسیح به موفقیت دست یابد اول باید بدون هیچ تردیدی عاشق پدر روحانی خود باشد. ممکن است مانع اصلی در مسیر گسترش پرستش، متقاعد ساختن دیگران نسبت به حقیقت کتاب مقدس و یا وجود خدا نباشد بلکه برانگیختن میل به شراکت در پرستشی ناب باشد.

معلمین باید هشیارانه بنیادی را بنا کنند که هرگز متزلزل نگردد. به دانشجو کمک کنید تا دریابد که عیسی واقعاً کیست. او را با عظمت و هیبت خدا آشنا و لبریز سازید. به او کمک کنید تا حسی صادقانه و سرشار از وجد و شادی نسبت به نجاتی که خدا به او هدیه داده است در خود

بپروراند. وظیفه شما رهبری دیگران به سوی پرستش و درک این مطلب است که خدا هدایتِ زندگی آنان را به عهده دارد و اینکه باید شخص دیگری را با خدا و جلال او آشنا نمایند.

حال و هوای بزرگسالان هر روزه و فرد به فرد متغییر است. به همین ترتیب آمادگی آنان برای پرستش نیز متغییر خواهد بود. چنان چه فردی عمیقاً به وسیله فیض خدا لمس شده است باید مشتاقانه در طلب اراده خداوند باشد. اگر چنین باشد پرستش خودجوش خواهد بود. بیان و تجلی پرستش با توجه به زمان و روحیه شخص، متغییر خواهد بود.

هنگامی که در حال تدریس مبحث پرستش به جوانان هستید بیاد داشته باشید که آنها با نگاه به افراد بزرگسال مایلند یک زندگی سرشار و غنی را پیش روی خود ببینند.

آنها ممکن است نگران تحصیل، ازدواج، شغل و یا دیگر مسائلی باشند که با موفقیت و استحکام زندگی آینده آنان مرتبط است. این عصر دنیوی و مدعی دفاع از آزادی در برابر محدودیتها به مسئله ای جدی برای جوانان بدل شده است. آنچه یک جوان نیازمند درک آن است، این نکته است که خدا امروز از طریق انجیل افرادی را برای یک زندگی پر جلال برای خود برمی گزیند. شما باید به جوانان کمک کنید تا مقصود و هدف حیات انسانی را دریابند، با مفهوم و قدرت کلام او آشنا شوند و درک کنند که خدا انتظار پرستش از آنها دارد.

پ – اقدام 3

معلمین کودکان باید این مطالب را با آنان در میان بگذارند: (1) خدا جاودان، نامیرا(غیرفانی)، نادیدنی، و شایسته پرستش انسانهاست (2) خدا نیکو، رحیم، بردبار و مهربان است (3) وعده های مبارکِ خدا در عیسی مسیح از طریق انبیای عهد عتیق به ما رسیده است (4) خدا از طریق پسر خود عیسی با انسان معاصر سخن گفته است (5) عیسی طبیعتی الهی دارد (6) عیسی اکنون در آسمان و به دستِ راست خدا است؛ (7) عیسی بزرگتر از فرشتگان؛ (8) عیسی راستی و حقیقت را دوست دارد؛ (9) عیسی به خدا در آفرینش جهان کمک کرد (10) پیغام کتاب مقدس، مکاشفه حقیقی خدا برای انسان است؛ (11) خدا از مردم انتظار دارد تا به او ایمان داشته از او اطاعت کنند؛ (12) احترام شایسته به خدا احترامی است که او خود از ما می طلبد؛ (13) تمامی انسانها بر اساس مکاشفه خدا از خود داوری خواهند شد؛ (14) پرستش حقیقی، پرستشی است از جانب آنانی که اراده خدا را به انجام می رسانند (15) پرستش یعنی تقدیم ستایش و حرمت به خدا؛ (16) یک خادم خوبِ خدا کسی است که به دیگران کمک می کند تا خدا را محبت و ستایش کنند؛ (17) من می خواهم خود را برای خدمت خدا پاک نگاه دارم.

قسمت 2– منابعی برای فعالیت پرستشی

پرستش آئینی نیست که در آن به شرکت کننده تضمین داده شود که پاسخی آماده برای مشکل او به او داده خواهد شد اما به آنانی که با روحیه ای بیدار و در ورح تقدس و به عنوان اعتراف ایمان در پرستش شرکت می کنند تضمینِ پیروزی بر گناه داده شده است و مادام که در میان انسانهای گناهکار زندگی می کنند الهامات آنان آوایی روحانی خواهد داشت. پیروزی متعلق

به آنهاست و نه آن محکومیتی که در انتظار جهان گناهکار است. هیچ تردیدی در پیروزی آنان نیست چرا که نجات خدا آشکار گردیده است.

مطمئن ترین منبع پرستشی برای یک پرستنده، کتاب مقدس است. شخص می تواند در آن حکمتی را بیابد که مرتبط با تمامی موقعیت های پرستشی است. در زیر سه منبع پرستشی را خواهید یافت که شاملِ مزامیر، مکاشفه و قطعات سرودی هستند. این منابع، منابعی پیشنهادی است و نه تنها منابع موجود.

الف – استفاده از مزامیر در پرستش –

<!--[if !supportLists]-->· **مزامیر ستایشی . اغلب مزامیر شامل داد خواهی و درخواست، بیان اعتماد و اطمینان به خدا و اشارات ستایشی است. اما در برخی از مزامیر عملِ ستایش است که از برجستگی و برتری برخوردار است. در برخی نمونه ها بنیان ستایش، خلقت و مکاشفه خداست (مزامیر 8، 9، 104، 119). محور برخی از مزامیر دیگر، اعمالی است که خدا برای قوم خود به انجام رسانده و نیز یادآوری تاریخ مقدس این قوم است (مزامیر 78، 105، 106).**<!--[endif]-->

<!--[if !supportLists]-->· **مزامیر دادخواهی، اعتراف، و شکرگزاری – مزمور 6 بیانگر قلبی است که در ایام بیماری نام خداوند را می خواند. درخواست سراینده مزمور متمرکز بر التیام و تسلای شخصی نیست بلکه بیشتر خواهان زندگی است که او را قادر سازد تا باز بتواند تسبیح خداوند را بخواند. مزمور 32 از برکتِ آمرزش گناهان سخن می گوید. شکرگزاری مضمونی است که غالباً در پس رهایی ظاهر می شود. بحران به یاد آورده می شود. در این نوع مزامیر شاهد فریادهای شخص به درگاهِ خدا هستیم. پس خدا گوش فرا می دهد، پاسخ می دهد و خلاصی می بخشد. شکرگزاری نتیجه این فرآیند است. به مزامیر 100، 107 و 116 به عنوان نمونه هایی از شکرگزاری نگاه کنید.**<!--[endif]-->

<!--[if !supportLists]-->· **مرثیه – مرثیه، فریاد یاس و ناامیدی است. تنها خداست که می تواند در آن شرایط یاری رساند. مرثیه ها در نهایت، بیانگر اعماد کامل به خدا و ایمان به این نکته است که او بی تردید وارد عمل خواهد شد. در کنار کتابِ مراثی برخی از مزامیر نیز مرثیه هستند. مرثیه ها می توانند شخصی و یا بیانگر تفکر یک گروه باشند. مزمور 13 یک نمونه بارز از مرثیه است. سرایندۀ مزمور سوال می کند که تا به کی غم زده و فراموش شده باقی خواهد ماند (آیات 1 – 2). او نگران است که شریران از این مسئله درک دیگری داشته باشند (آیات 3 – 4). با این حال او اعتماد خود را به رحمت بی پایان خدا و نجات او اعلام می نماید (آیات 5 – 6). عناصر اصلی این مرثیه به این ترتیبند: (ای خداوند)، گلایه(تا به کی)، دادخواهی (نظر کرده مرا مستجاب فرما)، اعتماد(توکل می دارم)، و ستایش (سرود خواهم خواند).**<!--[endif]-->

<!--[if !supportLists]-->· **استفاده از کتاب مکاشفه در پرستش –** <!--[endif]-->

خدایی سزاوار ستایش و بره ای غالب، سزاوار ستایش –

پرسشی که در کتاب مکاشفه به آن پاسخ داده می شود این است که چرا شخص باید به نام عیسی مسیح ایمان داشته باشد و به خاطر او متحمل رنج گردد هنگامی که ظاهراً شرارت بر نیکویی غالب خواهد آمد؟ این سوال شامل سه قسمت است. بخش اول مربوط به شخص خداست. عمل خدا در عیسی مسیح با فرد مرتبط است. بخش دیگر مربوط به مرحله نبرد میان نیروهای نیکی و شر است. این کتابِ نبوتی شامل بخش دیگری است که نشان دهنده خدایی است که بر تخت خود نشسته و تمامی خلقت او را می پرستند. از او با عنوان " قدوس " یاد می شود زیرا از آنجا که او همه چیز را آفریده است سزاوار دریافت " جلال و اکرام و قدرت" است. نگاه کنید به مکاشفه باب 4.

محتوای باب 5 کتاب مکاشفه نشان می دهد که خدا مقصود خود را در عیسی مسیح به انجام رسانده است. او بر صلیب کشیده شد اما پیروزمندانه قیام نمود. در نتیجه به دست راست خدا در آسمان قرار گرفت. تنها برهٔ غالب شده است که می تواند طوماری را که شامل حقایق قطعی آینده است باز نماید. او نیز به خاطر آنچه انجام داده و به دلیل آنچه که هست سزاوار ستایش و اکرام و جلال است.

<!--[if !supportLists]-->·<!--[endif]--> اطمینان از پیروزی – شخص و عمل عیسی مسیح، پیروزی بر شرارت را قطعی ساخت. به خاطر او ایمانداران می دانند که پیروزی بر شر و شیطان، پیروزی قطعی است. مسئله فقط مسئله زمان است. مکاشفه 6 -22 به شیوه ای نبوتی پیکار میان نیکی و شر را به تصویر می کشد. اما هیچ تردیدی نسبت به نتیجه نهایی این پیکار وجود ندارد. بنابراین کاملاً منطقی است که مسیحیان خدا را بپرستند و نام مسیح را که به او اعتماد کامل دارند ستایش کنند. با توجه به صحنه های ستایشی در مکاشفه بابهای 4 – 5 و یقین و اطمینان از پیروزی، مسیحیان نمونه ای مناسب برای دعاها و پرستش های خود دارند.

پ) استفاده از قطعات Hymn سرود های روحانی در پرستش –

چند بیت از سروده هایی که تقریباً شبیه به قطعات Hymn در عهد جدید است آماده کنید. می توانید از متون کتاب مقدسی برای شکل دهی به سرود خود استفاده کنید یا اینکه از خلاقیت خود در این زمینه سود جویید.

قسمت 3 – الگوهای فعالیت پرستشی و تعمق

در این قسمت به تجربه خواهید آموخت که چگونه برای پرستش برنامه‌ریزی کنید. در تکالیفِ زیراز شما خواسته شده تا سه جنبه پرستش را شناسایی کنید – خصوصی (شخصی)، گروه های کوچک، جماعت های بزرگ – و طرحی ساختاری برای هر یک از آنها بریزید.

الف – خلق الگویی برای پرستش فردی – نظراتی که در دروس قبلی ارائه شده اند را مرور کنید. یک طرح پرستشی با کاربرد انفرادی ارائه نمایید که دارای یک یا چند عنصر از عناصر زیر باشد: ستایش، مرثیه، سرودخوانی، دعا، شکرگزاری.

ب – خلق الگویی برای پرستش در یک گروه کوچک

نظراتی که در دروس قبلی ارائه شده اند را مرور کنید. یک طرح پرستشی برای استفاده در یک گروه کوچک ارائه نمایید که دارای یک یا چند عنصر از عناصر زیر باشد: ستایش، مرثیه، سرودخوانی، دعا، شکرگزاری.

پ – خلق الگویی برای پرستش در یک جماعت بزرگ

نظراتی که در دروس قبلی ارائه شده اند را مرور کنید. یک طرح پرستشی برای استفاده در یک جماعت بزرگ ارائه نمایید که دارای یک یا چند عنصر از عناصر زیر باشد: ستایش، مرثیه، سرود خوانی، دعا، شکرگزاری